

۲۹
۳۰

پهمن واسفند ۷۳

ISSN: 1023-8735

تپه‌ها

فرهنگی
هنری
پژوهشی

سال سوم

۴۴ صفحه، صد تومان



□ چند آیین نوروزی در شمال ایران □ دیک جوش‌های تاریخی □ وجه تسمیه شهر رشت □ آستارا، جغرافیای تاریخی □ کلک مرغابی، جستاری تازه دربارهٔ یک ضرب‌المثل گیلکی و بازتاب آن در ادبیات □ شرح حال و آثار محمدعلی جواهری (رواهج) □ هسا و اساعر در فرازوی از ریشه‌ها و پیشینه‌ها □ واژه‌های همسان در سمنانی و گیلکی □ صیادان هوای کپله‌وایی می‌خواهند □ گزارشی از نخستین نمایشگاه اختصاصی گیلان در شهر کیف (پایتخت اوکراین) □ فرهنگ عامه مردم شمال ایران و ...

بخش گیلکی: در زمینه شعر، قصه، ترجمه، ادبیات عامه و ...

اطلاعیه گروه پژوهشگران ایران

گروه پژوهشگران ایران از جندی قبل تدوین و تألیف مجموعه نفیس و ارزنده‌ای را تحت عنوان همه جای ایران، طرح‌ریزی کرده است. در این طرح هر یک از استانهای ایران در چند جلد کتاب معرفی خواهد شد و در شناخت استانها کلیه مسائل و مطالب مربوط به آنها در زمینه‌های اوضاع طبیعی و جغرافیایی، سیاسی، تاریخی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، بهداشتی، هنری و غیره مورد بحث و بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

نخستین مجلدات این مجموعه با عنوان «کتاب گیلان» بزودی منتشر خواهد شد. کتاب گیلان که در ۳ جلد تنظیم و تدوین شده، شامل ۲۴۰۰ صفحه به قطع رحلی (۵/۲۲/۵) ۳۱ سانتیمتر، بیش از ۸۵۰ تصاویر رنگی و سیاه و سفید و تعداد قابل توجهی نقشه و نمودار است. بدون تردید آمار و اطلاعات دقیق و پژوهشهای علمی این مجموعه ۳ جلدی که از معتبرترین و پراورش‌ترین مآخذ مربوط به سرزمین گیلان است مورد توجه و استفاده برنامهریزان بخشهای عمومی و خصوصی، دانش‌پژوهان، دانشجویان، نسلهای آینده و همه گیلانیان و علاقه‌مندان به این سرزمین کهنسال قرار خواهد گرفت. لازم می‌داند مندرجات مجموعه ۳ جلدی و اسامی نویسندگان مقالات کتاب گیلان را به اطلاع علاقه‌مندان برساند:

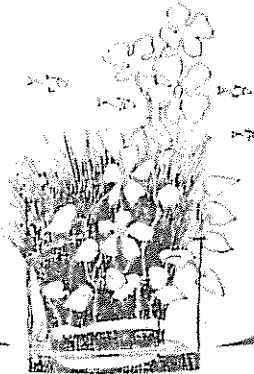
گیلان در تقسیمات کشوری از دوران پاستان تا جمهوری اسلامی ایران (مهرماه ۱۳۷۳): ابراهیم اصلاح عربانی، شمایل طبیعی و زمین‌شناسی: دکتر فرح‌الله محمودی، آب و هوا: دکتر محمدحسن منجدی، منابع آب و مصارف آن: احمد محمده، چشمه‌های آب معدنی: دکتر بهمن رمضان گورابی، خاکشناسی: محمدحسن محمدحسن مهاجر شجاعی و مهندس احمد رضائی، پتانسیلهای معدنی گیلان: مهندس سیدحسین ریاضی فسیاری، محیط‌زیست و تالابهای انزلی: مهندس سیدمسعود نوری، حیات وحش: مهندس برهان ریاضی، گلها و گیاهان دارویی: مهندس ولی‌الله مظفریان، غنزهایی تاریخی: جعفر خمسانی‌زاده، باستان‌شناسی و بناهای تاریخی: سیدمسعود موسوی، بلاق متبرکه: محمدتقی بوراحمد جکاجی، گلان، پوشاک، رزم‌آزار و نقش تصویر در گیلان و نشانان: جلیل فیاض‌پور، گیلان از نظر جهانگردان و مستشرقین: بهزاد اصلاح عربانی، نمایندگان گیلان در مجلس شورای ملی، مجلس سنا، مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان: ابراهیم اصلاح عربانی، تاریخ گیلان، نقش گیلان در انقلاب مشروطیت، نهفتگی جنگل و سایر مصادف در گیلان: دکتر حسن حاج سیدجوادی، جمعیت و مسکن: دکتر حبیب‌الله زنجانی، معماری: دکتر علی‌اکبر صارمی و مهندس شهرام گل‌امینی، جنگل‌نشینان گیلان و مرتع: مهندس رضا صالح، بیمه و تأمین اجتماعی: ابراهیم اصلاح عربانی و حسن ابراهیمی مطلق، دادگستری، آموزش، فرهنگ، مروتکار، گیلانگردی و کشاورزی: دکتر محمدتقی رحمانی، گویش گیلکی: دکتر میراحمد طاهری، شعرهای گیلکی زبان، تصویر گورگین و مسلمانان، مردم‌شناسی و فرهنگ عامه: محمد میرشکرانی و محمد بشرا، شاعران پارسی‌گوی: محمود پاینده لنگرودی، مشاهیر گیلان: محمد روشن، رضا رضازاده لنگرودی، فریدون نوزاد، مهندس محمد باقری، و مهندس موسی مسعودی مقدمه‌های بر اقتصاد گیلان: دکتر باقر قدیری اصلی، پول و بانک: جعفر خمسانی‌زاده و ابراهیم اصلاح عربانی، صنایع دستی: دکتر حسن حاج سیدجوادی، صنایع ماشینی در گیلان: برنسی چینی‌چیان، جنگلهای گیلان: دکتر طاهر نظامی و محمدحسن مقدم، دامداری و پرورش طیور: مهندس فرهاد دواجی، زنبورداری: مهدی معین، شیلات و موسیقی: مهندس عبدالله ملت‌پرست، مقدمه‌های بر موسیقی گیلان: دکتر امیرشرف آریاتپور، گیلان سرزمین قباایا و انتقالاتها و بازارهای هفتگی: سیدمحمدتقی میرالیناسی، بازرگانی و راهپا: دکتر عباس سعیدی، آموزش و پرورش و آموزش عالی و دانشگاهها: جعفر خمسانی‌زاده، بهداشت و درمان و بهداشتی و مساهله: ناصر پویان، تاریخچه چاپخانه‌ها: دکتر محمداسماعیل رضوانی، ورزش و کتابخانه‌ها: جعفر خمسانی‌زاده، مطبوعات گیلان: فریدون نوزاد، نمایش در گیلان: فرامرز طالعی.

چون این مجموعه ۳ جلدی در تیراژ محدودی منتشر خواهد شد علاقه‌مندان به تهیه آن می‌توانند قبوض پیش فروش تهیه نمایند. برای خریداران قبوض پیش فروش تخفیف کلی منظور شده و به ازای پرداخت مبلغ ۹۰۰۰ تومان هر سه جلد همزمان در اختیار آنان قرار خواهد گرفت. چاپ اول کتاب به دارندگان قبوض پیش فروش اختصاص داده شده که بر حسب تاریخ خرید تحویل خواهد شد. چنانچه تعداد کافی نباشد از چاپهای بعد تحویل می‌شود و یا وجوه دریافتی مسترد می‌گردد.

برای تهیه قبض پیش فروش مبلغ ۹۰۰۰ تومان به حساب شماره ۲۷۴۰ بانک ملی ایران کد ۲۲۲ شعبهٔ محدودیه (خیابان ولی‌عصر تهران) یا حساب شماره ۲۲۳۰۲۶ بانک صادرات، ایران شعبه شهید اکبری ۷۰۰ تهران خیابان ولی‌عصر، محدودیه واریز کرده اصل قبض را همراه نشانی دقیق و شماره تلفن خود به آدرس: تهران صندوق پستی ۱۵۱۱۵/۷۷۵ گروه پژوهشگران ایران ارسال فرمایند.

آدرس: تهران، خیابان ولی‌عصر، منطقه امینیه، کوچه شادی، پلاک ۸ تلفن ۲۰۴۶۹۶۶ و ۲۰۵۰۷۱۴، فاکس ۲۰۵۰۷۱۴.

شبهه عید
موبارک ببه
سال نو موبارک



آنچه در این شماره می خوانید:

صفحه	عنوان
۴	سهم ما سوختن بود / گیله‌وا
۵	گیلان و مازندران در ماهی که گذشت / سارا خدیوی فرد
۶	اخبار فرهنگی، هنری و...
۸	چند آیین نوروزی در شمال ایران / جهانگیر دانای علمی و...
۹	دیگ جوش های تاریخی / محمود پاینده لنگرودی
۱۰	وجه تسمیه شهر رشت / دکتر جلیل ضیاء پور
۱۲	آستارا / پروفیسور سید آقا عون اللهی
۱۴	کلک مرغابی / تیمور گورگین
۱۵	نامداران مازندران: با حرب لارجانی / حسین صمدی
۱۶	شرح حال و آثار محمدعلی جواهری (رواهیج) / دکتر میراحمد طباطبایی
۱۸	هسا و اسا شعر در فرازوی از ریشه‌ها و پیشینه‌ها / جلیل قیصری
۲۹	با هنرمندان گیلانی: حسن مسعودی ماکت‌ساز آثار هنری
۲۹	واژه‌های همسان در سمنانی و گیلکی / پناهی سمنانی
۳۰	صیادان هوای گیله‌وایی می خواهند / غلام مولایی
۳۲	گزارشی از نخستین نمایشگاه اختصاصی گیلان، در شهر کیف (اوکراین) / احمد سوارورخش
۳۴	نظری بر منشاء نام روستاها در استان گیلان / فرشته تالش انساندوست
۳۵	فرهنگ عامه مردم شمال ایران / نصرت‌الله خوشدل - علی احمدیان
۳۶	تقطیع عروضی اشعار گیلکی / عباس حاکمی
۳۷	عروض و قافیه در اشعار گیلکی / جعفر بخش‌زاد محمودی
۳۷	بانک لغات گیلکی: لغات و اصطلاحات صید و صیادی / محمدتقی بارور
۳۸	نقد و نظر / دکتر یوسف قریب - محمدقلی صدر اشکوری و...
۴۰	نامه‌های رسیده - تاسیانی
۴۱	تازه کتاب - اخبار کتاب

مطالب فارسی



۲۲ بهمن سالگرد پیروزی انقلاب
اسلامی ایران گرامی باد

۲۹ و ۳۰

بهمن و اسفند ۱۳۷۳

تپیدرا

ماهنامه فرهنگی - هنری
و پژوهشی (گیلان‌شناسی)
صاحب امتیاز و مدیر مسئول
محمد تقی پورا احمد جکتاجی



نشانی پستی
(برای ارسال نامه و مرسولات)
رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۳۵ گیله‌وا

نشانی دفتر
(برای مراجعات مستقیم)
رشت: خیابان انقلاب - ساختمان گهر -
داخل پاساژ - طبقه دوم

عکس روی جلد:
صید صیاد [حسن رود، ۱۳۶۳]
عکس از کریم ملکنمدنی
عکس پشت جلد:
بقعه خواهرامام - رشت (دوره ناصری)

حروف چینی: هنر و اندیشه تلفن: ۴۹۳۹۲
لیتوگرافی: آریا
چاپ: توکل، صومعه‌سرا - تلفن ۲۸۱۰



گیله‌وا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب
وارد آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تایید آن نیست.
مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.
استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر ماخذ
آزاد و استفاده انتفاعی از آن منوط به اجازه کتبی
است.

مطالب گیلکی

۱۹	هسا شعر / اردشیر پرهیزگار - رحیم چراغی - هوشنگ عباسی - جلیل قیصری - غلامرضا مرادی
	گیلان جان / اصغر امیرزاده - رفعت‌الله امیربگانه - محمد دریایی - سروش گیلانی - شاد فومنی -
۱۹	جمشید شمس‌پور - فریدون قاسمی
۲۰ و ۲۴	۲ داستان گیلکی: سگ زندگی / کوچک گیلانی - و - نام اویر / محمود اسلام‌پرست
۲۲ - ۲۶	شعر معاصر گیلکی / محمد بشرا - محمود طیاری - دکتر سید مجتبی روحانی
۲۶	ترجمه گیلکی ۲ شعر از شاندرور پتوفی (شاعر مجاری) و اوگستوسیر (شاعر برزیلی) / دلفنگ
۲۷	مورچانه (شعر شاعران جوان و نوپا)
۲۷	نقل گمه نقلستان: سردی / هادی غلام‌دوست
۲۸	شاعران ولایت: محمدکاظم کاظم‌پور / هوشنگ عباسی
۲۸	چهاردانه (دوبیتی‌های گیلکی) / احسان‌الله خادمی - محمد دعایی - حسین وثوقی رودبندی

سهام ما سوختن بود!

فرض انجامیده است و این ناثباتی مزمن که گاهی عود هم می‌کند و گریبانگیر همه‌مان است فرجی نیست.

شقی دوم هم بسیار رویایی و سانس‌مانتال است. در جامعه‌ای که افراد آن خود مبتلا به این نابسامانی هستند و ذهنیت‌ها معطوف فقط به زنده ماندن - و نه زیستن - طبیعی است که معنویات تحت الشعاع مادیات است و فرهنگ محلی از اعراب نهدارد. بخصوص در جامعه و قومی که اهمیت خود باوری را دیری است به از خود بریدگی هویتی بدل کرده است. پس در این مورد هم بخت قرین راه گילה‌وا نیست.

راستی گילה‌وا چه باید بکند؟

ما در این جا طرف صحبتمان فقط با عاشقان گילה‌واست نه دوستدارانی که اهل تعارف و مجامله‌اند. روی سخنمان با کسانی است که به حرکت گילה‌وا دل بسته‌اند و به ادامه آن چشم دوخته‌اند بویژه آن‌ها که تنعم مالی دارند. البته خوب می‌دانیم که خیل عظیم عاشقان گילה‌وا، دانش‌آموزان توجیبی بگیر، دانشجویان ناگزیر صرفه‌جو، کارمندان و کارگران و فرهنگیان کم‌درآمد و از این دست‌اند.

روزگاری رسم نیکی میان پدران ما و اهالی این شهر و دیار وجود داشت که نمونه بارز آن در بیمارستان پورسینای رشت تلبور یافت. یکی زمینی اهدا کرد، دیگری نقشه رایگان کشید، عده‌ای مفتکی مصالح ساختمانی ریختند، بنا و نجار و گچ‌کار و حلب‌ساز و سیمکش و آهنگر و شیشه‌بر و... بدون دریافت دستمزد آمدند و کار کردند تا مریضخانه ملی با گرفت که مدت‌ها در کشور نمونه بود. پزشکانش هم آمدند بی گرفتن حق ویزیت بیماران را معاینه و مداوا کردند. بگذریم که الان حال و روز دیگری دارد چرا که آن رسم و رسوم نیک بر افتاده است، غرض...

بیا بیاید گילה‌وا را از صورت فردیت و یک تنه‌گی خارج کنید، به آن هویت جمعی ببخشید، مگر نه این که گילה‌وا صدای یک قوم است و سیمای فرهنگ بومی او.

کار فردی آسیب پذیر است. نهایی دارد بالاخره. با ته کشیدن قدرت مالی فرد، با تحلیل وضعیت جسمی و سلامتی او، یا ایجاد خللی در چرخه زندگی‌اش، کار تعطیل می‌شود. گילה‌وا را مردمی و بنیادی کنید. برای نسل‌های آینده بگذارید. چیزی در ردیف کتابخانه ملی رشت، جمعیت نشر فرهنگ گیلان، مؤسسات خیریه نظیر آسایشگاه معلولین، دارالایتم و امثال آن. گילה‌وا را اگر دقیق و به چشم جان بنگرید جز این‌ها نیست. مضافاً که کار فرهنگی سودآور نیست. کار فرهنگی هم چون کارهای عام‌المنفعه نیاز به حمایت دولتی و مردمی دارد. گילה‌وا به تعبیری بیمارستان زبان در حال احتضار گیلکی است. آسایشگاه فرهنگ آسیب‌دیده بومی ماست. گילה‌وا کتابخانه هویت گیلانی و مازندرانی است. گילה‌وا صدای آرام قوم

ما چیزی را از خوانندگان خود مخفی نگاه نمی‌داریم. از اول پیمان بسته بودیم که چنین کنیم و بر سر پیمان خود هستیم. اما از شما چه پنهان که در چند مورد بخاطر مصالحی برخی پنهان کاری روا داشتیم که اینک با شرمندگی بسیار ناگزیر به افشای آن هستیم.

ما نمی‌خواستیم صور خیال و تصورات ذهنی طیف وسیعی از خوانندگان عزیز خود را که چون هاله‌ای دور گילה‌وا کشیده بودند، یک‌باره بگسلیم، اما در عمل مواردی پیش آمد که ناگزیر شدیم این حباب خیال را بترکانیم.

آنها می‌اندیشند گילה‌وا مؤسسه‌ای عریض و طویل است، صاحب گردش پولی است، دم و دستگاهی دارد و عده‌ای هم در استخدام آن هستند که کار مجله را می‌چرخانند. پس همه چیز بر وفق مراد است و گילה‌وا سر ماه - یا هر دو ماه - خواه ناخواه باید در آید، و اگر جز این شود، با سودی که کار مطبوعاتی دارد! ضعف و فتوری است که متوجه حال گילה‌وا بیان است. اما این عزیزان هرگز از خود نپرسیده‌اند چطور شد این تصور در مخیله‌شان پیدا شده است و اصلاً آیا این تصور صحت دارد؟

عزیزان واقعیت جز این است...

حقیقت تلخی را باید اعتراف کنیم و آن این است که انتشار مجله به بن‌بست مالی رسیده است و این در شرایطی است که گילה‌وا به تعبیری محبوب خاص و عام شمالی جماعت داخل و خارج کشور شده است و تیراژ آن در ماه‌های اخیر رو به فزونی گذارده است اما چون در این شرایط - و بیشتر شرایط - حرف اول را پول می‌زند، گילה‌وا که با فقدان سرمایه روبرو است، در کار خود مانده است.

راستش ما با دست خالی و اندوخته‌ای بسیار محدود و اتکال به خدا و امید به مردم خوب و ولایتمان این کار را شروع کردیم و با پشت‌گرمی به قدرت جوانیمان و سخت‌جانی نیروی بدنیمان تا اینجا پیش آمدیم که دیدید. اکنون مال‌باخته و جان‌خسته در کمرکش راه در مانده‌ایم.

امروز تنها دو عامل می‌تواند گילה‌وا را در انتشار مرتب - یا نیمه‌مرتب - آن یاری دهد. نخست این که گرانی و تورم و عدم تثبیت بهای کالاها و دستمزدها مهار شود، دوم این که خوانندگان گילה‌وا و دوستداران آن - آن‌ها که به کار و عملکردش باوری خالصانه دارند - به انواع مختلف از آن حمایت کنند.

می‌دانیم که شق اول محال است و امروزه چیزی به سامان نیست. حتی در سطح نازل و دلخوشکنک هم هیچگونه امیدی به تثبیت قیمت‌ها وجود ندارد. امروز دیگر سطحی‌ترین اندیشه انسان ایرانی به این باور رسیده است که ثبات اقتصادی و همی بیش نیست و او پا در هوا زنده است. پس با آن اندوخته محدود اولیه که در همان اوان کار صرف شد و اینک به انبانی از

نجیب و مهربان گیلک است که به تنگی نفس دچار آمده است.

اما اینک گیله‌ها بخاطر تحمل بار مسئولیت‌های بسیار فکری، مالی، فنی، اجرایی، اداری و به تبع همه این‌ها روانی قضیه، که یک تنه بر دوش کشیده است، خود به تنگی نفس مبتلا شده است. کسی چه می‌داند چه چیزهایی در وجود چه کسی کشته شد تا ۳۰ شماره گیله‌ها درآمد. باور کنید دیگر چیزی برای کشتن و گذاشتن نمانده است و گرنه باز مطلب را پای مصلحت می‌گذاشتیم و این راز را مکتوم نگاه می‌داشتیم.

امروز تمامی مطبوعات کشور حتی قدیمی‌ترین و دارا‌ترین شان درگیر مشکلات خاص چاپ و نشر هستند که در سرمقالات و صفحات اول خود مفصلاً به آن‌ها اشاره می‌کنند و حتی در بیشتر موارد از خوانندگان خود تقاضای کمک می‌نمایند. گیله‌های ساده‌دل ولایتی و خجالتی که بیشتر وقت‌ها رنگ و روی جلدش پریده است، تنها و بی‌پشتوانه مالی و پرسنلی جای خود دارد. ما مجبوریم برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها گاهی جای چندین نفر کارکنیم پیدا است که دیگر نه رمقی می‌ماند نه نور دیده‌ای. هزینه‌های چاپ و نشر و کرایه حمل و نقل هم در شهری مثل رشت که از شهرهای گران کشور است گرانی مضاعف همراه دارد.

باری در ریخت و پاش‌های عظیم بخش خصوصی و دولتی که هم‌اینک به کرات شاهد آن هستیم و گاهی میزان مصارف بیهوده به ارقام نجومی می‌رسد، آرزوی ۳۰ بند کاغذ کاهی برای ادامه حیات نشریه‌ای که خود حیات فرهنگی قومی ایرانی را تبلیغ می‌کند چقدر کوچک و حقیرانه است! چقدر زشت و دون حرمت است که بجای نوشتن سرمقاله و درد مردم به نگارش چنین سوزنامه‌ای دست بزنیم و از درد خود بنویسیم. این همان رعایت برخی مصالحی بود که در آغاز اشاره داشتیم.

آنان که دستشان به عرب و عجم بند است، آنان که با مقامات مسئول اجرایی استان و کشور بر وی دارند، آنان که دم از تولید فرهنگی این سرزمین می‌زنند اگر واقعاً عاشق فرهنگ بومی زادبوم خود هستند معجزانه جور معجزگویی ما را بکشند که ما هرگز قادر نبودیم دو کلمه مجیز سرهم بیافیم. گیله‌ها را به چشمی دیگر نگاه کنید دوستان.

هیچ‌کس ما را مجبور به انتشار مجله نکرد. عرق قومی و ملی این تعهد را بر کرده ما گذاشت اما اگر میان جامعه ما و خوانندگان ما کسانی باشند که

چون ما بیندیشند و از تنعم بالا یا نسبی برخوردار باشند باید که به این مورد عنایت ویژه نشان دهند.

گیله‌ها به شهادت نامه‌های بسیاری موجب سربلندی، افتخار و بازشناسی هویت گیلکان شده است. ما هم به استناد همین نامه‌ها توقع متقابل داریم. خلاقیت موقعی می‌تواند متعالی باشد که ذهن آسوده باشد. خلاقیت در لحظه‌های پرتشویش خدشه‌پذیر می‌شود. ما در شرف چنین عقوبتی هستیم.

گیله‌ها - آری - عاشقانی دارد که اینک باید خود را در محک آن ببینند. عاشقان همیشه پاک‌بازند: صادق، وفادار و حامی. از عاشق کارهای بزرگ سر می‌زند. حتی دست و پا چلفتی‌ترین و ندارترین عاشق هم گاهی هوایی می‌شود دل به دریا می‌زند دسته گلی وحشی می‌چیند بر سر راه معشوق گمین می‌کند و نثار قدمش می‌نماید. راه‌های کمک به انحاء مختلف وجود دارد باید آن را بیابید. هر کسی سهمی در این کار دارد. سهم شاید خیلی کوچک باشد، شاید بزرگ و تاریخی. سهم ما، سوختن بود. بسیاری علائق را در خود کشتیم و تا این جا پیش آمدیم - نه اینکه اکنون به رخ بکشیم - نه، که این یک از هزاران بود. گفتیم برای این که فردا نگویند چرا با ما و با مردم در میان نگذاشتید. اگر گیله‌ها به راستی به شما غرور و عزت نفس می‌بخشد پس شما نیز در رنج تولید آن شریک شوید.

به استناد این که گیله‌ها یک نشریه فرهنگی است و به یک جامعه قومی تعلق دارد انتظارش شرم‌آور نیست اگر چه ممکن است رمانتیک باشد! نگذارید گیله‌ها همچون سلفش «دامون» به تاریخ بپیوندند و تنها به خاطره‌ای خوش تبدیل شود.

یازده سال طول کشید تا «گیله‌ها» وزیدن گرفت. شرممان باد - هرگز تیختر نداشتیم - شاید دیگر بعد از این در تندباد حوادث تاریخ قوم ما، حتی نسیمکی نوزد. گیله‌ها اگر چه نسیمی است وزیدنی و به اقتضای طبیعتش در رفتنی، اما شما محکم بگیریدش و بداریدش. گیله‌ها را معاصر و جاودانه کنید.

در انتظار سازنده‌ترین و چاره‌سازترین پیشنهاد شما روزشماری می‌کنیم.

گیله‌ها

گیلان و مازندران در ماهی که گذشت

منبع: اطلاعات - ایران - جمهوری اسلامی - رسالت - کیان - همشهری..... با همکاری سارا خدیوی فرد

با همکاری جمهوری آذربایجان انجام می‌شود: «حفر نخستین چاه نفتی ایران در دریای خزر» همشهری (۱۸ دی)، ش ۵۹۲، ص ۴
باحضور معاون اول رئیس جمهوری در رودبار: «بهره‌برداری از دو نیروگاه بادی برای نخستین بار در کشور آغاز شد» ایران (۱ بهمن) ش ۱، ص ۱۳
از سوی دفتر سازمان ملل متحد در تهران: «۱۰ میلیون دلار اعتبار برای احیای تالاب انزلی اختصاص یافت» اطلاعات (اول بهمن)، ش ۲۰۳۹۸، ص ۴
«زیتون رودبار در خطر نابودی است» ایران (۴ بهمن)، ش ۴، ص ۱۶
«کشور» حاشیه دریای خزر همکاری‌های خود را توسعه می‌دهند» ایران (۱۳ بهمن)، ش ۱۲، ص ۲
«شناور صیادی» ۹ تنی گیلان خزر به آب انداخته شد» ایران (۱۸ بهمن)، ش ۱۶، ص ۳
«خط کشتیرانی بین بندر نوشهر و باکو راه‌اندازی می‌شود» کیان (۳۰ بهمن)، ش ۱۵۲۸۷، ص ۱۹
«نمایشگاه محصولات گیلان سال آینده در استراخان روسیه برگزار می‌شود» کیان (۳۰ بهمن)، ش ۱۵۲۸۷، ص ۱۹
«سرطان مری و معده در مازندران شایع است» جمهوری اسلامی (۳۰ بهمن)، ش ۴۵۵۹، ص ۱۱

«نخستین پژوهشگاه استان‌شناسی در دانشگاه گیلان تأسیس شد» اطلاعات (۶ دی)، ش ۲۰۴۷۹، ص ۱۴
«صادرات کشور از مرز آستارا ۹۷ درصد افزایش یافت» کیان (۶ دی)، ش ۱۵۲۴۳، ص ۲۰
«۵ کامیون کالای صادراتی ایران به علت جنگ روسیه و چین در مرز آستارا متوقف شدند» کیان (۷ دی)، ش ۱۵۲۴۴، ص ۱۴
«وجود ۴ هزار اسلحه شکاری غیرمجاز در گیلان حیات وحش را تهدید می‌کند» رسالت (۸ دی)، ش ۲۶۰۰، ص ۱۳
«سرانه فضای سبز گیلان ۱/۵ متر است» کیان (۱۲ دی)، ش ۱۵۲۴۸، ص ۱۸
«نخستین نمایشگاه معرفی تولیدات کشاورزی استان گیلان گشایش یافت» جمهوری اسلامی (۱۳ دی)، ش ۴۵۲۱، ص ۱۳
«کارخانه صنایع چوب و کاغذ مازندران با آخرین پدیده تکنولوژی جهان راه‌اندازی می‌شود» رسالت (۱۴ دی)، ش ۲۶۰۴، ص ۹
«زلزله گیلان را لرزاند» کیان (۱۸ دی)، ش ۱۵۲۵۳، ص ۱۵

باکرامی داشت یاد بزرگان

حسین سمیعی (ادیب السلطنه)

شاعر، ادیب و سیاستمدار

فوت: ۱۷ بهمن ۱۳۳۲

خسرو و گل سرخی

شاعر و نویسنده مبارز و انقلابی

تیرباران: سحرگاه ۲۹ بهمن ۱۳۵۲

دکتر رضا مدنی

نویسنده، محقق و گیلان شناس

فوت بر اثر سرطان: ۱۱ اسفند ۱۳۶۵

ابراهیم فخرایی

نویسنده، مورخ و از یاران میرزا کوچک

سکته قلبی، ۱۶ بهمن ۱۳۶۶



درگذشت هنرمند جوان

یوسف عاشوری بازیگر و کارگردان تئاتر گیلان صبح روز پنجشنبه هشتم دیماه بر اثر سانحه اتومبیل در جاده انزلی - تالش درگذشت. وی متولد ۱۳۴۲ و دانشجوی رشته جغرافیای انسانی دانشگاه آزاد رشت بود. عاشوری در سال ۱۳۶۵ وارد دانشکده هنر در رشته بازیگری و کارگردانی تئاتر شد و دو سال در آنجا به تحصیل اشتغال داشت. از آن پس مدتی بعنوان کارشناس تئاتر در ادارات ارشاد شهرهای آستانه اشرفیه و لاهیجان خدمت کرد و سال گذشته به سمت سرپرست اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی تالش منصوب شد. عاشوری در برخی جشنواره های تئاتر منطقه ای به موفقیت هایی نیز دست یافته بود.

درگذشت محمد دنیوی

هنرمند مازندرانی

محمد دنیوی خواننده، نوازنده و آهنگساز سرشناس مازندران ماه گذشته مردم هنردوست گیلان و مازندران را در سوگ خود نشانند. هنرمندان مازندرانی در آذر ماه امسال در یک اقدام بسیار درخور ستایش برای دنیوی که وضعیت جسمانی نامناسبی داشت مراسم بزرگداشت آبرومندی تدارک دیدند و با دعوت از هنرمندان گیلانی یک بار دیگر به پیوند ریشه های مشترک این سرزمین شمالی بویژه هنر اشاره داشتند. شیون فونی شاعر پرآوازه گیلان به نمایندگی از هنرمندان شرکت کننده گیلانی شعر بسیار زیبایی قرائت کرد.

مستأفانه یک هفته بعد از برگزاری این مراسم دنیوی درگذشت در حالی که صدا و نوای بسیاری از خود برای دوستان و دوستانه اش به یادگار گذاشت.

محمد دنیوی در شهریور ماه ۱۳۲۰ مقارن اشغال ایران از سوی روس و انگلیس در ساری به دنیا آمد. سالهای کودکی و نوجوانی خود را تا هفده سالگی، با اجرای تئاتر و نمایش های کوتاه در همین شهر گذراند. در سال ۱۳۳۷ به تهران رفت با مطبوعاتی نظیر «مجله سینما» در گردآوری اخبار هنری همکاری کرد. از سال ۱۳۳۹ همراهی خود را با «تلویزیون ایران» آن زمان آغاز کرد و اولین گروه «فولکلور مازندران» را تشکیل داد که برنامه های آن به طور زنده و مفتگی از تلویزیون مذکور پخش می شد.

او در این دوران بر فولکلور سخت دل می بندد، برای هنرمندان مختلف، از جمله دوستان گیلانی خود آهنگسازی می کند، زندگی اش یکسره حرکت و تکاپوست، از محصولات کار این دوران او ساختن آهنگهای «تنهایی»، «خدا حافظ» و «غم کرده زه» می باشد.

دنیوی همزمان با تأسیس رادیوساری، به عنوان یکی از ستون های اصلی آن به زادگاه خود باز می گردد و همکاری صمیمانه ای را با این مرکز آغاز می کند.

از مهم ترین کارهای دنیوی در این سالها تهیه برنامه «آشنای دیار مازندران» می باشد که معرفی چهره های سرشناس فرهنگی، هنری، ادبی و... این ولایت در برنامه ای گرم و صمیمانه و بخش آن از رادیو بوده است.

بعدها او مجری برنامه «تی تی های مازندران» می شود که جنگ زیبا و خاطره انگیزی از شعر و موسیقی است. در همین سالها ترانه های «شو به»، «شوبا»، «بیمو بهار»، «بامو بهار»، «گلنسا» [گول نسا]، «مین خو بندیمه ته اینی» [من خاب بیدمه تو ایسی] و «انتظار» را به مازندرانی و «غروب آتش گرفته» و «عهد و پیمان» را با صدایی گرم و به یاد ماندنی به فارسی می خواند. کارهای او ویژگی های خاصی دارد و از ابتدال حاکم زمان به دور است و به خوبی در ذهن نسلی از مردم این سامان و در حافظه تاریخ موسیقی مازندران جای گرفته است.

از کارهای دنیوی در این سالها خواندن ترانه هایی از دیوان «روجایی» نیما یوشیج به زبان مازندرانی است که آهنگهای آن را آقای «احمد محسن پور» ساخته و در مرحله تمرین، به دلیل بیماری «محمد دنیوی»، متوقف مانده است. دنیوی از ارادتمندان صمیمی «مولانا» و «اخوان ثالث» بود و آهنگهایی بر روی «غزلیات شمس» مولوی و شعرهای «قاصدک»، «چاووشی» و «دریچه» اخوان ساخته که شعرهای اخیر توسط آقای «حمید بناهی» نتنویسی شده است.

[با تشکر از دوست شاعر: میرعبدالله سیار]



حسن غفرانیان

هم به ابدیت پیوست

در ۲۳ آذر ماه امسال حاج حسن غفرانیان ادیب بی ادعای گیلانی بعد از عمری زندگی با شرافت و عارفانه به عارضه سکه قلبی بدروود زندگی گفت و جان تسلیم جانان نمود.

مردی که به سال ۱۳۰۰ خورشیدی در شهر رشت پا به جهان هستی نهاد، پس از اخذ دیپلم ادبی از دبیرستان اسلامی رشت، جذب معارف قرآنی گردید و به همین منظور در محضر علمای ربانی رشت به تلمذ پرداخت و توانست تا حدود لازم با ادبیات ارزشمند اسلامی آشنایی یابد، در همین زمان ها بود که به ریاست بانک بیمه بازرگانان در زادگاهش منصوب گردید و چون حاج عباس پدرش ترک زندگی گفت او از بانک استعفا داد و به شیوه پدر به امر بازرگانی روی گرد، ولی در تمام مدت عمر از کسب دانش و مطالعه دقیق آثار سخنوران نکته سنج غافل نماند و مسارست او در دانش اندوزی در پرورش ذوقش تأثیر بسیار داشت به شعر روی آورد و اولین دفتر شعرش را به نام (دیوان غفران) چاپ و منتشر کرد.

زنده یاد حسن غفرانیان روز ۱۴ مرداد ماه ۱۳۳۰ روزنامه قلم آزاد را در رشت چاپ و منتشر نمود، این روزنامه از جراید پر محتوا و ارزشمند سیاسی و اجتماعی گیلان به شمار می رفت و در فاصله مدت سه سال انتشار بیش از ۳۳ شماره انتشار نیافت و به انگیزه کودتای شوم ۲۸ مرداد و استیلائی استبداد مطلقه دربار پهلوی به تعطیلی گراید.

زنده یاد حاج حسن غفرانیان مردی خلیق، مهربان، منظم و مسلمانی پاکباز بود، روانش شاد و از رحمت پروردگار بیهمتا برخوردار باد.

فریدون نوزاد

نیاز مندی های کیله وا

۱- کاغذ ۶۰×۹۰ (کاهی یا سفید)

۲- تقبل بخشی از هزینه های چاپ و نشر

۳- انواع اعتبار پستی

کمکم ها رسیده در مجله اعلام می شود

طبیعت سبز گیلان

در تبریز به نمایش گذاشته شد

در اولین نمایشگاه زیست‌محیطی سازمان حفاظت محیط‌زیست که از تاریخ ۴ تا ۱۰ بهمن ماه در تبریز برگزار شد گیلان حضوری فعال و درخشان داشت. این نمایشگاه که در غرفه‌های متنوع با شرکت سازمان مرکز و ادارات حفاظت محیط‌زیست ۱۰ استان کشور در محل نمایشگاه بین‌المللی تبریز تشکیل گردیده بود با استقبال پرشور مردم تبریز و شهرهای همجوار مواجه گردید.

غرفه حفاظت محیط‌زیست گیلان در سالن «شهریار» با وسعتی حدود ۳۰۰ مترمربع به لحاظ برخورداری از طراحی مناسب و بروز تنوع و ایجاد جلوه‌های بدیع و خاص طبیعی، جمعیت و عگاسان و فیلم‌داران زیادی را به طرف خود جلب می‌کرد بحوری که به جهت فشار جمعیت بازدیدکننده ناچار «در ورودی غرفه گیلان هر چند وقت یکبار برای بازدید بهتر و راحت‌تر علاقمندان بسته می‌شد و خیل عظیمی در انتظار بازدید قرار می‌گرفتند.

بسیار حیاتی و لازم است که نمایشگاه مشابهی نیز در گیلان برپا گردد تا مردم گیلان هم ضمن آشنایی با طبیعت سبز و متنوع استان خود موارد آسیب‌پذیر آن را مشاهده کرده و از نزدیک شاهد احماء تدریجی این طبیعت باشند، باشد که با حرکتی هشیارانه و فرهنگی به مقابله آلودگی‌ها برخیزند.



کتابخانه شخصی دکتر معین

به دانشکده ادبیات گیلان اهدا شد

صبح روز ۵ بهمن طی مراسمی کتابخانه شخصی دکتر محمد معین ادیب و فرهنگ‌نویس بزرگ ایرانی به دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ایران اهدا شد و بعنوان کتابخانه شماره ۲ و مستقل این دانشکده در مجتمع دانشگاه گیلان، ساختمان جدید رسماً افتتاح گردید. در این مراسم خانم دکتر مهدخت معین دختر مرحوم معین در مورد تاریخچه کتابخانه‌های اهدایی سخنانی ایراد داشت و اشعاری از مرحوم پدرش قرائت کرد. کتابهای اهدایی بیش از ۷۰۰ جلد است که به زبان‌های فارسی، عربی، لاتین و اردو نوشته شده است. میان کتابها تعدادی نسخ خطی و چاپ سنگی هم قرار دارد.



خانه جوان

دومین خانه جوانان استانی کشور ماه گذشته در رشت افتتاح شد. این خانه که به قیمت ۲۴ میلیون تومان از طریق استانداری خریداری شد در دو طبقه و دارای کلاسهای طراحی، خوشنویسی، نقاشی، انجمن علمی و ادبی، آموزش کامپیوتر و غیره می‌باشد که نزدیک به ۸ میلیون تومان نیز صرف هزینه آن‌ها شده است. اولین خانه جوان در اصفهان افتتاح گردید. جوانان و نوجوانان (پسر) از سن ۱۲ تا ۳۰ سال می‌توانند برای ثبت‌نام به آن مراجعه نمایند.



سومین نمایشگاه سالانه عکس و نور

با همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان و به همت انجمن سینمای جوان رشت، سومین نمایشگاه سالانه عکس و نور در تاریخ ۱۱/۱۱/۷۳ با حضور جمعی از هنرمندان و مسئولان استان در مجموعه فرهنگی هنر، سردار جنگل رشت گشایش یافت.

پس از مراسم افتتاح هیئت داوران با قرائت بیانیه خود نظرات برگزیده را به این شرح اعلام نمود.

۱- اهداء یادواره انتخاب به همراه سکه بهار آزادی به آقای نادر معصومی نیک‌قلب از رشت (رتبه اول) بخاطر استفاده مناسب از زمینه ساده و ترکیب‌بندی خوب.

۲- اهداء یادواره انتخاب به همراه سکه بهار آزادی به آقای حسین حبیب‌زاده از تالش (رتبه دوم) بخاطر برخورداری از نور خوب و ایجاد فضایی گرافیکی.

۳- اهداء یادواره انتخاب به همراه سکه بهار آزادی به آقای اسماعیل پورجعفری از رشت (رتبه سوم) بخاطر استفاده از کمپوزسیون مناسب و انتخاب نور و زاویه خوب.

در خاتمه هیئت داوران از آقای شاهین بشرا بخاطر دید خوب و استفاده موزن و مناسب از رنگ و زمینه، تقدیر به عمل آورد.

پس از اهداء جوایز، آقای نقوی رئیس سازمان صدا و سیما مرکز گیلان از آقای کریم ملک‌مدنی بخاطر موفقیت‌های بی‌دوبی ایشان تقدیر به عمل آورد، انجمن سینمای جوان رشت نیز هدیه‌ای به رسم یادبود تقدیم ایشان نمود.

در انتهای مراسم فیلم «دزیران» ساخته فرهاد میرانفر که اخیراً دو جایزه ارزشمند از جشنواره‌های بین‌المللی کودک و نوجوان اصفهان و رشت را کسب کرده است به نمایش گذاشته شد.



کانون ترجمان اندیشه «تنکابن»

پنجشنبه ۱۷ آذر ماه در سالن اجتماعات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن، از سوی کانون ترجمان اندیشه مراسم سخنرانی و شعرخوانی برگزار شد.

در این مراسم علیرضا پنجه‌ای به عنوان سخنران و شاعر میهمان از گیلان حضور داشت پنجه‌ای متن سخنرانی خود را تحت عنوان شعر نو و بازتاب آن در شعر گیلان و ادبیات داستانی به سمع حضار رسانید، سپس تازه‌ترین شعرهای خود را قرائت کرد که با استقبال شایان توجهی از سوی اساتید و دانشجویان حاضر در جلسه مواجه شد.

سخنرانی دکتر خلخالی معاون آموزشی دانشگاه و نیز سخنرانی سه تن از دانشجویان دانشگاه با نامهای رضا خیام، پاکزاد و شریعتی تحت عنوان «جامعه یاز، جامعه بسته، دانشگاه باز و دانشگاه بسته»... نشان از حضور آگاه اساتید و دانشجویان در جامعه دانشگاهی داشت. این مراسم با شعرخوانی مهرداد عارفانی شاعر تنکابنی به پایان رسید.



سبز اوخان

رادیو رشت از بهمن سال گذشته بخش برنامه‌ای نیم ساعته و ادبی را به زبان گیلکی تحت عنوان «سبز اوخان» دنبال کرده است که روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه هر هفته بخش می‌شود. سبز اوخان که بمعنای پژواک سبز است از معدود برنامه‌های جدی صدا و سیما گیلان است که به زبان گیلکی اجرا می‌شود. تهیه‌کننده برنامه آقای عبدالرضا رضایی‌نیا می‌باشد که تهیه چند برنامه مربوط به ادبیات و فرهنگ گیلان را نیز برعهده دارد.

نویسنده و مجری سبز اوخان آقای سیدعقوب باقری است که خود از شاعران گیلکی پرداز می‌باشد. خانم اسداللهی نیز در تنظیم و اجرای مطالب با برنامه همکاری دارد. سبز اوخان در طول یکسال گذشته در معرفی شعرهای جدید گیلکی و معرفی شاعران جوان اهتمام خاص ورزیده است.



آخرین قطره

عنوان نمایشنامه‌ای است که به قلم میرداود فخری‌نژاد باکار هنرمندانه و کارگردانی خوب گروه هنری خانه گشت فومن که در چهارمین جشنواره سراسری تئاتر روستایی که از ۸ الی ۱۰ بهمن ماه در ساری برگزار شد توانست علاوه بر دریافت دیپلم افتخار و لوح تقدیر و سکه بهار آزادی بازیگری، به عنوان متن برگزیده ویژه نمایشی و بهترین پیام آموزشی ترویجی جشنواره موفق به کسب جایزه تندیس بلورین گردد.

آخرین قطره با بازی قاسم حقیقی، عباس قربانی، کاظم قربانی، علیرضا زارع، ابوالقاسم قربانی و مسجد پرکار و کارگردانی داود محبی‌زاده قرار است اسفند ماه سال جاری در تنکابن بر روی صحنه بیاید.

چند آیین نوروزی در شمال ایران

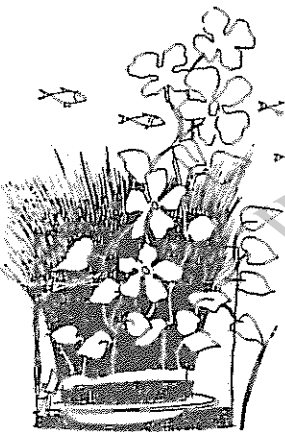
آداب و رسوم عید در تنکابن

جهانگیر دانای علمی

شال دگنی

روستای سرامرز یکی از روستاهای شهرستان رودبار زیتون می‌باشد، یکی از مراسم خاص نوروز در این روستا مراسم (شال دگنی) شال‌اندازی می‌باشد. شال‌اندازی از اول شب تا نیمه‌های آن ادامه دارد و بدین صورت است که گوشه دستمال کوچکی را به نخ می‌بندند و در شب عید از لای در داخل خانه‌های مردم می‌اندازند. صاحب‌خانه با دیدن دستمال خوشحال می‌شود و آن را به فال نیک می‌گیرد زیرا که این نشانه و نوید فرارسیدن بهار است. صاحب‌خانه مقداری پول یا آجیل یا هر چه که خودش با خانواده‌اش در آن شب مصرف می‌کنند داخل دستمال می‌ریزد و آن را گره می‌زند و بعد آن را به بیرون پرت می‌نماید و «شال دگن» آن را برداشته خوشحال و خندان به طرف خانه بعدی راه می‌افتد.

علی صفری لاسکی
از رستم آباد رودبار



آش چهارشنبه‌سوری

یکی از مرسومات قدیمی که هنوز در بین مردم این خطه رایج است مراسم آخرین چهارشنبه از سال می‌باشد. این روز برای همه خانواده‌های نه تنها کلیجان رستاق بلکه سرتاسر مازندران بسیار عزیز و گرامی می‌باشد که در این روز زنان هر ده به چند دسته کوچک تقسیم شده و هر گروه برای خودش به جمع‌آوری برگهای گیاهان موجود فصل از جمله گزنه، تویا و... می‌پردازند و آش طبخ می‌نمایند و با اعضای خانواده‌شان یک جا به حالت دسته‌جمعی و با شور و شادی تناول می‌کنند که معتقدند این آش شفابخش و دورکننده بلاها می‌باشد و گاهی مواقع به حالت تبرک مقداری از آن آش را به همسایه‌هایی که در دست گردن آن نتوانستند سهیم باشند می‌دهند و بدین طریق سعی می‌نمایند شادیا را در بین اهل محل قسمت کنند. علامت‌حسین بیابانی درواری محل قسمت کنند.

کلیجان رستاق - مازندران

در باره پنجگک گالشها اعتقاد دارند که شخصی امیرنام در نزد خداوند خیلی مقرب بود و قرب و منزلت خاصی داشته. او از خدا می‌خواهد که در بهار - تابستان - پائیز و زمستان او را نکشد. اما او پنج روز آخر سال را که به پنجگک موسوم بوده فراموش می‌کند و آنرا به حساب نمی‌آورد در نتیجه در این پنج روز وفات می‌یابد. عده‌ای دیگر گویند که او از خدا می‌خواهد که در فصل بهار - تابستان - پائیز - زمستان او را نکشد ولی چون هر فردی بالاخره باید بمیرد اگرچه مقرب باشد، خداوند پنج روز را بر سال افزود و در این پنج روز امیری می‌میرد که از آن موقع این پنج روز به پنجگک امیر معروف گردید و گالشها به طریق گوناگون این شعر را می‌خوانند که ما به ذکر نمونه‌ای اکتفا می‌کنیم.

بهار لاله‌زار مو نمیرم

bahâr lâlê zâre mu namirom

تابستان وخت کار مو نمیرم

tabestân vaxte kârê mu namirom

مو پئیز جَم کَم قوت زمستان

mu peeiz jam konom qute zemestân

زمستان دیر بهار مون نمیرم

zemestân dir bahâre mu namirom

و عده‌ای گویند زمستان یخچال مو نمیرم صحیح است در هنگام بهار همه جا پراز لاله است من نمیرم / تابستان وقت کار من است من نمیرم / من در پائیز غذای زمستان خود را جمع می‌کنم / در زمستان هم چون بهار دیر می‌رسد من نمیرم. گالشها را اعتقاد بر این است که در روز اول پنجگک هر فردی باید صبح خیلی زود از خواب بیدار شود و گرنه اگر در خواب بماند تمام سال را احساس رخوت و سستی خواهد کرد و مثالی هم در این رابطه هنوز در محاوره مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تیره مگه پنجگی بیته (مگه ترا پنجگک گرفته)

tere magê panjakey biytê

یا مگه پنجگک بخوتی (مگر در پنجگک خوابیده‌ای)

magê panjak baxuti

و اما در آخرین روزی که پنجگک به اتمام می‌رسد و کم‌کم تاریکی جایگزین روشنائی می‌شود چوپانها و گالشها در پنج نقطه گلش یا جوب خشک قرار می‌دهند و از روی آتش می‌پزند و می‌خوانند.

panjake vâz mikonim

omre drâz mikonim

۱ - نوروز در تنکابن، جهانگیر دانای علمی - صفحه اول شماره شانزدهم بهار به ص ۵۱ - ۵۰.

۲ - هر ماه گالشی ۳۰ روز تمام است پنج روز بانی مانده را پنجگک می‌گویند. پنجگک گالشی پنج روز باقیمانده سال را گویند و سال گالشی ۳۶۰ روز است و این پنجگک در سه ماه است (سه ماه از ۲۶ اسفند تا ۲۶ فروردین) گیاهان نام، به گوشه م. پ. جگتاجی، اصطلاحات دامداری، نگاه‌ی گذرا بر فرهنگ گالشی، دکتر سید مجتبی روحانی س

۸۸ - ۸۷

در گذشته هنگامی که بهار نزدیک می‌شد مراسم خاصی در تنکابن و حومه اجرا می‌گردید که می‌توان از پیر بابو یا عروس گلی - را بجزری و نوروز نوسال و عید شب وره و مراسم پرتقال یا نارنج طلا بوی نام برد که در رابطه با اشعار و آداب و رسوم آن قبلاً مطالبی به رشته تحریر در آمد.^۱ اکنون دو رسم کمتر مرسوم و در حال فراموشی از عید نوروز را که در گذشته نزدیک در مناطق کوهستانی و جلگه‌ای اجرا می‌شد در این جا نقل می‌کنیم:

خرس آبونی xarsa âbuni

در نزدیکی‌های عید چند نفر همراه با خرسی که از قبل تربیت و دست‌آموز نموده بودند وارد روستاها می‌شدند و باعث می‌گردیدند تا مردم غمها را از دل زدوده و شادی و خوشی را به خانه‌های خود ببرند. عموماً خرس را دو نفر همراهی می‌کردند. یکی از آنها زنجیری را که به گردن خرس بسته شده بود در دست گرفته، و در جلوی خرس به راه می‌افتاد و نفر دوم هم چند قدم پشت‌سر خرس حرکت می‌کرد. آنها بعضی از حرکات را که از پیش به خرس یاد داده بودند به حیوان می‌گفتند و خرس هم آن حرکات را انجام می‌داد مثلاً موقعی که وارد خانه کسی یا شخصی می‌شدند و اگر در آن خانه درختی بود خرس را وامی‌داشتند که به بالای درخت برود و فردی که زنجیر خرس را در دست داشت به خرس می‌گفت.

bru bâiâ xanem juni

برو بالا خنم جون

sal cand tâ varzâ xârni

سال چند تا ورزا خارنی

asbe âgâ timar kâni

اسب آقا تیمار کانی

برو بالا خنم جون

برو بالای درخت خانم جان / در سال چند تا گاو نر می‌خور / اسب آقا را مواظبت می‌کنی / برو بالا خانم جون و خرس را وادار می‌کرد که به بالای درخت برود. یا صاحب خرس می‌گفت برو به آینه نگاه کن و خرس هم سنگی را که در آن حوالی بود برمی‌داشت و تظاهر می‌کرد که به آینه نگاه می‌کند. و یا موارد زیر را می‌گفت:

پدرسگ بی ادب. شرم می‌کند عروس در پیش داماد. قلیون قناتی (قنادی) بگش. سوار بر اسب شو. برو پیش صاحب‌خانه ببین چه انعام داری. صاحب‌خانه هم به فراخور خود چیزی به صاحب خرس می‌داد. بعضی از افراد اگر مرضی در خانه داشتند براساس اعتقاد خود پس از اینکه پولی به صاحب خرس می‌دادند مقداری کتک پیش خرس می‌گذاشتند و خرس پس از اینکه نصف آنرا می‌خورد بقیه آنرا به فرد مریض می‌دادند و اعتقادشان بر این بود که مریض شفا پیدا خواهد کرد.

مراسم پنجگک‌واز panjakevâz

بعد از عید گالشها و چوپانها مراسم خاصی داشتند که این مراسم در آخرین غروب پنجگک^۲ امیر اجرا می‌گردید که به پنجگک‌واز معروف بود.

در «گزارش سفر» جهانگردان و در نوشته‌های «وقایع‌نگاران» گاهی به رویدادهای همگون تاریخی برمی‌خوریم که بسیار شگفت‌انگیز است. با آنکه زمان بروز رویدادها، سال‌ها و دهه‌ها و سده‌ها از هم دورند؛ و مکان وقوع حادثه در یک‌جا، برای مردم جای دیگر ناآشنا است؛ انگار چند رویداد، همزمان با هم، در یک مکان و برای یک قوم و قبیله اتفاق افتاده است. در سفرنامه این بطوطه مراکشی - حدود روزگاران مغول - آمده است:

داستان شورش پسر عم سلطان

«سلطان تغلق خواهرزاده‌ای داشت به نام بهاء‌الدین گشتاسب که او را به امارت یکی از نواحی برگماشته بود. گشتاسب مردی شجاع و دلیر بود.

وی بعد از مرگ دایی خود، از بیعت با پسرش امتناع نمود. سلطان سپاهیان با عده‌ای از امرای بزرگ مانند ملک مجید مأمور دفع او گرد.

جنگی سخت در گرفت... گشتاسب شکست خورد و پیش (رای کنیله) فرار کرد. رای در اصطلاح هندی همان است که در روم سلطان می‌خوانند و کنیله ولایتی است که رای مزبور در آنجا حکومت داشت.

لشکر یسلطان در تعقیب گشتاسب وارد قلمرو رای شدند و آن شهرها را به محاصره در آوردند. کار بر رای سخت گشت... با گشتاسب گفت: که حال چنین است که می‌بینی و من تصمیم گرفته‌ام خویشتن را با زن و فرزند و پیروانم مقتول سازم. تو پیش فلان سلطان برو... آنگاه بفرمود: تا آتشی عظیم برافروختند و دارایی خود را در آتش انداخت و به زنان و فرزندان گفت:... زنان او یکایک، بعد از شستشو صندل بر خود می‌مالیدند و زمین را پیش وی بوسه می‌دادند و خود را در آتش می‌افکندند و بدین ترتیب همه آنان خودکشی کردند.

زنان امرا و وزراء و بزرگان دولت و عده‌ای از زنان سایر مردم نیز تآسی جستند. آنگاه رای، خود غسل کرد و صندل مالید و اسلحه خویش برگرفت. اما زره نپوشید. دیگران هم که مصمم به مرگ بودند، مانند او عمل کردند و خود را به اردوی دشمن زده جنگیدند تا همگی کشته شدند.

محمود پاینده لنگرودی

دیگ جوش‌های تاریخی!

سپاهیان سلطان وارد شهر شده مردم را به اسارت گرفتند. یازده تن از فرزندان رای در این ماجرا اسیر شدند...

سپاه سلطان بعد از قتل رای کنیله به قصد فتح شهری که گشتاسب به آن پناهنده شده بود؛ حرکت کردند و آن محل را در حصار گرفتند.

رای آنجا گفت: من نمی‌توانم راهی را که کنیله رفت دنبال کنم و گشتاسب را گرفته تسلیم لشکر سلطان کرد. او را غل و زنجیر نهادند و به دربار آوردند سلطان فرمان داد تا گشتاسب را پیش زنان حرم ببرند.

قوم و خویش‌های وی که در حرمسرا بودند او را دشنام دادند و تف بر رویش انداختند. آنگاه به امر سلطان زنده زنده پوست از تن وی برکنندند و قسمتی از گوشتش را با برنج پخته پیش زن و فرزندان فرستادند و بقیه را در ظرفی گذاشته پیش پیلان انداختند ولی آن حیوانات از خوردن آن سر باز زدند. بعد پوست او را از گاه آکنده با پوست «بهادرپور» در «شهرها بگرداندند»

* * *

و اما ملا عبدالفتاح فومنی که به روزگار صفویان، مستوفی مالیات‌های بخشی از گیلان بوده و به پیرانه‌سر با دیدن شورش مردان پرشور «غریب شاه گیلانی» گوشه امن دهقانی اختیار نموده و «تاریخ گیلان» را تألیف کرده و با این بطوطه مراکشی و سفرنامه‌اش نیز آشنا نبوده است، در بیان کشته شدن «جمشیدخان» پادشاه رشت می‌نویسد:

«و... چون مردم از قضیه قتل جمشیدخان و بیرحمی و بیدادی قرا بهادر و کامران خبردار شدند خاک ندامت بر سر خود کرده، دیگر اطاعت و متابعت کامران و قرا بهادر نموده بکلی منکر و متفر شدند و کامران به گوراب گهلم ریخته؛ قرا بهادر نیز کوچ و متعلقان خود را برداشته به قریه کیجای گهلم به منزل میرحسن کیجایی اقامت نموده و شب و روز دست حسرت و ندامت بر سر پرشور و شر خود می‌زدند و از کردار ناصواب خویش اظهار تأسف و شرمساری می‌نمودند کامران میرزا از ملازمت و شامت او متوهم گشته... به فکر دفع او افتاده... به حسب ضرورت - علی بیگ پسر احمد سلطان را... در محال زرمخ و تینان فومن، به سیر و شکار اشتغال می‌نمود، طلبیده چون مشارالیه داخل مجلس کامران میرزا گردید در خفیه او را به قتل قرا بهادر دلالت نموده رخصت قتل او می‌دهد.

روز دیگر علی بیگ از کامران رخصت انفرق حاصل نموده به خانه قرا بهادر می‌رود و ساعتی با او صحبت داشته، هنگام وداع از راه فریب و خداع، به شمشیر انقطاع دوش و گردن او را از بناگران سر پرشور و شر سبک ساخته و سر او را برداشته در رشت از برای نواب مهد علیا - شاهزاده خدیجه بیگم (صفوی) فرستاده... خود به فومن مراجعه و بازگشت نمود.

و نواب علیا علیه امر فرمود که گنیزان دارالحرم علیه، سر پلید نخوت پیوند او را با ضربات ساطور سلاخی ریزه کردند و بعد از آن، برادران او را که در محلات رشت، پاسبان صاحبان خویش و به چندین صفت، بر وی شرف و امتیاز داشتند طلبیده به خورد ایشان دادند.

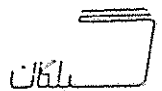
آیا این شیوه درنده‌خویی، در سرشت همه انسان‌های روی زمین نهفته است یا پاره‌ای از همسانان ناهمنام ما، گرگ‌تنشی را برای پایداری پایه‌های لرزان زورگویی‌های خویش برمی‌گزینند؟! باری! در پستی دنج رفتار و در کارنامه کردار بسیاری از پادشاهان و زورمندان جهان، اینگونه شنیدنی‌های غم‌انگیز بسیار است.

خدمات پستی نشر گیلکان

نشر گیلکان، مرکز تهیه و پخش کتابهای مربوط به شمال ایران جهت تهیه و خرید کتب قدیم و جدید و ناباب گیلان و مازندران به صورت اصل یا زیراکس سفارش می‌پذیرد. نام دقیق کتاب‌های مورد درخواست خود و نویسندگان آن‌ها را برای ما بنویسید، چگونه وصول، زمان تهیه و قیمت آن‌ها به صورت اصل یا کپی «تجدید شده» به اطلاع شما می‌رسد. در صورت تمایل و سفارش می‌توانید در هر کجای کشور که هستید چند روز بعد آن‌ها را در کتابخانه شخصی خود داشته باشید.

نشر گیلکان در خدمت شماست

ش ۱۱۸ نشر گیلکان - رشت: صندوق پستی ۴۱۳۴۵-۱۷۲۵ ● خیابان حاجی آباد، اول کنبه‌ای، کوچه صفاری



وجه تسمیه شهر رشت

دکتر جلیل ضیاء پور

هر جامعه‌ای، به سبب داشتن عرق خانوادگی، قومی و ملی، از شنیدن شرح محاسن یا معایبش، عکس‌العمل نشان می‌دهد. این، خوی آدمی است، و استثنا هم ندارد. عنایت اهل فرهنگ، درباره گیلانیان بر این قرار گرفت که بگویند: «سطح فرهنگی مردم رشت نسبت به دیگر شهرهای ایران بالا است». این تعاریف ملاطفت‌آمیز، یا لطف توأم با واقعیت، در لغتنامه دهخدا (به نقل از دائرةالمعارف محمد عباسی) مندرج است.^۱

اما در مورد واژه «رشت و رشتی» با سابقه‌ای که تاریخ از قوم گیل داده و معنی‌ای که از این نام و نسبت در فرهنگها برمی‌آید، دو جهت مغایر به دست می‌آید. یک جهت آن، با وقایع تاریخی - اجتماعی قوم گیل می‌خواند و مناسبت دارد، و جهت دیگرش نمی‌خواند و با نام رشت و رشتی در گیلانزمین، قابل تطبیق و توجیه نیست.

برای روشن شدن این موضوع، نخست به معانی متعارف واژه «رشت و رشتی» که در لغت‌نامه‌های معمول قید شده توجهی بکنیم:

در برهان قاطع (از محمدحسین بن خلف تبریزی) نوشته شده است: «رشت (بر وزن طشت)... به معنی: خاک‌گرویه، گردوغبار تیره و لجن [است]. گچ را نیز گفته‌اند و هر چیزی را که فرو ریزد و فرو باشد».

در «صحاح الفرس» محمدبن هندوشاه نخجوانی و در لغتنامه «فرس اسدی» هم به معنی «هر چیزی که فرو ریزد و فرو باشد» آمده است.

در فرهنگهای «آندراج»، ناظم‌الاطباء، برهان قاطع، فرهنگ معین (و در فرهنگ جهانگیری به نقل از شعوری) ذیل واژه رشتی، این معانی آمده است: «کسی که لجن پاک کند، و خاکستر و خاک‌گرویه بیزد. کسی که گردوغبار پاک کند. خاک‌گروب، جاروکش. پستی. حقارت. زیان. خاک‌ساری، و فروتنی».

باید متوجه باشیم که واژه نویسان، هر یک، واژه «رشت و رشتی» را با برداشت و معنی و مفهوم محیط زندگی خود که معمول آنان بوده، نوشته‌اند، و کاربرد این واژه‌ها، علی‌القاعده باید خاص محیط جغرافیایی خود آنان بوده باشد. زیرا به کارگیری لغات، اصولاً متناسب با محیط زندگی هر مردمی است. ازین رو، برای رسیدن به معنی و مفهوم و کاربرد هر واژه، باید در استفاده از فرهنگ‌ها (که در حدود دوپست فرهنگ برای لغات فارسی در دسترس است دقت کرد.

البته، معنی واژه «رشت و رشتی» گیلانزمین کاملاً مغایر با این معانی و صفاتی است که از فرهنگهای معمولی مستفاد می‌گردد. مانند اینکه در تعریف واژه‌های دیگر نیز از جمله: «خشت، یا خشت» به معانی مختلفی بر می‌خوریم که جای

تأمل دارد. این واژه، در زمان باستان، معنی و کاربرد واژه «رشت» را داشته است که «نیزه» بوده، اما در فرهنگ ناظم‌الاطباء، انجمن آرای ناصری و آندراج، نوشته‌اند «گرز چهار پهلوی» است.

در لغتنامه دهخدا آمده است: «نوعی از سلاح جنگ باشد و آن نیزه کوچکی است^۲ که به جانب خصم اندازند. به معنی بیلچه و نوعی حلوا هم هست. همچنین، آجر خام و گیل ناپخته را گویند / و نام یک بخش از ۲۱ بخش کتاب زند و یازدهم است.^۳

واژه «خشت» در فرهنگ قواس (از فخرالدین مبارکشاہ قواس غزنوی) به معنی «زوبین» آمده است. پس، «خشت» با اختلاف فاحش، در تعریفهای عرضه شده، گرز چهار پهلوی است. نیزه کوچک پرتابی است. آجر خام است. نام بخش دوازدهم از ۲۱ بخش کتاب زند و یازدهم است. نوعی حلوا است. بیلچه و زوبین هم هست.

در شرح خلاف واقع باره‌ای از واژه‌ها در لغتنامه‌ها، که با احتیاط باید به قبول آنها نزدیک شد، سلاحی هم به نام «پیشدار» داریم که در «تاریخ گیلان» عبدالفتاح فومنی، نام آن آمده است - (در صفحه ۱۶۹).

تعریف این سلاح در دو لغتنامه، با اختلاف چشمگیر آورده شده است. در «آندراج» چنین است: «نیزه دسته ستر، و کوتاه، و حرابه‌ای باشد از آهن و فولاد... به صورت نیزه و کوتاهتر از آن...». اما در برهان قاطع آمده است: «این سلاح حرابه‌ای باشد بسیار بزرگ از آهن و فولاد...»

اختلاف تعریف در دو واژه‌نامه «آندراج» و «برهان قاطع» در این است. یکی «پیشدار» را حرابه‌ای بسیار بزرگ تعریف کرده، و دیگری تأکید در کوتاهتر از نیزه بودنش دارد.

برای کوتاه کردن سخن، از موارد بسیاری از شباهتها یا یکسان بودن کاربردها، یا تعریفهای خلاف واقع، صرفنظر می‌کنیم، و خود را به دو واژه «رشت و خشت» و نتیجه‌گیری از این دو واژه با کاربرد یکسان، نزدیک می‌کنیم.

در پانویس شرح (۱) برهان قاطع (از واژه «خشت») به نقل از «گیگر Geiger»، و «ارنست کوهن Ernst Kuhn» چنین آمده است: [در هندی باستانی (واژه رشتی) r̥sti [به معنی] نیزه [است]. [در] اوستا، و پارسی باستانی، اَرشتی ar̥sti نیزه را گویند. [در] پهلوی «اَرشت» ar̥st و [در] ارمنی «اَشتی» ašteay آمده است.

«آجاریان» (ایران‌شناس و زبان‌شناس ارمنی) می‌گوید:^۴ در کنار واژه «اَرشتی» ar̥sti فارسی قدیم، واژه به شکل رشتی r̥sti هم وجود داشته، و از این ریشه، واژه «خشت» x̥st به معنی نیزه و تیر حاصل شده است. وی همچنین می‌گوید: در

ارمنی داریم «خشت» در ترکیب «خشتاور xestavor» به معنی نیزه و نیزه‌دار [که] در اصل واژه ایرانی می‌باشد.

در فرهنگ واژه‌های همانند (ارمنی / اوستایی، پهلوی و فارسی) بر پایه فرهنگ ریشه‌شناسی ارمنی، که بررسی «هراسچا - آجاریان» است، می‌خوانیم: «اَشتی یا aštya نیزه کوتاه برای پرتاب از دور [است].

در متون کهن ارمنی به صورت «آشته» ašte [به نقل] از موسی خورن (مورخ)^۵ به معنی نیزه کوتاه برای پرتاب از دور است. ایضاً به نقل از خورن می‌خوانیم: این واژه، در ترکیبات «آشته ناوَر» و «آشته آوَر» (astavor و ašteavor) [در] متون کهن ارمنی به معنی دارنده و حمل‌کننده «نیزه» است.

در همین فرهنگ واژه‌های همانند، به نقل از Horn «هورن» محقق مطالعات ریشه‌شناسی فارسی، می‌خوانیم:

که در فارسی قدیم و «زَند» و پهلوی و «سنسکریت»^۵ sanskrit «رشتی» r̥sti به معنی نیزه‌ور می‌باشد.

اینکه به حاصل این بررسی توجه می‌کنیم.

بر حسب آنچه عرضه کردم، آشنا شدیم که در هند باستانی، اوستایی، زند، پهلوی، پارسی باستانی (که با هند باستانی، هر دو ریشه به سنسکریت آریائی دارند) واژه «اَرشتی» «رشتی» و «رشت» به معنی «نیزه‌ور» و نیزه می‌باشند. همچنین، ما نشانه واژه‌های «اَرشته» و «اَشتی» را (که به معنی نیزه کوتاه پرتابی از دور است، در تاریخ دوره ماد داریم.

«نوشته» به نقل از «هر تفلد» نوشته است:^۶ «آستیاگ [مادی] به جای پدرش «نورُخشته» در ماد فرمانروایی می‌کرد. نام او به ایرانی «اَرشته دیگه» (نیزه‌انداز) معنی می‌داد».^۷

حال می‌دانیم که واژه «آستیاگ» (آشیاگ، یا «آشتیا») به معنی نیزه کوتاه پرتابی از دور است، و این واژه فارسی باستانی در میان ارمنیان هم (که خود آریائی هستند) کاربرد داشته است.

با این توصیف، واژه‌های «خشت» (خشته)، در افغانی (به نقل از «هوبشمان» hubšmann [محقق] مطالعات ارمنی)، اَشتی، آشتیا، آستیا (در آستیاگ مادی) اَشْت، اَشْتِه، اَرشتیه، رَشْت و «رشتی» همه از یک بنیاد لغوی هستند و دارای یک مفهوم‌اند. یعنی: «نیزه»، تیر، تیرانداز، یا به عبارت دیگر: نیزه‌ور، خشتاور».

به این طریق، واژه رشت و رشتی را به معنی نیزه‌ور و تیرانداز، شناخیم. حال باید بدانیم: این واژه رشت و نسبت رشتی که نام - صفتی سلحشوری است، آیا این صفت، به مردم گیلانزمین می‌برازد؟ یا که بیهوده، این صفت در این سامان پیاده شده است؟!

با تکیه به سوابق سلحشورهای قوم گیل که در گزارشهای خودی و بیگانه مندرج است، و چگونگی آنها را می‌شناسیم، و مختصر شواهدی هم از آنها برای تأیید می‌آوریم، این دو واژه نام - صفت «رشت و رشتی» را باید از امتیازات، و دست‌آوردهای گیلانیان از راه سلحشورهای طی تاریخ این قوم به دانیم. زیرا حضور مدام و چشمگیر قوم گیل در مبارزات دوران پیش از اسلام و بعد، مورخان را واداشت تا بنویسند که... قوم گیل همچنان با قدرت محفوظ تا به درون دوره‌های اسلامی به حیات قهرمانی خود ادامه داده‌اند. ما، چگونگی این حیات قهرمانی را می‌توانیم در شرح وقایع نهضت‌ها (از سوگ یعقوب لیث تا سقوط عباسیان) مطالعه کنیم.^۸

از گزارش مورخان قدیم بیگانه نیز درباره قوم گیل خبر داریم. از جمله، «دیودورسیلی» به نقل از «کتزیاس» نوشته است:^۹ «در روزگار مادیه، پارسود نامی که نفوذی در دربار ماد داشت، چون از حکم شاه پارس درباره خود رنجید، به نزد کادوسیان [اسلاف قوم گیل] رفت و مورد عنایت قرار گرفت و سپس با کمک کادوسیان بر پادشاه ماد شورش و آنان را شکست داد». ایضا از همین مورخ به نقل از «کتزیاس» خبر داریم:^{۱۰}

«... که تیری باز [سردار هخامنشی] از اردشیر دوم خواست تا به کارش رسیدگی کند. چون شاه با کادوسیان، جنگی در میان داشت و نگران بود، از روی بی‌حوصلگی دستور توقیف وی را داد. در همین جنگ، اردشیر دوم در حمله به کادوسیان شکست خورد و به استقلال پادشاهی کادوسیان گردن نهاد. دیا گونف، به نقل از «تروگ پمپه» نوشته است:^{۱۱} «داریوش سوم، همیشه از کادوسیان، چشم‌گمک داشت. زیرا هم نیرومند و هم قابل اعتماد بودند. ایضا نوشته است:^{۱۲} «... در هیچک از کتیبه‌های رسمی شاهان پارس، سرزمین کادوسیان را جزو اراضی تابع دولت ایران نشمرده‌اند.»

«نولدکه» نوشته است: «ساکنان ناآرام این سرزمین به همان اندازه از ساسانیان سربیزی داشتند که گذشتگانان [کادوسیان] از [مادها] و هخامنشیان سربیزی داشتند.»^{۱۳} نولدکه همچنین نوشته است:^{۱۴} «... گیل‌ها که سرزمین امروز گیلان به نام ایشان است، بر شاپور دوم [ذوالکثاف] (پادشاه مقتدر ساسانی) پیروز شدند.»

کریستن سن می‌گوید^{۱۵}: «... ویستهم (برادر بهرام چوبین) به یاری دیلمیان توانست، دهسال در مقابل خسرو پرویز ایستادگی کند.»

ریچارد. ن. فرای به نقل از بلاذری، نوشته است:^{۱۶} «دیلمیان سختکوش، در روزگار ساسانیان، همواره به شهرهای فلات ایران می‌تاختند.»

در تاریخ نهضت‌های ملی ایران می‌خوانیم:^{۱۷} «دیلمیان مظفری تا حدود سال هزارم هجری، همچنان استیلای خود را داشته‌اند، و در سال ۳۲۲ هجری قمری، احمد فرزند «بویه» که ۱۹ سال داشت، کرمان را «تصرف» شد. در اواسط قرن چهارم هجری، با نفوذ روزافزون آل‌بویه در ایران، عباسیان و فاطمیان در مصر، موقعیت خود را به‌طور کامل در خطر دیدند.»

به روایت، «بیهقی»^{۱۸} در قرن پنجم هجری، دیلمیان برای اطرافیان امیر مسعود بلای نازل بودند. وی نوشته است:

«... امیر مسعود... پس، اعیان را گفت سیرت ما تا این غایت بر چه جمله بوده است، شرم مدارید و راست بگوئید. گفتند زندگی خداوند دراز باد. تا از بلا و ستم دیلمیان رسته‌ایم... در خواب امن غنوده‌ایم.»

اینک شاهد پایانی

سندی داستانی داریم که از حیات قهرمانی گیلانیان حکایت دارد، و آن: داستان سمک عیار است که به دوران سلجوقیان منتسب است. با اینکه من این داستان را با زیر مایه‌اش پیشتر از این تاریخ می‌دانم، به‌ر حال، سراسر این داستان جسمانی - ادبی عامیانه که طی دوران، سینه به سینه و دهان به دهان گشته و شکل گرفته، و زیرمایه از تأثیر واقعیت‌های ذخیره شده از دوران دارد، پُر است از نام‌آوران گیلاتزمین: همچون نهایم گیلوار، هرمزگیل، سیاگیل، دیلم کوه، کوه‌تن دیلمی، خورشید شاه، گوهار، گوشیار، گیل، گیلک، چپگیل، قاطوس یا (کادوس) است و دیگر نامها... که جای بخش وسیعی (تزدیک به سراسر فضای ترکیبی داستان سمک عیار) را از آن خود کرده است. (می‌دانیم که هیچ ساخته‌ای از ذهنیت، تا پشتوانه از کرده‌ها نداشته باشد، بی‌هیچ زمته‌ای در ذهن نمی‌نشیند، که به‌گفتار آید یا به نوشته در آید؛ و این، یک واقعیت ثابت شده است.)

به‌ر حال، در فرهنگ ناظم‌الاطباء می‌خوانیم: «کلمه «رشت» تاریخ بنای این شهر است. چه، این شهر در نهصد هجری بنا شده و عدد حروف آن به ابجد، نهصد است.» اگر چنین باشد یا نه، با زمته‌هایی که به دست دادم اینک می‌دانیم که واژه رشت و رشتی، (این نام - صفت قهرمانی که از دوران قهرمانی‌های اقوام گیل برای ما بجا مانده، و در محل رشت فعلی پدیدار شده، مرکزیت یافته است) این مکان، می‌بایست پیش از دریافت نام قهرمانی نه‌بود، نام دیگری داشته باشد که اینک نمی‌دانیم آن نام چه بوده است. بر عزیزان ما است که پی‌جو باشند.

در پایان نظر می‌باید بگویم: «ما گیلانیان نباید فراموش کنیم که به دست آوردن این سرفرازی و امتیاز «رشت و رشتی» را

مدیون وجود نازنین مادران و زنان پرتحمل و غیور خود هستیم. زیرا، چنین مادران و زنانی اگر نمی‌داشتیم، فرزندان غیور هم به عرصه نمی‌رسیدند.»

۱ - صفحه ۷۴۱ دائرةالمعارف عباسی. منقول در لغتنامه دهخدا آذیل واژه رشت).

۲ - لغتنامه دهخدا. ذیل بخت: ... نیزه کوچکی است که در میان آن حلقه‌ای از ریمان یا ابریشم بافته بسته باشد. انگشت ستاره در آن حلقه کرده به جانب خصم اندازند.

۳ - در لغتنامه «زنده» تفسیر اوستا است. «بازند: زبان پهلوی پیراسته از لغات دخیل زبان «آرامی» آمده است.

۴ - فرهنگ واژه‌های همانند (ارمنی، اوستائی، پهلوی و فارسی) بر پایه فرهنگ ریشه‌شناسی ارمنی. صفحات ۱۵۰ و ۱۵۶. بوسری «هراسچیا - آجاریان».

۵ - (بر حسب لغتنامه‌ها، زبان سنسکرت زبان علمی قدیم و مقدس هندوان است، و یکی از زبانهای مهم هند و ایرانی است و با زبان اوستائی خوشخوانندی نزدیکی دارد، و این زبان در ویدف فارسی باستانی و اوستائی و یکی از زبانهای کهنسال آریایی است.

۶ - تاریخ شاهنشاهی هخامنشی. صفحه ۴۶ (ترجمه).

۷ - دنیا، نظر «رستفد» ... آستیاک که با اینج توربگه شهره بود، رستفد این نام را به صورت فارسی آن «آرشته ویکه» در آورد.

۸ - تاریخ نهضت‌های ملی. تألیف: عبدالرفیع حقیقت (رفیع) بخش ظهور آل بویه یا دیلمیان. صفحه ۱۵۱.

۹ - ایران باستان مشیرالدوله - جلد یکم. صفحه (۲۱۲).

۱۰ - ... مشیرالدوله. جلد دوم. صفحات ۱۱۲۶ و ۱۱۲۸.

۱۱ - تاریخ ماد. دیاگونف (ترجمه) صفحه ۵۵ و ۵۵۵.

۱۲ - همان کتاب دیاگونف. صفحه ۵۵.

۱۳ و ۱۴ - تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. صفحه ۷۳۲.

۱۵ - ایرانیان در زمان ساسانیان. صفحه ۳۱۳.

۱۶ - تاریخ ایران از اسلام تا سلجوقیان.

۱۷ - تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) صفحه ۱۵۳.

۱۸ - جلد یکم تاریخ بیهقی. صفحه ۱۹.

* - موسس خورن. متعلق به نیمه دوم قرن پنجم مسیحی (دوره ساسانی).

هر چه از دوست رسد نیکوست!

در طول دو سال و اندی انتشار مجله، علاوه بر تلاش عده‌ای از یاران نزدیک گیل‌ها در تبلیغ و یافتن مشترکین جدید، گیل‌ها از همیاری عده‌ای از علاقمندان دیگر خود هم سود برده است:

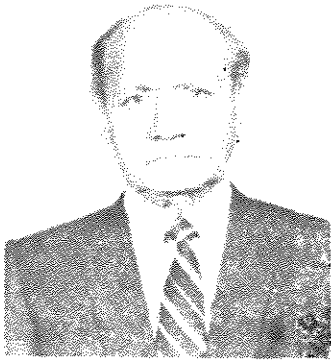
■ مهندس جوانی تا کنون سه بار وجهی به حساب گیل‌ها واریخت که ما با آن توانستیم هزینه صحافی شماره مجله را پرداخت نمایم.

■ عزیز نادیده‌ای با ارسال مبلغ قابل ملاحظه‌ای وجه نقد، تعداد زیادی مجله را برای کتابخانه‌های عمومی کشور در استان‌های مختلف تا دو سال مشترک شد. او ضمن این که ما را در شرایط سختی یآوری کرد خدمت فرهنگی گرانبایی نیز در اشاعه فرهنگ بومی گیلان زمین نمود.

■ یک کارگر گیلانی مقیم تهران از شماره دوم مجله تا کنون بلافاصله بعد از هر انتشار برای مانامه می‌فرستد و هر بار «۱۰ تومان تبریر ارسال می‌دارد. مضمون نامه مختصر و تکراری اما صمیمانه است: «هنوز زنده‌ام، کارگری می‌کنم، گیل‌ه‌ای این شماره را خریده‌ام، دستتان درد نکند، تمبرها ناقابل است. امضاء یک کارگر گیلانی مقیم تهران» ما دیگر به نامه‌هایش عادت کرده‌ایم. گویا می‌داند خرج تمبر ما سنگین است!

■ چند تن از مشترکان هم بجای واریز «۶۰۰۰ ریال حق اشتراک سال دوم و «۸۰۰۰ ریال حق اشتراک سال سوم، مبلغ «۱۰۰۰۰ ریال واریز کرده‌اند. مرهون لطف همه این عزیزان هستیم.

آستارا



در حدود لنکران و ارجوان و آستارا ساکن شده و مشغول کار بوده‌اند ثابت و معلوم گردید که خانبلی «یکی از ۱۲ گانه بخش طالش که گاهی گیلان هم اطلاق شده می‌باشد فعلاً در دست شوروی سوسیالیستی است» پس «استراب» که پهلوی اسم خانبلی نوشته شده همان آستارای فعلی است. عبدی بیک شیرازی نیز که در قرن ۱۶ میلادی کتاب صریح‌الملک را تدوین کرده است اسم آستارا را بشکل «اصطراب» نوشته است.

در قرون وسطی محلی بنام استراب در اطراف بلخ نیز وجود داشته است. خواند امیر، ضمن شرح حوادث سال ۹۹۲ می‌نویسد: مولانا مقبول کلاتر موضع استراب بوده و تمول تمام داشت.^۸

بنا بقول آقای دکتر منوچهر ستوده دومین مولفی که پس از میرظهورالدین نامی از آستارا برده می‌خواند بوده است. آقای دکتر می‌نویسد که در جمادی‌الثانیه سال ۱۰۰۲ که شاه‌عباس از راه خرزویل و منجیل به کهدم و پس از آن به لاهیجان رفت، علی‌خان حاکم بیه‌پس و امیره مظفر برادر امیره سیاوش در گسگر، اظهار بندگی و اطاعت نکردند. شاه‌عباس، فرهادخان روملو را که سردار سواران و البیان بیگ قاجار را که سرهنگ پیادگان آتشبار بود، به دفع ایشان بفرستاد و به ذوالفقارخان قرمانلو امر کرد که از راه طالش و آستارا، با سپاه آذربایجان بر سر گسگر و امیره مظفر آید.^۹

اولاً می‌خواند در سال ۹۰۳ هجری قمری (۱۴۹۸ م) وفات کرده است. کسی که در سال ۹۰۳ هجری وفات کرده است، چطور می‌توانست دربارهٔ حوادث ۱۰۰۲ هجری بنویسد. این، رضاقلی‌خان هدایت است که جلد هشتم روضه‌الصفای ناصری را برشته تحریر در آورده است، پس، دوران حوادث شاه‌عباس اول را، می‌خواند نه، رضاقلی‌خان هدایت نوشته است.

ثانیاً قبل از رضاقلی‌خان هدایت، در کتاب «مکاتبات رشیدی» که در دوران وزارت غیاث‌الدین محمدبن فضل‌الله رشیدالدین (بین سالهای ۱۳۲۷ - ۱۳۳۶) مکاتبات رشیدالدین فضل‌الله همدانی تدوین یافته و به شکل کتاب در آمده است، آستارا بشکل «آستاره» نوشته شده است.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۱۲۴۷ - ۱۳۱۸) از ولایات مختلف برای مایحتاج و مخارج خانقاه شیخ صفی‌الدین در اردبیل در روز لیلۃ‌المیلاد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کالاهانی حواله کرده بود که بفرستند در بین این ولایات، از

است بزرگ چون حانکچال، نَسَنک، کسوتم، سراوان، پسلمان‌شهر، رشت، تولم، دولاب، کهن‌رود، استراب، خان‌بلی. و هر ناحیتی را از این دیهه‌هاست سخت بسیار و این ناحیت گیلان ناحیتی آبادان و یا نعمت و توانگر است...^۱

این استراب همان نام باستانی شهر آستارا می‌باشد که در حدود‌العالم به شکل استراب و هم پهلوی خانبلی نوشته شده است. آستارا در مآخذ مختلف قرون وسطی بنام «آستاره»، «استاره»، «ستاره»، «آستاره» نیز نوشته شده است. حال به‌بینیم آیا «استراب» که در «حدود‌العالم» ذکر شده نام آستارای فعلی است یا نه؟ برای روشن شدن مطلب باید محل جغرافیائی خانبلی را دریابیم.

در صفوة‌الصفا توکلی‌ابن‌بزاز چند بار بنام خانبلی برخورد می‌کنیم: «بیره نجیب صوفی اردبیلی روایت کرد که نوبتی با شیخ صفی‌الدین از حضرت شیخ زاهد از خانبلی به آستاراباد گیلان می‌آمدیم و در کشتی نشستیم بودیم.^۲ و یا «نوبتی با شیخ زاهد از گشتاسفی به خانبلی در کشتی می‌رفتیم»^۳ و یا «ابراهیمان از برای برنج به گیلان به طرف خانبلی که از نواحی گیلان ناحیتی است رفته بود و در خانبلی دیهی است هلیه کران، محمد ابراهیمان بدان دیه رفت از آنجا برنج خرید. شیخ زاهد را دو عیال بود یکی در سیاورود بر لب دریا چنانکه امیر عبدالله نشان داده بود و یکی در دیه هلیه کران...»^۴

حافظ حسین کرپلانی تبریزی در روضات‌الجنان فی جنات‌الجنان می‌نویسد: «خانبلی ناحیتی است در گیلان، در خانبلی دهی است هلیه کران»^۵ سعید علی‌ابن‌مرحوم کاظم‌بیک در کتاب «جوهرنامه لنکران» که در سال ۱۸۶۹ برشته تحریر در آورده است می‌نویسد: «قریه «شیخ کران خانبلی» و یا «محل خانبلی و قریه بوته‌سر من قراه آستاره»^۶ از نوشته‌های فوق معلوم می‌شود که خانبلی اسم قدیم محال لنکران فعلی بوده است. اکنون رودی بنام خانبلی (خانبلی - س.خ) در جنوب ناحیه لنکران وجود دارد. بطور کلی تا بوته‌سر ناحیه آستارا و از بوته‌سر بسمت شمال ناحیه لنکران فعلی است.

آقای فخرالدین موسوی اردبیلی نجفی در کتاب «تاریخ اردبیل و دانشمندان»^۷ می‌نویسد: «خانبلی را با خانبلاغی فعلی که نزدیک آستارا واقع شده می‌دانستم ولی پس از تحقیقات و رجوع به «تذکره سعیده» یا «تاریخ لنکران» و میرحسن‌خان و تماس با اشخاصی که قبل از تجزیه آذربایجان

آستارا از شهرهای باستانی گیلان محسوب می‌شود، ولی متأسفانه تا حال بطورکل تاریخ آستارا نوشته نشده است. راقم این حروف مشغول تدوین تاریخ آستارا می‌باشد. بدناجهت مقاله‌ای که به عنوان آستارا تقدیم خوانندگان گرامی می‌شود بخشی از کتاب «تاریخ آستاره» می‌باشد.

نخستین بار آقای دکتر منوچهر ستوده در کتاب از آستارا تا آستارباد (بخش اول، تیر ماه ۱۳۴۹، صفحات ۸ - ۱۰) راجع به جغرافیای تاریخی آستارا نوشته‌اند که «در متون جغرافیایی قدیم از شهر آستارا و دیهه‌های مهم اطراف آن یادی به میان نیامده است. گویا این شهر که پاره‌ای از مردم گمان می‌کنند تازه آباد است، در آن روزها اهمیتی نداشته است. تا آنجا که نگارنده خبر دارد، میرظهورالدین مرعشی قدیمترین تاریخ‌نویسی است که از این شهر در کتاب خود یاد کرده است. او سه بار، این محل را به نام «آستاره» و یک بار به اسم «استاره» خوانده است.»

اگر نوشته آقای دکتر منوچهر ستوده را باور کنیم، معلوم می‌شود که قدیم‌ترین تاریخ‌نویسی که از آستارا نام برده گویا میرظهورالدین مرعشی بوده است. و حال آنکه میرظهورالدین مرعشی «تاریخ گیلان و دیلمستان» را غزوهٔ ذیقعد سال ۸۸۰ هجری بدستور کارکیا سلطان محمد و کارکیا سلطانعلی برشته تحریر در آورده است. ولی اگر آقای دکتر منوچهر ستوده به منابع و مآخذ قبل از میرظهورالدین مرعشی مراجعه می‌کرد آتوقت معلوم می‌شد که نام آستارا نه فقط در قرن چهارم هجری، حتی قبل از آن نیز موجود بوده است.

در کتاب «حدود‌العالم من‌المشرق الی‌المغرب» که در سال ۲۷۲ هجری قمری برشته تحریر در آمده و هنوز مؤلفش معلوم نیست نوشته شده است که «گیلان ناحیتی است جدا میان دیلمان و جبال و آذربادگان و دریای خزران و این ناحیتی است بر صحرا نهاده میان دریا و کوه جبال با آبهای روان بسیار. یکی رودیست عظیم سپیدرود خوانند میان گیلان به بُرد و به دریای خزر می‌افتد. این گیلانیان دو گروهند:

۱- گروه میان‌دریا و این رودند و ایشانرا این سوی رودی خوانند.

۲- گروه میان‌رود و کوه‌اند ایشانرا از آن سوی رودی خوانند.

اما از این سوی رودیان را ۷ ناحیت است بزرگ چون لافجان میالنجان، کشکجان، برفجان، داخل، تَجَن، جَبه.

اما آنک از آن سوی رودیان‌اند ایشان یازده ناحیت

آستارا نیز برنج سفید، ۵۰ من روغن گاو و ۳۰ عدد غاز حواله کرده بود که به خانقاه شیخ صفی‌الدین بفرستند.^{۱۰}

مؤلف «ذیل جامع التواریخ رشیدی» حافظ ابرو نیز ذیل حوادث سال ۷۰۶ قمری از آستارا به شکل «آستاره» نامی برده است. او می‌نویسد: «چون امیر جوان به موضع صفهید و آستاره و آن نواحی رسید. رکن‌الدین احمد که حاکم و سردار آن ناحیه بود شرایط استقبال بجای آورد و ساوری و پیشکش بقدر قوت ترتیب کرد و پیشتر نیز دعوی ائلی و انقیاد کردی. امیر جوان او را تربیت فرمود و گفت اکنون باید که لشکر را سر کرده براهی که آساتر باشد قلاوز شوی. چون قضیه گیلان قراری یابد به تجدید برلیغ در باب حکومت آن نواحی از برای تو بستانیم و از آنجا متوجه گسگر شدند و لشکر مغول حوالی گسگر را غارت و تاراج کردند و هر کس را یافتند کشتند...»^{۱۱}

ولی بطور قطع می‌توان گفت که اراضی میان آستارا و گسگر را سپهبد می‌خوانده‌اند. حمدالله مستوفی قزوینی نیز می‌نویسد: اصفهید از اقلیم چهارم است. طولش از خالدهات «فه» و عرض از خط استوا «لج» شهری وسط است. حاصلش غله و برنج و اندکی میوه باشد. ولایت بسیار است و قریب صد پاره دیه از توابع اوست. حقوق دیوانیش دو تومان و نه هزار دینار است.^{۱۲}

در اواسط قرن هفتم هجری که هنوز سیدجمال‌الدین مرشد و معلم شیخ زاهد گیلانی بدرود حیات نگفته بود (سید جمال‌الدین ۲۸ نوامبر ۱۲۵۳ وفات کرده و هنوز آرامگاهش در دیه بوته‌سر آستارای آذربایجان زیارتگاه اهالی است) در صفوة‌الصفای توکلی این‌بزاز از آستارا نام برده شده است.

در صفوة‌الصفای نوشته شده: «... سیدجمال‌الدین نوبتی قدری به شیخ زاهد داد تا بمیان شهر گیلان به آستارا ببرد و او پنه را به برنج داد و بر دوش گرفت که به بوته‌سر ببرد. در راه خستگی درو پیدا شد. پشت مبارک با آن پشتیبان برنج بدرختی باز داد و استراحتی کرد...»^{۱۳}

در «ذیل جامع التواریخ رشیدی» حافظ ابرو و ضمن شرح حوادث سال ۷۹۴ هجری قمری باز «آستاره» به شکل «آستاره» نوشته شده است: «پس از آنکه حزم صاحب اختیار شد از اردبیل متوجه موغان و ارسبار شد. محمود خلخالی از اران و موغان، و ارسبار تراکمه و جمعی را با خود بار کرده در صحرای نوشهر موغان، مقابله شدند و جنگ کردند. حزم مظفر شد. محمود خلخالی منهزم شده در طالش رفت و حزم اران و موغان و ارسبار و آن ولایات با تصرف گرفت و سیدسیف‌الدین قزوینی را با جمعی امرا در اران گذاشته در میان زمستان و برف بطرف خلخال رفت تا محمود را بدست آورد و به موضع هورین خلخال رفت و زحمت بسیار کشید. محمود را به طالش راه ندادند، بحدود گیلان در رفت. خواجه صدرالدین اردبیلی (فرزند شیخ صفی‌الدین اردبیلی - س.ع) پیش حزم رفت و درخواست کرد که با محمود صلح کند. بهیچ نوع حزم سخن، خواجه صدرالدین مسوع نداشت و خواجه صدرالدین اردبیلی ملول و رنجیده معاودت کرد و این معامله بر حزم نیکو نبوده جمعی از مردم آستاره پیش حزم فرستادند که اگر بدین حدود آبی، محمود را گرفته بسپاریم. حزم بدین امید از راه اردبیل بحدود آستاره رفت. امرای

حزم، آغچکی و شیخ حاجی با جمعی کثیر متفق شدند بر قصد حزم و مقرز کرده بودند که آغچکی مقدم باشد. در آن روز وعده بود جمعی از درویشان آمده بودند و سفره آورده. آغچکی و شیخ حاجی که نایب و معتمد حزم بودند سفره برداشته پیش حزم می‌بردند. نوکران را در زیر جامه حبه پوشانیده بودند. مردم از نماز فارغ شده و متفرق گشته آغچکی و شیخ حاجی در اندرون خیمه رفته آغچکی شمشیر بکشید و در پهلو حزم فرو برد. حزم برجست و خود را پیش حاجی انداخت. شیخ حاجی شمشیری بر سر حزم زد و بسطام هشتاد جفتی که قنادر حزم بود شمشیر کشید و بر آغچکی حواله کرد. آغچکی شمشیر بر دست او زد و بینداخت و چون حزم کشته شد خیمه و آلات او تالان کردند و در حال نویسنده را بخواند و مکتوبی از زبان حزم پیش خواجه شیخ علی فرستاد که قله سلطانیه را تسلیم آغچکی گردان و آغچکی به سلطانیه روان شد و در ولایت عراق بحجم حکومت کرد...»^{۱۴}

این حادثه را زین‌الدین بن حمدالله قزوینی نیز در تاریخ «ذیل گزیده» برشته تحریر در آورده است. به نام آستارا در کتاب تاریخ دیار بگریه تألیف ابوبکر تهرانی که در اواخر قرن نهم هجری نوشته شده برخورد می‌کنیم در ضمن شرح وقایع ابوسعید تیموری می‌نویسد: اوزون حسن محمد بیگ که را به عراق و یادگار محمد را بخراسان فرستاد. از راه اردبیل به عزم قلع و قمع امیره سلطان آستاره توجه فرمود.^{۱۵}

پس اینکه دانشمند محترم آقای دکتر منوچهر ستوده می‌نویسند: میرظهورالدین مرعشی قدیم‌ترین تاریخ‌نویسی است که از این شهر آستارا در کتاب خود یاد کرده است درست نیست. سیدظهورالدین مرعشی در سال ۸۱۵ هجری چشم به جهان گشود. در سال ۸۸۰ هجری، غزه ذیقعد «تاریخ گیلان و دیلمستان» را نوشته است. و در سال ۸۹۲ هجری زندگی را به درود گفته است.

تاریخ شهر آستارا و توابع او با مسکون شدن طولش در

این محال، بخصوص اجداد طولش، یعنی کادوسها پیوند ناگسستی دارد. بدانجهت در مقاله آینده در این باره صحبت خواهیم کرد.

باکو - ۲۰ ماه ژوئن ۱۹۹۴

۱ - حدود العالم من المشرق الی المغرب که به سال ۳۷۲ هجری قمری تألیف شده است. تهران، اسفند ماه ۱۳۴۰، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۱۴۹.

۲ - صفوة‌الصفای، نوشته توکلی این‌بزاز، بمبئی، ۱۹۱۱ میلادی، ص ۴۲.

۳ - همانجا، ص ۷۱.

۴ - همانجا، ص ۲۳.

۵ - حافظ حسین کرمانی تبریزی، روایات الجنان فی جنات الجنان، ص ۲۳۸.

۶ - سعید علی ابن مرحوم کاظم بیگ، کتاب جواهرنامه لشکران. نسخه خطی انستیتی نسخه‌های خطی فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان. شماره ف - ۱۷۸، صفحات ۳۹، ۷۷.

۷ - فخرالدین موسوی اردبیلی نجفی کتاب تاریخ اردبیل و دانشمندان، نجف، ۱۳۸۸ هجری قمری، ۱۳۴۷ شمسی، جلد اول، ص ۲۸۷.

۸ - خواند امیر تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افرادالبشر، جلد چهارم، ص ۳۹۸.

۹ - از آستارا تا استارباد، بخش اول، ص ۸، آقای بهزاد بهزادی نیز در «یادنامه شادروان میرزاهاشا بهزادی» اشباه آقای دکتر منوچهر ستوده را تکرار کرده است. مراجعه شود به یادنامه شادروان میرزاهاشا بهزادی، ص ۲۵.

۱۰ - مکاتبات رشیدی، چاپ لاهور، ۱۹۴۵ میلادی، ص ۲۷۱.

۱۱ - حافظ ابرو. ذیل جامع التواریخ رشیدی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۷۰.

۱۲ - حمدالله مستوفی قزوینی، نزهة القلوب، ص ۶۲.

۱۳ - صفوة‌الصفای، بمبئی ۱۹۱۱ میلادی، صفحات ۵۱ - ۵۲.

۱۴ - حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۲۹۷ - ۲۹۸.

۱۵ - ابوبکر تهرانی، تاریخ دیار بگریه، جزء ثانی، آنکارا، ۱۹۶۶، ص ۵۲۱.

پیشنهاد شما چیست؟

دستور املائی گیلکی

کلمات عربی دخیل در گیلگی را چگونه بنویسیم؟

رحیم آباد، سیاهکل و امثال آن جای تامل دارد. در برخی موارد بعضی از این اسامی اصلاً شکلی باستانی و گیلکی دارند مثل کوچصفهان که در اصل کوچسبان بوده است یا سیاهکل که به تعبیری سی‌کل بوده، حتی در مورد صومعه‌سرا، طاهرگوراب و... نیز جای بحث فراوان است. نامهایی مثل رحیم آباد، احمدگوراب و نظایر آن البته جدید و لایستغیر است. با این همه پیشنهاد می‌شود کلیه اسامی جغرافیایی بصورت نگارش فعلی خود ثبت و ضبط شود مگر این که از طریق تحقیق و پژوهش اصالت ریشه‌یابی آن‌ها مسجل گردد. در مورد ترکیبات در شماره آینده صحبت خواهیم داشت.

(۱۵۱مه ۵ارد)

اعلام عربی چه نام جای باشد چه نام کس (مکان و کسان) عیناً به صورت اصلی در متن گیلگی وارد می‌شود. چه این‌گونه اسامی در صورت تغییر نگارش دچار سر درگمی می‌کنند. از این‌رو نام کسان مثل مرتضی، محمود، محمدعلی عیناً به همین صورت نوشته می‌شود نه آن‌طور که تلفظ می‌شود مثل مورتضا، مامود، مام‌دالی، تغییر این‌گونه اسامی در گیلگی بویژه در نامهای خانوادگی، به هیچ‌وجه دردی را دوا نمی‌کند. البته بعضی اسامی مرکب نظیر محمدعلی و محمدتقی و امثال آن را در متون طنز یا دیالوگ‌های قصه می‌توان داخل گیومه به صورت «ماندالی»، «مام‌تقی» و نظایر آن آورد.

اما نام جایها مثل صومعه‌سرا، طاهرگوراب، کوچصفهان،

«کَلکِ مُرغابی»

□ جستاری تازه دربارهٔ یک ضرب‌المثل گیلکی و بازتاب آن در ادبیات...

چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مست را
که کس مرغان وحشی را از این خوشتر نمی‌گیرد.

«حافظ»

ضرب‌المثل‌ها و امثال عامیانه، بخش مهم و قابل تأملی را در فولکلور و فرهنگ عوام ملل جهان تشکیل می‌دهند. نویسندگان و شعراء با الهام از ضرب‌المثل‌ها آثاری باارزش و ماندنی در چهار گوشه عالم خلق کرده‌اند. اگر اندیشمندان جهان، به این پدیدهٔ ذوقی و هنری عامیانه توجه خاص نشان می‌دهند، به این خاطر است که اصل و ریشه ضرب‌المثل‌های گیتی، نمایانگر تاریخ و زندگی اقوام و مللی است که آنها را بوجود آورده‌اند. بنابراین، دانستن اصل و ریشه ضرب‌المثل‌ها، ما را با زندگی پست و بلند صاحبان آن ضرب‌المثلها آشنا می‌کند. برخی از این مثل‌ها قدمت چندین هزار ساله دارد و انسان وقتی آنها را مطالعه می‌کند، بخوبی درمی‌یابد که مردمان قدیم، چه ذوق و هنر گوناگون و سلیقه‌های ویژه‌ای در زندگی داشته‌اند.

در گیلان، ضرب‌المثل‌ها با زندگی روزمرهٔ مردمان فعال و کوششگر درهم آمیخته است. در این رهگذر برخی از ضرب‌المثل‌ها قدمت تاریخی چندین هزار ساله دارد ولی مردمان هم‌عصر و هم‌روزگار ما باورش‌شان نمی‌شود که این ضرب‌المثلها بسیار قدیمی هستند. زیرا هنوز هم نازگی و طراوت خود را حفظ کرده‌اند و با مردم، همه روزه زندگی می‌کنند. یکی از این ضرب‌المثل‌ها که ویژهٔ منطقه شمال و استان گیلان ثبت و ضبط شده، عبارت کوتاه، ولی معروف «کَلکِ مُرغابی» است. این ضرب‌المثل، جزو فولکلور بومی گیلان بشمار می‌رود ولی در سراسر کشور هم مورد استعمال در مکالمات و محاورات روزمره دارد. متأسفانه، اغلب استفاده کنندگان از این ضرب‌المثل، از ریشه تاریخی و اجتماعی و نیز چگونگی تولد آن اطلاع کامل و کافی ندارند. در اینجا، نگارنده به اصل و ریشه و همچنین خاستگاه این ضرب‌المثل زیبا و در عین حال عبرت‌انگیز می‌پردازد:

واژهٔ «کَلک» در فرهنگ‌های لغت، حیل، خدعه و نیز ننگ معنا شده است و «دوز» و «کَلک» اسم مرکب عامیانه آن است. مرغابی نیز همان اردک است که اگر وحشی و مهاجر باشد به آن پرندۀ مرغابی وحشی گویند. ترکیب «کَلکِ مرغابی» که به صورت یک ضرب‌المثل کوتاه ولی پر معنا در آمده است، به این خاطر است که این ضرب‌المثل، در منطقهٔ گیلان، در رابطه مستقیم با «صید و شکار به خصوص شکار مرغابی، بوجود آمده است. بهتر است بحث را به صید و شکار نیز مرتبط سازیم، تا زودتر به نتیجه برسیم:

شکار با تله، تور، دام، تفنگ و وسائل دیگر از دیرباز در

ایران رواج داشته است. اما در گیلان به خاطر وجود کوه، دریا، رودخانه و دشت و صحرا و نیز افزونی انواع ماهی و پرندگان، وسائل شکار و صید، متنوع و گوناگون است. سیدظهیرالدین مرعشی صاحب تاریخ گیلان و دیلمستان، در

(نمونه شکار)

□ «مرغابیان اهلی دست‌آموز،
در سُرشُر مُداوم باران،
مست و ترانه‌خوان،
بر آب صالطه برکه نشستند.

□ ما نیز آمدیم و نشستیم،
با بالهای خسته،
از رنج راه و دوری پرواز -
بی‌واهمه، زحله تیرانداز!

□ گفتند:
ای نورسیدگان زدیاران دور دست،
اینجا، خوش آمدید!

□ گفتیم:
«ای دانشناس باران!
دریای «هریانی تان، بیکرانه باد!
در سُرشُر مُداوم باران
هر لحظه برم برکه ما، شادمانه تر،
پیرید آشنائی ما جاودانه باد!

□ یاران میزبان،
کم‌کم زما کاره گرفتند و ما به مهر
پنداشتیم، برکه به ما وا گذاشتند
اما دریغ و درد! که میباید به چشم
داغ هزار گل، به دل ما گذاشتند!

□ هان، این زراه آمده، نازموده کار!
با نمرود، در عزای عزیزان، گریستن
خوشتر که با برادر نامرد، زیستن!

محمود پاینده لنگرودی

کتاب خود انواع جانوران جنگلی و پرندگان صحرایی را شرح داده است و نوشته‌هایش قدیمی‌ترین سند در شناخت

پرندگان و جانوران و روش شکار آنها محسوب می‌شود. یکی از ده‌ها نوع شکار در گیلان، شکار مرغابی است. برای شکار مرغابی مهاجر و وحشی در این منطقه شیوه‌ای خاص به مرحلهٔ اجراء در می‌آید که مایهٔ اعجاب همگان و باعث الهام دهلیای حساس است. این شیوه شکار، کَلکِ مُرغابی نام دارد: در حاشیهٔ آبگیرها، تالاب و استخرها، پناهگاهی و کومه‌ای پوشالی ساخته می‌شود. شکارچیان پیش از کمین کردن و نشستن در این کومه‌ها و پناهگاه‌ها، چندین اردک (مرغابی اهلی) دست‌آموز و تربیت‌شده را در آب آبگیر، استخر و تالاب رها می‌کنند. این اردک‌ها کاملاً با شگرد کار آشنا هستند. در آب بازی می‌کنند و سر و صدا به راه می‌اندازند! صدایشان را مرغابیان وحشی و مهاجر از بالا و آسمان می‌شنوند. مرغابیان به گمان اینکه اردک‌ها از خانوادهٔ خودشان است، شادمان پائین می‌آیند و روی آب برکه و آبگیر مزرعه، می‌نشینند و با اردک‌ها به جست‌وجوی می‌پردازند. اردک‌های تربیت‌شده دست‌آموز شگرد خود (در حقیقت، کَلکِ خود) را بکار می‌اندازند و با خیانت به هم‌نوعان خود، باعث بدام افتادن و شکار آنها می‌شوند: اردک‌ها کم‌کم از مرغابیان، فاصله می‌گیرند. آنگاه شکارچیان از داخل کومه و پناهگاه به سوی مرغابیان، نشانه می‌روند و شلیک می‌کنند.

«کَلکِ مرغابی» ضرب‌المثل معروف، نتیجه و حاصل این نوع شکار در گیلان است. این ضرب‌المثل، کاربردی منفی دارد: هرکس که از دوست، آشنا یا فامیل خود، ضرر و زبانی ببیند و یا کَلک بخورد، گویند به او کَلکِ مرغابی زده‌اند! در شرق گیلان به دام و یا هر وسیلهٔ شکار، نمۀ و در غرب گیلان، نما گویند. گرفتن مرغابی، به شیوهٔ (کَلکِ مُرغابی) چون با ایجاد پناهگاه (کومه) و تدارک و برقراری برکه، آبگیر، استخر و تالاب باید میسر شود، به این طریقه شکار، نمۀ یا نما شکار هم می‌گویند.

مردمان غیربومی به کَلکِ مرغابی، کَلکِ رشتی نیز می‌گویند و ضرب‌المثل کَلکِ مرغابی بطور کلی قدیمی‌ترین ضرب‌المثل گیلکی رایج در بین مردم گیلان محسوب می‌شود. «کَلکِ مرغابی» در ادبیات شفاهی و محاوره‌ای از قدیم و ندیم راه یافته است و در موارد خاص از آن استفاده می‌شود. اما در ادبیات مکتوب گیلان هیچ‌گونه سابقهٔ کاربردی نداشته است. در حالیکه این ضرب‌المثل قدیمی می‌توانست است الهام‌بخش بسیاری از شعراء و یا نویسندگان گیلانی باشد. خوشبختانه در ادبیات معاصر، به این ضرب‌المثل شمالی، توجهی بلیغ شده است. یک شاعر و محقق شمالی با الهام از شیوهٔ شکار به سبک «کَلکِ مرغابی»

نامداران مازندران با حرب لارجانی

حسین صمدی

با حرب لارجانی (bā. harb-e. lār. jā. ni) فرزند منوچهر لارجانی مشهور به لارجان مرزبان، سده ششم هجری، دولتمرد و حاکم ایرانی. از مردم لارجان [= اکنون لارجان] مازندران بود. پدرش از بستگان ملک‌شاه غازی رستم، پنجمین شاهک باوندی از شاخه اسپهبدیه، بود و به فرمان او حکومت لارجان داشت. منوچهر ۱۸ پسر داشت که با حرب مهم‌ترین آنها بود. با حرب به کفر و گستاخی و برتری‌خواهی آوازه داشت، از اینرو منوچهر او را از جانشینی خود برداشت و فرزند کبوتر خود را بجای او نهاد. با حرب به فرمان پدر گردن نسپرد و سر به عصیان برداشت. منوچهر گروهی را برای دستگیری وی فرستاد، او از لارجان گریخت و در جایگاه بند شنیوه / شینو خود را به رود هرز [= اکنون هراز] افکند و از خروش رود به امان جست. در آمل وی را از آب بندر آورده و نزد شاه غازی بردند، چندی بعد با میانجیگری بزرگان مازندران با پدرش آشتی کرد و به لارجان بازگشت. از آن پس در صدد دستیابی حکومت پدر بود و گمان می‌رود که شاه غازی نیز وی را تشویق می‌کرد. در یکی از روزهای ماه رمضان با اجازه پدر، برادران را به افطار میهمان کرد و به هنگام استراحت آنان را به قتل آورد. چون روز برآمد نزد پدر رفت و او را، که با امیر همام و امیر دابو / دابوش بود، به گرز فرو گرفت و سرهای پدر و برادران را از تن جدا کرد و به میدان انداخت.

با حرب در برابر مردم قتل خانواده خود را با اجازه شاه غازی خواند. پس از آن با سیصد تن از هندستان خود به شاه غازی پیوست و از آن پس در خدمت او بود.

در یورش شاه غازی به دیلمان، قلعه گلاروکمچور از سرداران سپاه وی بود. پس از چندی با حرب با استی شاهان دختر شاه غازی ازدواج کرد و به فرمان او حکومت لارجان یافت. در ۱۷ فروردین ۵۵۸ ق ملک شاه غازی رستم به بیماری سقرس درگذشت و فرزندش علاءالدوله شرف‌الملوک حسن حکومت یافت. با ازدواج یزدگرد، مشهور به گردبازو، فرزند حسن با حرب قدرت وی فزونی یافت. چندان بر نیامد که به سبب ستم بر مردم، شربخواری و هتک حرمت بدست چند تن در نخجیر لار بقتل رسید. پس از آن علاءالدوله حسن به بهانه سرپرستی کسینخواز / کسینخواه، پسر یک ساله با حرب، حکومت لارجان را به قلمرو خود افزود.

تاریخ رویمان، ۱۳۵ - ۱۳۷؛ تاریخ طبرستان، بخش بیوست، ۹۹ - ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰ - ۱۱۱؛ تاریخ طبرستان و رویمان و مازندران، ۲۲ - ۲۳، ۱۰۴، ۱۰۶ - ۱۰۷؛ مازندران و استراباد، ترجمه، ۲۲، ۲۵۵.

تصحیح فرمایید

در صفحه ۳۸ شماره قبل (شماره ۲۸ و ۲۷) صفحه مربوط به «بانگ لغات گیلکی» در بخش مقدمه نام حاج حسن یکتایی اشتباه و صحیح آن حاج حسین است.

گیله‌وا به زبان ساده

گیله‌وا یک مجله حرفه‌ای نیست.

گیله‌وا یک مجله آماتور است.

گیله‌وا یک نشریه متفاوت است.

گیله‌وا کار آموزش و پرورش را می‌کند.

گیله‌وا کار فرهنگ و هنر را می‌کند.

گیله‌وا کار فرهنگستان را می‌کند.

گیله‌وا کار مراکز و انجمنهای گیلان شناسی را می‌کند.

گیله‌وا وظیفه خود می‌داند همه این کارها را بکند.

گیله‌وا می‌داند کارش کامل نیست.

گیله‌وا زمینه‌ساز است.

گیله‌وا می‌خواهد تکامل پیدا کند.

با مشارکت در رنج تولید گیله‌وا

به آن قدرت، مانور بیشتر و بهتر بدهید

آن را از پر بارترین نشریات فرهنگی

کشور کنید.

بگیرد. مرغگیر گفت: همین دلیل است بر اینکه تو را می‌کشم، زیرا تو هیچ شکری حتی به خویشتندان خود نداری. دوستان خانن نفرت‌انگیزند نه تنها در چشم قربانیان خودشان بلکه حتی در نظر کسانی که دوستانشان را به آنها تسلیم می‌کنند!

منابع و مآخذ:

- ۱ - افسانه‌های ازوب، ترجمه و تحشیه دکتر علی‌اسغر حلی
- ۲ - فرهنگ فارسی معین
- ۳ - فرهنگ فارسی عمید
- ۴ - فرهنگ جدید فارسی داری
- ۵ - فرهنگ گیل و دیلم (فارسی به گیلکی) محمود پاینده
- ۶ - تاریخ گیلان و دیلمستان (تألیف سیدظهورالدین بر سید نصیرالدین مرعشی با تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده)
- ۷ - واژه‌نامه گویش گیلکی (گردآوری و نگارش احمد مرعشی)
- ۸ - ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی، تألیف جهانگیر سرتیپ‌پور، رشت، نشر گیلکان، ۱۳۶۹

شعری ماندنی به پارسی (دری) سروده است. این شعر زیبا و دلنشین، از مصراع نخست تا آخرین مصراع شما را با چگونگی شکار مرغابی به شیوه «کلک مرغابی» آشنا می‌سازد. مضمون شعر نیز بسیار جالب و مطلوب و پرمعنا و عبرت‌انگیز است: [شعر نمه شکار از پاینده لنگرودی]

در پی جستاری در زمینه فراهم آوردن اندیشه‌های مشترک اندیشمندان و مردم در گیتی، درباره شیوه‌ای از شکار به طریقه (کلک مرغابی) خوشخانه به این نتیجه مثبت دست یازیدیم که یونانیان نیز به این شیوه شکار آشنا بودند و نشانه‌های چنین صید و شکاری در ادبیات یونانی ثبت شده و یادگار مانده است:

ازوب Aesop یا «ایزوپس» Aisopos افسانه‌پرداز یونانی (میان سده ششم پیش از میلاد) تصاویری زیبا از شکار به شیوه «کلک مرغابی» در افسانه‌هایش به وسیله کلمات و عبارات ادبی بوجود آورده است. نمونه‌هایی از این افسانه‌ها را در اینجا می‌آوریم و مطلب ما را در این زمینه پایان می‌دهیم و به این گفته پاینده می‌شویم: «نمه یا نمه» (شکار به سبک کلک مرغابی) در حقیقت، نمایش راستین این نوع شکار و صید بوده است که هنوز هم به همان شیوه سنتی به اجرا در می‌آید.

□ «مزد خیانت» از افسانه‌های ازوب: روزی گرگان به سگان گفتند: چون شما درست همچون ماید. چرا با ما تفاهم برادرانه نمی‌کنید؟ میان ما جز در طرز اندیشه اختلافی نیست. ما در آزادی زندگی می‌کنیم. شما چون بردگان به آدمی زادگان تعظیم می‌کنید و گله‌های آنها را پاسبانی می‌کنید، آنگاه گوشت آنها را می‌خورند و تنها استخوان‌ها را برای شما می‌اندازند. بند ما پذیرید و همدگله را به ما بسپارید، پس از آن ما آنها را میان خود قسمت خواهیم کرد و خودمان خواهیم خورد. سگان به این پیشنهاد گوش نهادند ولی در حال که گرگان گله را به کناری کشیدند، آغاز به کشتن سگان کردند (این افسانه ازوب و ادموستن (۲۲۲ - ۲۸۴ ق. م) نیز در خطابه‌یی که در آن آنتیان را از همکاری با مقدونیان باز می‌داشت به کار برده است)

□ «قانون صیانت ذات» از افسانه‌های ازوب: مرغگیری توهای خود را گسترده بود و کبوتران اهلی خود را نیز به آنها بسته و در فاصله دوری به کمین نشسته بود و انتظار می‌کشید تا چیزی به دام افتد. زمانی نگذشته بود که فوجی کبوتران وحشی بیامدند و در دام پلا افتادند. چون آن مرد (مرغگیر و شکارچی) به محل شتافت و خواست آنها را بگیرد، مرغابان وحشی مرغابان اهلی را سلامت کردند که چرا وقتی آنها خوبشان‌اندان خود را دیدند که در دام گام می‌نهند، هشدار ندادند! آنها پاسخ دادند: در وضع ما این امر اهمیت دارد که از بی‌خوفی به سروران خود بگریزیم تا قدردانی خویشان خود را بدست آوریم.

□ «مرگ خانن» از افسانه‌های ازوب: میهمانی دیروقت در خانه مرغگیری در آمد. چون میزبان طعامی نداشت رفت و کبک خویش را حاضر آورد و می‌خواست که آنرا بکشد. کبک او را سرزنش کردن گرفت که: نسبت به او ناسپاسی می‌کنند و او را می‌کشد در حالیکه او خدمت کرده کبوتران دیگر را به سوی دام می‌کشاند و او را قادر می‌سازد که آنها را



روایح

شرح حال و آثار محمدعلی جواهری - سخنور نامی معاصر

محمدعلی جواهری از شعرای نامدار معاصر، به سبب اقامت سالهای ششادگی در فرانسه، در مجافل ایران‌شناسان و مشتاقان زبان و ادب فارسی در خارج، از احترام خاصی برخوردار است. ایران‌شناسان و طالبان سخن فارسی، اشعار او را با شوق و رغبت به زبان فارسی و فرانسه می‌خوانند و به نقد ستایش‌آمیز طرز سخن‌گویی او می‌پردازند.

محمدعلی جواهری از میان سخنوران فارسی‌گوی معاصر، نخستین شاعری است که شیوه سخن‌گویی نیما یوشیج را پسندید و به پیروی ابتکارآمیز از آن، اشعاری سرود، آنگاه که با طرز سخن‌گویی شعرای معاصر فرانسه از نزدیک آشنا شد به تکمیل شیوه شاعری خود پرداخت و طرز تو در سخن‌سرایی پدید آورد.

در ادبیات معاصر، نام او را از یاد نمی‌برند. چنانکه دانشمند محقق عبدالعلی دست‌غیب در مقاله‌ای تحت عنوان: سه کتاب از ادبیات معاصر چنین آورده است: «پس از از شهرپور ۱۳۲۰ شاعرانی چون جواهری (روایح)، اسلامی ندوشن و هوشنگ ایرانی و سپس شاملو گام بلندی در وارد کردن تعابیر اشعار فرنگی در شعر فارسی برداشتند.»^۲

جواهری در نامه‌ای به یکی از نویسندگان مقیم ایران با اشاره به شیوه سخن‌سرایی خود چنین نوشته است: «بعد از مرحوم نیما من به شعر پرداختم و در کنگره نویسندگان هم فقط او و من بودیم ولی من از او تقلید نکردم - من از مکتب شعر آزاد فرانسویها تعلیم گرفتم. الان هم همین‌طور است.»^۳

در سال ۱۳۱۵ خورشیدی که شهر بیل‌باتو واقع در اسپانیا در طی جنگ فرانکو با آزادیخواهان، در پی شکست جمهوری خواهان بدست فرانکو افتاد، جواهری در همدردی با جمهوری خواهان شعری سرود که اولین شعر او بود که به طبع رسید:

هم‌ولایتی سپهر عزیزم شمس لنگرودی - از ایران گریخته - به کار شعر ادامه دادم و اشعارم را به نام «تلخ» در روزنامه‌ها و مجله‌های فارسی زبان خارج از کشور منتشر کردم.^۱

جواهری در نخستین کنگره نویسندگان ایران شرکت کرد و در این کنگره نیما یوشیج نیز حضور داشت. او در زندگی سیاسی از سران فعال گروه خود بود و روزنامه «نطفه» ارگان کارگران را اداره می‌کرد پس از واقعه ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ همراه با عده‌ای زندانی شد و مدت دو سال و هشت ماه در زندان قصر بسر برد - او در زندان هم به شعرگویی می‌پرداخت، پس از رهائی از زندان ایران را ترک کرد و به اروپا رفت - چند سال در پراگ (چکوسلواکی) به تدریس اشتغال داشت. در آنجا بود که ازدواج او با یک بانوی فرهنگی فرانسوی صورت گرفت و اکنون بیش از ۴۵ سال است که در پاریس اقامت دارد.

با آن‌که جواهری سالهاست بدور از ایران زندگی می‌کند با این وصف دانشمندان و پژوهشگران ادبی ما بهنگام تحلیل

محمدعلی جواهری در ۱۲۹۰ خورشیدی (۱۹۱۱ میلادی) در رشت متولد شد و دوره دبیرستان را در این شهر به اتمام رساند و به منظور ادامه تحصیل عازم تهران شد و در دانشسرای عالی در رشته ادبیات و زبان خارجه به اخذ لیسانس موفق گردید. از همین زمان بود که به شعرگویی روی آورد. جواهری در شرح حال خویش چنین می‌نویسد: «همانطور که زنده‌نام پرویز ناتل خانلری دوست و همکلاسی من در مجله مشهور «سخن» نام برد در اوایل سالهای ۲۰ اولین کسی بودم که اشعارم در روزنامه‌ها و مجله‌ها با نام زهرخند «روایح» چاپ شد ولی متأسفانه در اثر کار فراوان یا تبیلی با وجود سفارش فراوان زنده‌نام صادق هدایت و با وجود توصیه شاعر بزرگ شادروان ملک‌الشعراى بهار که به من گفت: «با آن‌که با شعرت موافق نیستم به تو می‌سپارم که دیوانت را چاپ کنی، زیرا اگر شعر شاعر به صورت دیوانش چاپ نشود، بی‌پرده است» دیوانم را چاپ نکردم با وجود این، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به قول شاعر محقق و

TENEbres

J'ai une seule envie
 Me retirer dans les ténèbres et la solitude
 Je ne cherche que la solitude et l'obscurité
 Je ne pense qu'à la solitude et aux ténèbres
 C'est là que mon âme se repose
 C'est là que je suis dégagé de tout ceci
 C'est là que je trouve la paix
 Oui
 Je ne cherche que la solitude absolue
 L'obscurité totale et le calme profond
 Afin de pouvoir dissimuler ma monstruosité
 Pour qu'aucun regard ne m'aperçoive
 Pour ne me souvenir de personne
 Oui
 C'est là que je reste éternellement serein
 C'est là que la vie se cache
 C'est là que les doutes se voilent la face
 C'est là que les yeux ne voient plus
 C'est là que l'oreille n'entend plus
 C'est là que je reste à l'abri des regards
 étrangers.

مقاله آقای مهدی داودی به نقل از مجله آینده (سال چهاردهم - شماره ۳ - ۵ - خرداد - مرداد ۱۳۶۷) ص ۱۸۷ - ۱۸۴

همچنین مجموعه اشعار محمدعلی جواهری به عنوان: *ma vie et mes dires* زندگی من و اشعار من - که شامل گزیده‌ای از اشعار جواهری است به زبان فرانسه ترجمه شده و در سال ۱۹۹۳ میلادی (ماه مارس) به اضافه مقدمه‌ای در شرح حال شاعر در پاریس انتشار یافته است. از جواهری مقالاتی نیز چه در ایران و چه در خارج به طبع رسیده است که آخرین آن، مقاله تحقیقی است که به صورت جزوه در ۲۳ صفحه تحت عنوان: کلیات درباره سوررئالیسم در پاریس منتشر شده است.

این جزوه شامل پژوهش علمی ابتکار آمیزی است درباره مکتب سوررئالیسم که به تعبیر مؤلف مکتب الهام و اشراق و عرفان و خلسه است. جزوه حاضر بخش اول از «مهمترین ابواب دائرةالمعارف درباره سوررئالیسم است و نه باب دیگر آن، در آینده به تدریج به چاپ خواهد رسید. ۷
 ۷۳/۳/۲۴

- ۱ - غریستان - مجموعه اشعار محمدعلی جواهری - تهران - ۱۳۷۰ - ص ۷ (مقدمه)
- ۲ - مجله آینده - شماره ۷ - ۸ - مهر و آبان ۱۳۶۵ - ص ۴۱۱
- ۳ - غریستان ... مقدمه دوم
- ۴ - غریستان ... ص ۱۳ - نمونه‌های اشعار از کتاب غریستانی است -
- ۵ - مجله روزگار نو - چاپ پاریس - مهر ماه ۱۳۷۱ - ص ۳۱
- ۶ - *ma vie et mes dires* - پاریس - ۱۹۹۳ (مارس)
- ۷ - کلیات درباره سوررئالیسم - ۲۲ صفحه - باب اول

غریستان

مجموعه اشعار
 محمد علی جواهری
 (روایت)



عالم چو چشم ما، دنیا چو گوش ما
 در انتظار اوست
 آن‌گه که توده‌ها در زیر بار رنج
 با آه و با اسف میرند از جفا
 گویند: رسید
 خواهد رسید او
 تا انتقام ما بستانند از عدو
 شاعر از مرگ نمی‌ترسد و آن رایه دست تحقیر می‌گیرد و چنین می‌گوید:
 گویند کس ندیدست از پیش مرگ خیزش
 من مرگ خویش را دیدم بسی زیش
 در وصف جان نثارها و دلبرهای مردم ایران در برابر جباران وقت در شعری تحت عنوان:

با عدل عظمی؟ چنین گوید:
 به سوی مردن
 بی ترس، بی پروا
 برای حقوق ما
 با فداکاری
 حماسه می‌سازند
 با خون خود
 عدو را می‌رانند
 مردم باقی می‌مانند
 در گلستانها
 روز احقاق حق
 روز عدل عظمی

در شعر «به دوستانم» حب وطن و میهن دوستی و دشمنی با نظام سلطنت را چنین وصف می‌کند:

از نسل کیشم؟ چه می‌دانم
 ایرانیم، مردم این سامانم
 ایران ما چو باغی آراسته
 ز گل‌های ملت ماست
 من حاصلی از این بستانم
 با کاوه هم‌رهم، نه با دارا ها

با مزدک رفیق، دشمن شاهانم
 از انهدام تخت شاهان شادانم
 من دوست مردم بی سامانم
 و در ستایش ملت با گطینت ایران چنین گوید:
 ملتی من بینم، درخشان تر از آفتاب
 زیباتر از گل
 شفاف تر از زاله
 براق تر از الماس
 که کرکس‌های سیه‌نام را رانده
 عفونت را به عطر بهشتی تبدیل ساخته
 در شعر «آرام، آرام، بی صدا» شاعر در وصف مبارز خون‌سردی که محکوم به اعدام شده است و با آرامش خاطر به استقبال مرگ می‌رود، چنین سروده است:

این کیست گاین چنین
 ره می‌برد به مرگ
 بی خشم، بی رنج،
 نی شاد، نی غمین
 بی ضعف، بی فتور
 آرام، بی صدا

این کیست؟ از کجاست:
 شاید خیال ماست،
 یا سایه شماست -

در اشعار جواهری تشبیهات طبیعی و محسوس و ترکیبات ساده لغوی زیاد است. در کنار واژه‌های ادبی لغات محاوره‌ای از قبیل: منو بجای من را - این جور، بجای این گونه - و: بیجه فقلی، زره نیو - نیز دیده می‌شود. شاعر به تناسب مقام از واژه‌های ادبی و بیانی مانند: ارکستر - سمفونی - و تو... استفاده کرده است و نیز در برخی اشعار خود به اقتضای این که اصلاً گیلانی است واژه‌ها و تغییرهای گیلکی مانند خومان دو خوانه = مادر خود را صدا می‌کنند... یا: من بجاکاری نتانم کردن = من قادر به کشتکاری نیستم... نیز بکار برده است و بر حسب اقتضا و تناسب موضوع در اشعار از مکان‌های گوناگون واقع در گیلان نیز یاد کرده است: مانند لنگرود - سخته‌سر - چسه‌خاله - رشت - زرجوب - آخوند محله...

یکی از شعرای معاصر درباره جاذبه و تأثیر سخن جواهری در سنوات ۱۳۲۰ به بعد چنین اظهار نظر کرده است: «فی الواقع آنچه موجب تأثیر کلام جواهری (روایت) در آن روزگاران است صداقت و صمیمیتی بود که در آن موج می‌زد، مثلاً این شعر:
 جز ظلمت و انزوا نخواهم
 جز ظلمت و انزوا نجویم
 جز ظلمت و انزوا ندانم
 آنجاست که راحت است جانم
 آنجاست که بی خیال مانم
 آرامش من فقط در آنجاست»

مجموعه اشعار محمدعلی جواهری (روایت) به نام غریستان به اهتمام «نشر توسعه» در سال ۱۳۷۰ در سه هزار نسخه، در تهران به طبع رسید. این مجموعه شامل ۳۴ شعر تحت عنوان‌های گوناگون است در مجموعه اشعار دو مقدمه آمده است اول مقدمه‌ای به قلم شاعر به صورت نامه، دوم

تندیس

محل فروش در تهران
 کتابفروشی‌های روبروی
 دانشگاه تهران

هسا

هسا شاعر

«هسا شاعر» شعر اکنون است، اکنون نه صرفاً به مفهوم معاصر، بلکه ضرورتاً، به دلیل بازتاب آنی حالات درونی است. «هسا شاعر» برخلاف تجارب مکتوب شعر گیلکی در دهه‌های گذشته، به توضیح اشیاء و پدیده‌ها نمی‌نشیند بلکه در دقایق بحرانی، به کشف آنها، می‌پردازد.

«هسا شاعر» گونه‌ای شعر گیلکی است که همسو با شعر انسان‌گرای معاصر گام‌های نوی و ادروپوایی این راه‌نو آغاز، می‌طلبد. «هسا شاعر» محصول فشرده‌گی و بهم‌پیوستگی «ایجاز» و «تصویر» است. جمع‌بندی و گره‌خوردگی منطقی و معقول ماجراها، اشیاء و پدیده‌ها که اندیشه و عاطفه را بازتاب می‌دهد.

اینک برای «هسا شاعر» از مازندران یآوری آمده است صمیمی، به امید این که از آن همسایه هم‌نبار و هم‌زبان یاورانی دیگر آیند تا این نونهال شعر گیلکی گیلان (هسا شاعر) یا گیلکی مازندران (اسا شاعر) را بارورتر کنند. وقتی در نام و سرزمین و خلق‌و‌خو و زبان یگانگی باشد یآوری که هیچ، «ایله‌جار» باید کرد!

مین نشناسینه؟
گیل و نو شه
هلاله ا بخت سو
فر دینه ما
ایمه،

سو چیجه

کوشیمه.

مرانمی شناسید؟ / گل بنشمام / چراغ بخت شقایق / فروردین ماه
/ می آیم، می سوزم و خاموش می شوم

ورف لچه لچه
لجبت دار سر
برسی میوه کلاچ

برف گوله گوله می بارد / بر درختان عربان / کلاغان میوه‌های
رسیده‌اند.

کیجا ئه یا لا کو؟

سیو د کرده، سیو خونه

هلاله چینه

بد نوبه!

سیو شوئه مین ماه خجیره

نازینیه!

دختر مازندرانی هستی یا گیلانی؟ سیاه‌پوش و سیاه‌خوران لاله
می چینی / بدنبینی! ماه در میان شب‌های سیاه زیباست / نازنینی!

شلاب وارنه و شو وارنه

مازرون:

سبز و گیس کمن کیجا

دوش گیرنه آسمون جا

باران بی‌وقفه می‌بارد و شب فرود می‌آید / مازندران / دختر سبز
روی گیسو کمتد / در زیر آسمان دوش می‌گیرد.

نوشهر // جلیل قیصری

هسا و اسا شاعر در فرا روی از ریشه‌ها و پیشینه‌ها

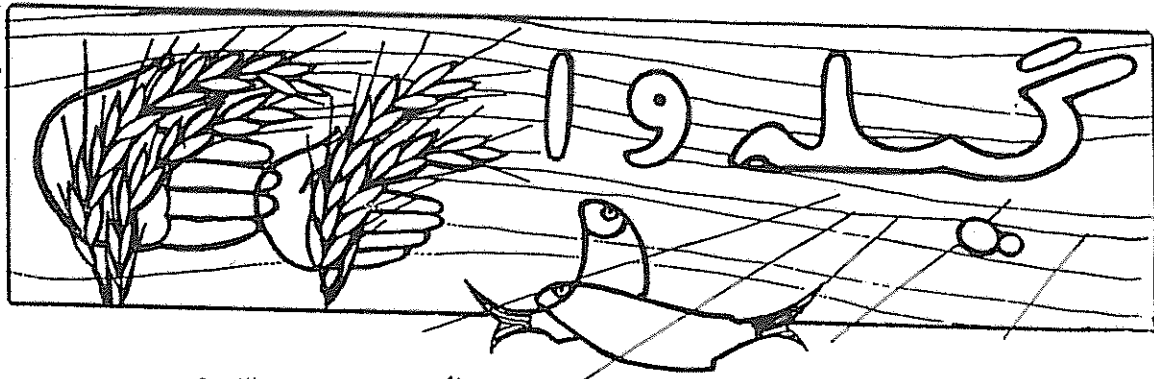
جلیل قیصری

است که گاه کلمات خشن که تداعی‌کننده زندگی طاق‌ت فرسای امروزند اجازه ورود به شعر را پیدا می‌کنند. در خصوص تصویرگرایی اخیراً زمره‌هایی به گوش می‌رسد و اینکه تصویرگرایی حاصل ذهن تکامل نیافته انسان ابتدایی است و سهم تخیل در آن نادیده گرفته می‌شود، غافل از اینکه بشر اولیه اشیاء و عناصر طبیعت را بخاطر خلوص و دل‌بستگی‌اش با آن، نامگذاری می‌کند و سپاسمند پرورش در دامن این مادر است و مانند انسان امروزی به تخریب و قتل آن برنخاسته است و دیگر اینکه شاعر در لحظات جذب و خلوص به کودکی‌اش بازمی‌گردد یعنی نسبت به طبیعت و انسان همان خلوص را پیدا می‌کند که انسان اولیه در خود داشته است و درست به همین دلیل است که شاعر اصیل با رجعت به کودکی در شعرش دروغ نمی‌نماید چرا که حرف راست را باید از کودک شنید تازه تصویرگرایی شاعر اولیه با شاعر امروزی دو مقوله جدا از هم است.

اگر هنر را به معنای عاقلانه و به گفته ارسطو تقلیدپذیری از طبیعت فرض کنیم تصویرگرایی انسان اولیه را باید در حوزه حرف ارسطویی یعنی تقلیدپذیری صرف و عکسبرداری از طبیعت بررسی کرد اما اگر تعریف متأخرین یعنی: بازسازی طبیعت را تعریف هنر بدانیم تصویرسازی شاعر معاصر را باید با این محکم‌سنجید و سهم تخیل در این مقوله نادیده گرفته نمی‌شود و تصویرها در فضایی از تخیل نمود پیدا می‌کنند. التزام تاریخی و فرهنگی، هسا و اسا شاعر را بوجود آورده است تا آینه‌نگان گنجه‌های خود را خالی از این دو الماس فشرده که از هر وجه آن چهره آرام و اشتیاق انسانی هویدا است، نیابند و با ذهن کنج‌گاو و جستجوگر خود ترکیبات خوش‌نقش‌تری از آن بدست دهند. اینچنین باد.

هسا شاعر و اسا شاعر زاده طبع هوسباز عده‌ای متفنن نیست که از سر عجز یا بیکاری بدانها پرداخته باشند بلکه پیدایش آنها یک ضرورت تاریخی است، داستانی‌ست از سر درد و التزام. هیچیک از علوم بشری خلق‌الساعه و ابتدا به ساکن بوجود نیامده‌اند همه بدعت‌ها که در ذات خود نوعی اعتراض نهفته دارند، زائیده پیشینه به بن‌بست رسیده خویشند و در سرشت به اصالت خود بازمی‌گردند. چنانکه وقتی نیما را به تقلید از شعر فرانسه و عرب متهم کردند می‌گفت: «من از گانها شروع کرده‌ام». مهم انتخاب اصلح است و خلاقیت در ترکیب تازه و رسیدن به طبیعت کلام که دغدغه همیشه نیما بود، چرا که زبان گفتگو و کلام طبیعی نوعی حضور را به‌همراه دارد و شعر را از تصنع دور می‌کند.

غرض نفی آثار کلاسیک گیلان و مازندران نیست که آنچه بعنوان پیشینه ذکر شد مادر و ریشه این بدعت است و آنچه که امروزه روز در قالب کلاسیک گفته می‌شود موفقیت نسبی‌اش را از این آبخشور پاک و زلال کسب کرده است چنانکه غزل معاصر فارسی بدون بهره‌گیری از آبخشور نیایی و شاملویی چیزی می‌توانست باشد در حد تکرار سبک بازگشت و یا زمره‌های شعارگونه دوره مشروطیت. شاخصه‌های دو الماس فشرده هسا و اسا ایجاز و تصویر و سادگی کلام است در چارچوب یک آرمونیک محکم، صد البته که این دو ایجاز و تصویر را از سلف خود به ارث برده‌اند زیرا ایجاز و تصویر و سادگی کلام زائیده رنج و کار و سادگی و زلالی روستا است همانی است که در دویستی‌های مازندرانی و گیلانی مشهود است اما سهم عینیت و آبزکتیو کردن کار و رسیدن به طبیعت کلام با نفی قالب کهن و رسیدن به ترکیب تازه حاصل می‌آید و درست در همین ترکیب تازه



سومی سال - تترج شوماره ۳۰ و ۲۹ (امیر ما - اول ما - سیاما)

گیلان جان

کوجی کردکار داره
پور دُخونُق
مُرغ کت کتاز
خانخا دیلخوشی

حرکات کوچک پر سروصدا دارد [مرغ] / صدای بعداز
گذاشتن تخم، دلخوشی صاحب‌خانه است.

صومعه سرا - اردشیر پرهیزکار

گیشای خوته -

زنا ک لالایی جی،
شو به خونَدش دگته.

عروستک خوابیده / بالایی زن / شب به فریاد در آمده

لشت نشاء - هوشنگ عباسی

پیر بُوی،

چشته

ورجا

توم پسته

کراچن

□

پیلابون و پلابون ناجه تا

بیجارگا.

نان بریری / منشی سبزینه شالی / در کنار / عصرانه / زنان شایکار... /
آرزوی قد کشیدن و پلو شدن / در شایزار

پشکه کوچصفهان - رحیم چراغی

نه صدا

نه اوخان

نه ایجگره

او قود دوسته مالا مانیمی

کی امی دوروزا چرا کونیم

نه صدا، نه پژواک، نه فریاد، مثل آن گار با طاب بسته شده می مانیم که
فقط درو بر خود را میچیم.

رشت - غلامرضا مرادی

گیلئون جنون خئوندگی کئونن تی زا کئون

اون خندش دیکنه دشت و دامئون

بوخئونن زا ک زا کئون وارش بواره

ویرسه سینه‌ی دریا چی تو فئون

* * *

گیلئون جنون خن بگیرم مو تی حالا

روخون من هیادم نتو دمبالا

بگردم تی امه شونه به شونه

تی سینه کش وازا کونم می بالا

تهران - محمد دریایی لنگرودی

خئوندگی = آواز

خن = بابد

خندش = پژواک

نتو دمبال = قایق

گیلان جان تی به می پاگل بزابوم

می حرف آخر اول بزابوم

تی شادی و تی غم هر دو می شی بو

تی ویسین بو، اگه مو بل بزابوم

تهران - سروش گیلانی

تی به = برای

بل = شعله

گیلان جان! مو بشوم تی نام قربان

ده دریا من تی دامن دام قربان

تی دازورجین خانه سرلث قشنگه

تی آیوانا تیلارا بام قربان

وا جارگاه - اصغر امیرزاده

گیلان جان! تی هوا، خورم هوا به

تی کوه و دشت و جنگل، باصفایه

بهار، وختی تی شین، جی راه واگرده

موسافر، عاشق تی پا صدایه

فومن - شاد فومنی

گیلان جان! ته در و دشتا بنازم

ته سرسبزی و گل گشتا بنازم

ته دانش پرورون، دانش پژوهون

ته عشقا، گیله‌وا، رشتا بنازم

رودبار - فریدون قاسمی دارستانی

گیلان جان گب دره، گب می دهانا

تی نام ره واگردانم لبانا

اگر ناموای روز تی نام به می لب

واینم کارد امره می زبانا

قزوین - جمشید شمسی پور خشتاونی

گیلان جان تی چمنزارا بنازم

تی جومعه، شنبه بازارا بنازم

گیله‌وا، دشته‌وا، سرتوک و خزری

تی او مورداب نیزارا بنازم

تهران - رفعت الله امیریگانه





کوچک گیلانی

سگ زندگی

کارہ ہو؟ جہ کو یا بامو بو؟ نانم! ہیچ کی نانہ کوئی جی شینہ! تا وختی کی ہوا گرم ہو مرا نظر نامویی، ولی پاییز توڑوا کی بدمست و ہوا سردا ہوا مردا ک کردکار مرا بہ چوم بامو۔ خالی تانستیم اونی قوشبہ کلہ یا، اونی کولکہ خاک بیگفتہ گیرینجی مویا کی سال تا سال حمام رنگا نیدہ ہو بیدینم کی ایٹا کھنہ پو تو یا خو سرا گادی۔ سردی جا خورا ایشکنہ بی، نیمہ کودی بلکی سرمایی طاقتا بارہ۔ خورا کشا گیتی ہا کودی۔

ہر وخت اونی ورجہ را دوارستیم، ایچہ دورشر۔ نہ او تو کی نزدیک بیہ۔ ایسایم و اونا فاندروستیم۔ چن سفر ایچی بیدم کی اون گوفتن می رہ سخته، ویشتر زما ت می روزا سیاوا کودی، اوروزا می رہ شب چا کودی۔ شاید ہی کس او کوچہ میان ا منظرہ کی مرا ناراحتا کودی نیدہ بی یا بیدہ بی محل نوکودہ بی۔ من ہی کسا نیدم بیسہ ای دقہ اونا۔ آدمی یا کی توام شبا کوچہ میان سرد سمنٹ سر، سرینا بوخوفتہ فاندراہ! خالی فاندراہ نہ، نہ، ہرگز نیدم۔ اگم ای روزا تفاق دکفتہ بی یو ای نفر اونا فاندروستہ بی یقین دانم موسافری بو کی خو شہر و دیہات مین اجور چیزان نیدہ ہو، ان رہ عجیب امویی۔ اما من حتا موسافرم برنو خوردم۔ چن سفر ایٹا پیلہ سگا بیدم کی اون ورجا خوفتہ ہو۔ ایوار دو وارم مرا یاد ایہ چن تا ساقوزا کا وختی اونی سر کلہ سر وازاد بید بیدہ بییم۔

خیال کونم ہہ دیرو بو۔ مرا حیسابی چارپن جور لباس میان واپختہ بوم، می بالانا تا ایشکوب بہ می تک دخشاردہ بوم و می دونہ دسانا بہم مالستیمی بلکی ایزہ جہ سرمایی کی می جانا دوبو کمابہ۔ تازہ خانہ دروازہ جا پا بنا بوم کوچہ میان و فکر ان کی چوتو و می ایمر و موشکیلا، ایشکیل بوکونم کی می چوم دکفت اونا۔ مردا ک تنہ کی کھنہ پو تو میان خورا واپیچانہ بو تنہا لکہ بی بو کی او خلوت تنگ دراز کوچہ میان، آدم چوم مین نیشتی۔ وختی اون نزدیکی فارسام ایٹا لاغر زرد سگ تا می چوم بامو۔ ماچہ سگ نیصفت خو ہیکلا جہ زور سرمایی

پیر مرد ایچہ آرا اورایا فاندروست، بازون خو پوشتا بہ دیوار دخشارد و نیساکی وار ش بند باہ۔ وار ش شرشر وارستی۔ ایزہ اونی پیشانی یو دیم پز سر نیشتی۔ ہوا یا زہر چولکستی۔ ان مانستی کی ایمشب، توام شب خایہ ہوارہ۔

پیر مرد خو سرا ایورا گیت کی ہیست نہ۔ اکار باعث بو بو کی اونی قیافہ یا باقایدہ بیدینم۔ تا ہسا اونا نیدہ بوم۔ اما تا کی تانستی ہو تو کج کجا بیسہ۔

پاییز آخردم بو۔ ہوا دگڑ داشتی، کرا شون دوبو کی حیسابی سردابہ۔ آخر پسی، غوروب دمان۔ کی سردوا دمستی یو داز فووستہ زرد ولگانا ہمہ وار وختی۔ سخت زمستان پور برقا خبر دایی۔

پیر مردای ایچہ نی ہو تو بیسا، بازون سامان او سامانا فاندروست۔ شاید ایٹا خوشک جا دونبال گردستی۔ اما جایی نیبو کی ہیستا نیبوستہ بی۔ تانستیم اونی تر سا جہ ہویا کی ایسا بوم اونی چوم و قیافہ جا بخانم۔ فکر کودیم الانہ کی خوسرا جورا گیرہ خودایا دوخانہ۔ اما اون اتو نوکود۔ خو سرا بو جورا نیگیت، انقذہ کجا کود کی وار ش نوخورہ۔

شیش ما بو کی اونا شناختیم۔ البتہ نہ خیال بوکونید اونی اسم و رسما دانستیم؟ نہ، می شناق ہو ای چومی دوار بو۔ شیش ما یا آپڑا بو کی بامو بو کوچہ میان، پور بوگذشتہ بو تامی نظرا بیگیت! صبان ہنی سیفیدی کوچہ تان دنپاچستہ و سپور کیشخال نرہ جہ خانہ بیرون آمویم تاکاز سر بشم، اونا دیم۔ می را سر بو، واسی اون ورا دوارستی بیم بو شویم۔ ایٹا شولوغ تنگ توشکہ کوچہ دورون، ایٹا بشکستہ واشکستہ دو مرتبہ موسافر خانہ کش دو قدم او شتر، ایٹا پست دوکان ہرہ سر شیرین شیرینہ رہ خوفتی۔

من ہمیشک چی او زما ت کی ہوا یا تفت دوبو چی ہسا کی سردی چولکہ اونا ہہ یا بیدہ دارم۔ می شناق آتویی بو، را دوا ری اکی بو؟ چی

جزه بو پوتو جیر و نصف ده دوچوکانه بو مردا کا تاگرم دکفه.

ای سفر حتا اون مویم پیدا نویو. تنها اونی تا بو بوسته قامت مرا یاد آوردی کی انی کی آیا خوفته می مانستن آدمه. ای نفر را نیم را خوس، دربدر، بیابانی، ای نفر کی روزگار اونی امره را نامو یا اون روزگار میان جا بمانست. نانتیم چی بوکونم، چی بگم. امردا ک زندگی، اونی کرد کار می ره بو بوسته بو ایتا معما، همه چی تانستی به یو نبه.

* * *

پایزا اول بار بوکی وارن اتویی تند وارستی. شایدم اول بار بوکی پیرمرد تاراس راستی دیلوپس بو. من هو تو جه دور ایتا دامنه جیر اونو پاستیم. بشکسته واشکسته دزدوکانان، خلوت کوچه جا، کس کسا کشا گرفته بید. ایتا ایتا اشان کرکره، سرصدا مره بیجیر امویی. بعضی تان انقذه ناجور صدا داشتیدی کی آدم جان مو پا ایسایی. انا مانستی کی سمتی پاکتا ناخون بکشی. باذبوران ای طرف، توند وارن ای طرف مردوما حیسانی بو دو بادبو، هر کی خو یخا بو جورا کسه، دس به جیب تاودا توندا توند دو بوستن دویو.

ایتا جه دوکانداران هو تو کی خود دوکان کرکره یا جیر بارده بو یو قوفل کلید کودن دویو ایتا پیله بسته پیرمردا ک طرف بیگفت. پیرمرد اونو جه دوکاندار دس بقاپست و زود زودی بامو خوجا سر. ای سفر سعی کودی کی بسته یام جه وارش دور بداره. مرا نظر بامو او بسته لحاب بیه، امانه، لحاب نویو. آخر من لحابا خُب شناسم، لحاب چیزی ایسه کی ا دوسه ماه کی هوا سردبو می رو تاو دم و تاله صُب قشنگ قشنگه ره اونی جیر گرم و راحت خوسم. نه من، خیلان. اون کی پیرمرد داشتی لحاب نویو، لحابا مانستی. آخر لحاب شکل شمایی داره، طول و عرضی داره، رو داره، آستار داره، پنبه داره. اما پیرمردا ک شین نه شکل داشتی نه قواره، نه رو نه آستاری. اون پنبان آدم روده مانستی کی بوشویی باری ماشین جیر هالیسه بوستی بی. هر جا کی سولاخ بو ای ورق کهنه روزنامه جزه بید. لحاب عین پیسه شکم آدم مانستی کی پور بوخوردی بی و اجواردی بی! ایچی عین ایتا پیله کهنه شالکی کی تی کفشا یا چراغ فیتله یا بوخاری لوله اونی امره پا کا کودی بی، تی ره یک سال پا کودی بی تو اما نوبو بوستی بی!

بیدم هر جور ایسه واکاری بوکونم، اتویی ایسان و تماشا کودن فایده ناشتی. بوشوم اون ور، ای جور کی می گب میان ایشتاو نمانه بوگوفتم:

- پیرجان ایمشبا می مهمان بی؟

می خیال کی هسا قبول کونه و می مره ایبه، اما اون هیچ گب نزه. فکر بوکودم شاید می گبا نیشناوسته. ایوارده هو تو کی سعی کودیم می گب جه هر چی دیلسوچی خالی بیه بوگوفتم:

- پیر خایم ایمشب می مهمان بی بی، قبول کونی؟

اما اون هنده گب نزه. حتا مرا نیگا نوکود. خو لحاب پوتو یا قایم کشا گیفت و هو تو بچسبسته به دیوار بیسا. فکر بوکودم شاید کره، لاله. می گبانا ایچه خولاصه اما قایم تر بوگوفتم:

- پیر ایمشب می مهمان بو بو

- نه

«نه» یا ای جور قایم بوگوفت کی یو کو بوخوردم. ای جور کله خوسی و توندی مره کی هرگر اجور نه نیشناوسته بوم. ان قدر خوشک و محکم؟ می خیال جمابوکی کر نه، لالم نه، اما اون چی فکر کودی؟ خیال کودی اونی ره دلیل سوچانم؟ فکر کودی دورغ گم؟ یا ان کی جه خودشن زندگی بتنگ بامو بو یو خاستی همه کس و همه چی یا پوشت پا بز نه؟ شاید خوبد خبا نانستی. شاید اصلن احساس ناشتی یا شاید... شاید مغرور بو، شاید...

پیرمرد او جایا کی کمتر باران خور بو بیافت و تا او یا کی تانستی خورا به دیوار دخشارد. خو پاره پاره لحابا خو دور واپخت و خو سرا اون میان قایما کود. من اون ورجا ایسا بوم. شاید اون مرا خو کنار حس کودی اما محل نئایی. یقین داشتیم اگر صد نفر ده او یا بیساید، هنده می کسا محل نئایی. ایچه بوگودشت. من هو تو هونا فاند رستیم. دانستیم ایمشب ورف ایه و بیرون، سرمایی آدم خوشکا کونه، اما چاره نویو. ان مانستی کی ده واخبا شو. خاب گوره کودن دویو، شایدم اون دورسفته سینه بوکی خرس خرس کودی، شاید تب مره سوختن دویو. چی دانم!

هیست چورّه بوسته بوم. ایتا دوروشت هییره سیا سگ جه دور شر پیدا بوئو، بودوب بودوب پیش بامو، وختی کی می میان و او دورسفته کهنه لحاب میان فارسا، کچ کجا مرا فاند رست و خو سرا می ور بیگفت و چن بار لاب بوکود. بازون بوشو مردا ک کنار درازا کسه بوخوفت. لا بودا پارس مره خاستی بگه: بوشو گوما بو، تو جه اما نی بی. چه دانم شایدم ایچی ده خاستی بگه مثلن:

- شب بخیر آقا دیر وخته!

* * *

دیر وخت بو. صُب تاریکانی ساعت ۵ جه خانه بامو بوم بیرون، بوشو بوم کاز سر. ای کله کار بوکودم ای جور، دو جور، سه جور! الان ساعت ۹ شبه. خسته مانده شون درم بخانه کی چی؟ بنم بوخوسم، کی چی؟ صُب زود ویریزم، چی ره؟ کار بوکونم، چندر؟ تو ما م روز، چی بیه؟ زندگی بوکونم، زندگی؟ نه زنده بمانم. اما انا کی زندگی نیگیدی، سگ زندگی گیدی. سگ، سگ.

بی کسی، غریبی، ایجاره نیشینی، بوخوس ویریز، کار و کار و کار، سگ دویی، بخور و نمیر، ه... سگ دویی، سگ زندگی... سگ! راستی می سگ کو؟... می سگ! می زندگی!

تهران - آذر ۱۳۷۲

چی وُره باد بخانده -

باغ گوش جیر؟

کی، تی تی خنده خنده -

رو بیرده عالما،

بنفشه غش بوکوده -

سبزه زونه سر،

خانه سوجانک بو سخته دیم -

خجالت جا -

سُرخابو!

کو برق دم دیپخته عالما؟

کی، روشنی -

دوواره پیش دکفته -

تاریکه!

کیسه دوخانه باغ جا، ترا؟



کی، تر خال گوشا فاکشه -*

جه گور خانه صدا؟

کی، دقه دقه -

قد کشه خو پنجه سر -

کی، خورشیدا -

کشا زنه!

بنازم او دس و او شوشکایا

کی ابر لشکرا -

دترانه،

زمستان سیا دراز بیدوقا -

تکس تکسا کود.

او مید دیم -

زندگی واسی،

جوانی امره -

دس دوکود.

محمد بشرا

کی امره -

بال به بال -

بامو بهار؟

کی، جنگل -

فوشو گوماز تام -

جه بولبولان چاب چاب و -

پرندهان بوشو بیا -

دوخان واخان -

فوبوا!

دوواره قاش بکشه ابرا -

ابرو گوشه یا،

باباخان قشنگ رنگ به رنگ -

تیر کومان.

روخانه چوم -

جه ارسو پورا بو

فوشسته ولک وواش -

جه سبزی، سوبزه.

کیه جه جنگلان تاسیانی جا -

دوخان زنه؟

کوهاته چاک سفره دان واستی -

گلانا،

کی، شیر مست بره سر صدا

بهار تازه واش امره،

دیل بره!

کی، آسمان رنگ جا وه ناگومان -

زیمین سر -

فوگور دانه؟

کی، رنگ به رنگی -

تک بیرده -

همه جا،

جه هر طرف کی فاندری -

همه چی تامشا داره؟

سفره دان = میهمانی دادن

رنگ جاوه = جبه رنگ

تک بردن = نش کردن - روی بردن - فرا گرفتن

* : در باور مردم است که اگر پدر و مادری با شنیدن اولین صدای

رعد در بهار، گوش فرزند خردسال خود را بکشند، رشدش زیاد

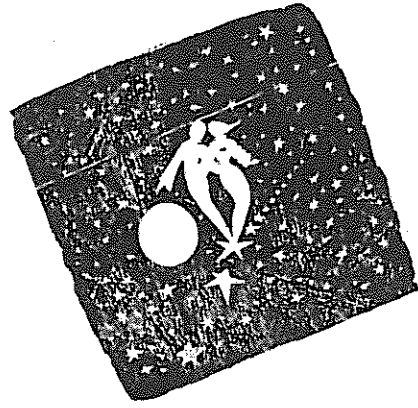
می شود و قد می کشد و می بالد.

شوشکا = šuška روسی است، فمه - شمشر

دس دوکودن = دست بردن در چهره بخاطر زیباتر ساختن.



کُو سال و
ماه
زمانه بو
خاطر خایی بهانه بو؟
دیل دیلا وقتی بخایه
تمام راه یان ایتایه.



محموده طیاری

سیاه بهار
تی پا صدا، کی -
نامویی
آبران جا
بیار بیار
می دیل هزار تاراه -
شویی

چی نازنین -
زمانه بو
تی مو قسم، می دیل خوشی
هو سرخ لاکی شانه بو!

تماما بو
تماما بو
تی باغ پسته، لب واکود
تی چشم ور، باداما بو!
برق نگاه جا
گرگ و میش
صحرا میانی رامو بو!

تی آفتاب بوسه ره
عمر بی نیشه بام ور
به لب بامو
می دیل تیره
تنگاما بو!

می زرد دیم
تی ماچی جا
تا سرخا بو
روخان کولان گول و ابو

برنج پزان

تماما بو
تماما بو
می دیل دوباره خاما بو
پلنگ تی نگاه جا
آ آهو بچه رامو بو
به دامو بو
به دامو بو

شراب تی نگاه جا
می شعر چره حرامو بو؟

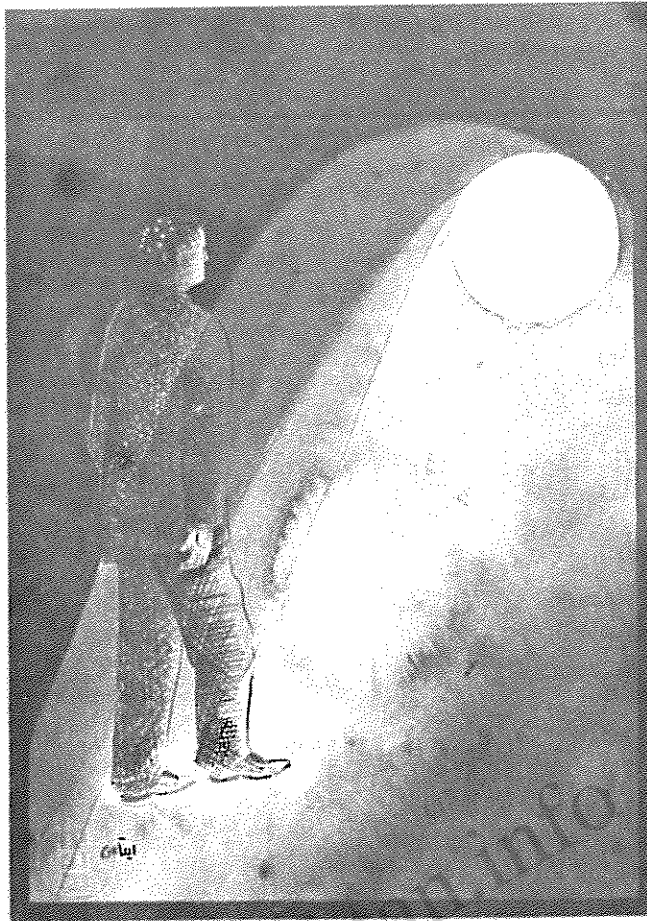
حرامو بو
حرامو بو
او باغ پسته جا، می دیل
عجب دوباره خاما بو
جه خنده دوباره تا تی جول و ابو
بگیر انار گول و ابو

آ دیل، او دیل
رایه مگه؟
می یار بنفشه کول بامو!
هنده خاطر خایه مگه؟



تی لب گزان
گوشه، گوشه
برنج پزان
خوشه، خوشه
عطر جوکول، نسیم جا
تازه بامو
بیله تی مو بازه، بامو!





نام اویر

محمود اسلام پرست

صحرا در کی دوسته بوستی، گلناز جه خو جا ویریشتی چفت دروازه

کودی، دواره شویی خوجا سر، پتو ملافه یا، فاکشه بی خو سر. چراغعلی آرام آمویی، گردسوز پیچه بوجورا گيفتی، خوشاما خوردی بازون خوفتی. خوفتن کی نه، خو دو تا دسانایی خو سر زیر، لمه نیگاه کودی. گلناز زیر چشمی او نا پاستی. تا چراغعلی نوخوفته بی گلناز نوخوفتی. چراغعلی کی خوفتی، اونم خوفتی.

تی بخت کی ایسه؟، پتریم دختر تی دیل حرفا بزنی؟
- هیچکی آقا جان، ایسام می بخت بایه.
گلناز مار هیچی نوگفت قاقا بوست. آسمان جور ایسا واشک
چی چی نی یا بیگفته بوخو چنگال درون.

چراغعلی کی بامو گلناز گیر بوکود، پابند بو بوست. پارچه بافی کار
کودی. هیچی نوگفت. نتانستی هیچی بگه، هچین تشنه به آب برسه.
همه تان بمانستید: پتر، مار، برار، فامیل.
- چره گلناز هیچی نیگه، انا ردا نوکونه؟!

گلناز چراغعلی یا شناختی، هم محلی بید. چراغعلی پتر سپور بویو
زحمتکش. چراغعلی سر بیجیر بویو سر برا. همیشه ایسا روزنامه آن بغل
جیر نهابو راه شویی. بعضی وختان کی راه شویی روزنامه خاندی، خو
سرا راستا نوکودی کی زنا کان، مردا کانا بیدینه. اون سرگرم بو روزنامه
مره، کیتاب مره. بیست وهشت سال داشتی و گلناز تازه پا خاستی بنه
بیست و دو سال میان.

چراغعلی کی بامو، گلناز پتر گلناز ابردا بیتا گوشه.
- آپسرکه پتر سپوره، نگم سپوری بده، آن نتانه ترا خوشبخت بوکونه.
خیلی یان تی خاسکاری بامو بید، نگم من آدم مُهمی ایسم، من ایسا
کارمند ساده بم، تی خوشکلی خیلی یانا ادر سرفا کسه. گلناز رنگ بیده،
رنگ باورد.

- خوشکلی خوشبختی ناوړه، خوشکلی شه، خوشبختی مانه.

گلناز بوگفت:

- بله.

گلناز خو محله میان جه توام دختران خوشگل تر بو. خیلی یان ناجه
داشتیدی گلناز اوشان ره بیه، اما گلناز جه او دختران نوبو کی هرکسا محل
بنه. گلناز زندگی یا دوست داشتی، عروسی یا ای جور دیگر ده بی: به
جودا بوستن زای جه مار شکم، به دوواره بودونیا آمون. خیلیان گلناز
دونبال دبید اما گلناز هیتا یا محل ننا. چراغعلی کی بامو گلناز بیسا، گیر
بوکود. نتانسته حرف بزنه.

- آخاسکار خوبه، آن پتر میدان تره بار میانی حجره داره، آپسره خو پتر
پالو ایسا، زاک خوییه.

- من بیست و یک سال دارمه، اون بیست و سه سال. اون می مرد نیه،
ترو تونگله جوانه، می خوشکلی یا دینه، مرا نخابه، آقا جان.

- او مهندس کی بامو او ناچره ردا کودی؟!

- آخه اون سی و هشت سال داشتی و من نوزده سال، ترا اون ماشین و
مدرک گول بزه. من گول نوخورم. آدم ای بار به دونیا آیه، هه ای بار
عمر خایی جه من فاگیری؟!!

- تو چی گی، که خایی؟

- می بخت دونبال ایسام.

گورختن دانی!

چراغعلی آدوره شین نوبو، آدوینا شین نوبو. نانم کی بو، نانم چی بو. منم اونا خوب نشناختم.

ایوار کی ایجانا خاستیم بیسیم بازار، شویم تا کسی بینشینیم دیی کی سه نفر ایساید، شویی اوشان او ور ایسای.

- هیه بیسیم زودتر بیسیم.

- نییدی اوشان زودتر ایساید.

- بییدین اون هسا بامو او سه نفرانا پیش د کفت بینشت بوشوا

- اون دیگری حقا خوره، اما کی نبا بوخوریم.

تا چراغ سبزا نوبوستی نوشویی. مردوم دوستیدی ماشیناناردا کودید.

- بیسیم ده چراغعلی

- نه وختی قانونا احترام بنایی، هچین ترا احترام بنایی گلناز.

- چراغعلی آ تو بو پتر، آدم گوروزه؟

گلناز مار، گلناز زیراشویی:

- فلانی خوبه گلناز، چراغعلی کی ده نایه.

- مگر من طلاقا گیتیم مار؟! چراغعلی می مرده.

الان «هستی» دوم راهنمایی شه و «دونیا» کلاس پنجه، گلناز مردوم خانه کار کونه. او جایانی کی کار کونه هیتان گلنازا خوشان کلفت نانیدی، خوشان دس خاخور دانیدی، گلناز و چراغعلی خبرا داریدی. بعضی جایان کی کار کونه اوشان زا کانم درس دهه. گلناز دیلما فا گیتته بو کی چراغعلی ره بو بوست.

گلناز گه چراغعلی آیه. آن پتر گه اون ده نایه نام آویرا بو، تو چیره نخایی باور بوکونی؟

- نه پتر ایسا، می امره ایسا، اگر نیسابو کی تا هسا مرد ره بوستیم، می سر ایتا خاک دوکودیم. تونانی کی من چی گم، تی دیل میان گی وای می زای بدبختا بوسته، من خوشبختم پتر، تی دیلخوشی ره نگم، من راس راسی خوشبختم.

ای دفا گلنازا بوگفت.

- من جه آ عالم خیلی می سهم بو بو.

- چی سهمی؟!

- کیتاب خاندن دو بو، کیتابا دوست.

- نانی چی سهمی؟ هم دونیا دارم هم هستی هم تراکی ایتا عالمی.

گلنازا پرکشا گیتت. هچین زمستان آدماتا وادابید حوض آب یخ

دورون.

- الانم ترا گم پتر، من هم دونیا دارم هم هستی و هم چراغعلی.

۱- ایتا جه محلان فقیرنشین رشت.

۲- ایتا جه شهرکان اعیاننشین رشت.

کوی حسینی و گلنار میان ایتا روبرار فاصله نهد، خوشبختی و بدبختی میان ایتا دونیا

آخز «کوی حسینی»^۱ صدوده متر زمین بیهبو، ایتا اوتاق ایوان چا گودیدیدگی «هستی» به دونیا بامو، اون جیرین «دونیا» بامو.

جه کارخانه کی بیرون بامبو، هیچکی نانتی. ضبان باوخت ویریشتی شویی و سر ساعت آمویی بخانه. خو سرپرست امره ایتا دوتا، بوگوده بو، آن سرپرست زورگوفتی.

- اگر قرار به تی زورا بیشتاوم می زن و زاگ ره نان بیرم، بختره کی می زن و زای کوفت بوخورید، تا تی حرفا نوخورم.

من بدبختی زیاد بکشم، الانم بدبختم ولی تی خوشکلی مرا گه تو وا خوشبخت بییی، نواس بیازی. بعد از بیست و دو سال سابقه کار، جقرزا خانه کی ارث به من برسه ده چی دارم؟ سال دو جوفت کفش تی ره نتانم بهینم بدرد چی خورم؟

- اشتباه نوکون پتر بعضی خوشکلی یان بدبختی آورده. من نخام می خوشکلی می ره بدبختی باوره. من نخام می زندگی میان فیچالسته و فکال بیم، خایی مرا فیشانی؟!

گلناز پتر خو سرا بیجیر تاودا، جه خو دختر حرفان جا بوخورد. ان دیم رنگ پرست. بو دووسته آدماتا مانستی کی خو چگره سر نتانستی بیسه.

- ترا نوگفتم آن تی مرد نیه، ترا بیچاره کونه؟

- من نانم تو خوشبختی یا چی دانی، من خوشبختی یا، در فهمستن آدمان دینم. همیشه می بخت دونبال ایسابوم. چراغعلی یا کی بیدم هچین می بختا بیدم. تونانی بخت چیه پتر، بخت ان کی دو نفر همدیگرا بفهمید، هن.

- دختر، تی حتی نوبو «کوی حسینی»^۲ میانی، آخانه درونی زندگی بوکونی، تی جا «گلنار»^۲ بو، لیاقت او جور جا بانا داشتی.

- دانی چیه پتر اما کس کس حرفا نفهمیم، هن.

کم کم بفهمسته کی چراغعلی جه کارخانه بیرون بامو، هیچی نوگفت. کار به او یا برسه کی ده نفهمستی آکه آیه آکه شه. تام توم بزّه آمویی، تام توم بزّه شویی. هچین ایتا سایه، را دوار، بوخوره دوار.

تا ایوار بیده کی غیازه، گوما بوست. بوشو ده پیدا نوبوست هرچی بگردسته اونا پیدا نوکود. گلنازا بنابو، «دونیا» ره «هستی» مره. خودش بوشو آویرا بوست.

- ترا نوگفتم دختر آن تی مرد نیه! تی فیکرا بوکون.

- مردای وا وقار بداره، غیرت بداره و آن هو مردا که.

- پس چره بنا بوگورخت؟!

- بوگورخت! کویا بوگورخت؟ تو دانی گورختن چیه؟ تو هر شونا

شعر چه مجارستانی شاعر: شاندور بتوفی
واگردان جه انگلیسی: دلنک

تو بهارا دوس داری

تو بهارا دوس داری
من پاییزا
تی زندگی بهاره
می زندگی پاییز

تی سورخ چول:
بهار سورخ گول
می خسته چوم:
پاییز کلاسن آفتاب

اگی من ای تاده پا پیش بنم
- ای پا جولو -
زمستان بیخ دوشته بلته سر

خاییم ریشن

تو - اگی -

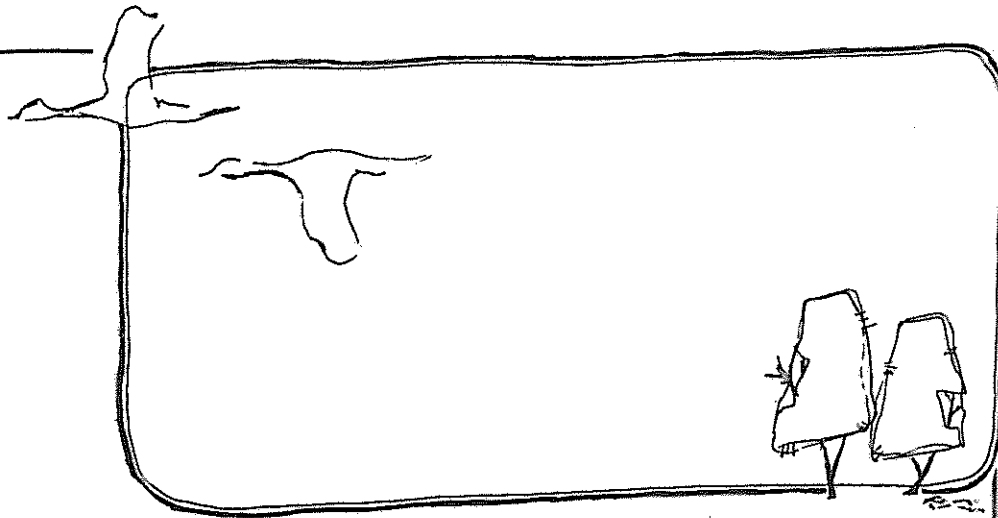
ای پا پیش یامویی

و من، بناایم ای پا پس
رسه یعنی کس به کس
گرم و خورم تاوستان مین

یارگ ترانه

اوگوستو مییر: (برزیلی شاعر)
واگردان جه انگلیسی: دلنک

آترانه یا می یاز ره بساختمه
چی ساده به
او تو کی خیمتر
خو گولدانا جه تازه موم، یا -
کهنه چوقال گیل بسازه.
اگه ناخبر ای نفر واپرسه
کی ره آترانه یا بساختی
اون چومان مین آرام فاندرم
و اون می چومان میان
می دیل دار ناما نانه خاندن.



م - مندرج

دکتر سید مجتبی روحانی

گیلکی گالشی

«وژک»

بگو، وژک! دیار جی -
وژک! بگو که ترمی بِن یه روز،
تی دامون کشه،

«میرزا»، خوشال دکشه،

خو دس تفتنگ بکشه!

*
خلی زُماته؟ نه... وژک!

چوم که وا کورده، روزگار، هته، شونه
آدمی عمر، کین سوکونه کِ سویه جی هم، کمتره
پیریک پیریک زَنن، شونن!

*
وژک! «سیاوش» بدی،

«پرسیاوش» بدی،

بگو «سیاوشون» کی بون!

بگو وژک! بگو وژک!

«وژک»! سلام

سلام، تی همره گب دَرَم وژک:

أروزی که [کس ندونه]، دریا بسوت، پش بکشه،
تو آب جی، قد بکشی،

تا آلونه، که راس هسه، چوم دکورده دیار مَن،

خلی زُمات...!... وژک!

*
کی موندنه، چی موندنه،
بگو وژک!

وک و چه شون، چوم دکورده تی دل مین،

بگو وژک!

*
بگو که «اشک»، تی یال سر، قد بکشه!
«أرد» تی خاک هی بُموت، سر بکشه
بگو هزاره جی بگو...

«اژ کت» جی، «مژکت» جی،
بگو: سوار شون بومَن،

وشنه سوار شون بومَن،

تی جونه، بوکتی تَن وژک!

«اژکت» دوکتی تَن وژک،

«مژکت» دوکتی تَن وژک!

بگو، سوار شون بومَن، وشنه سوار شون بومَن...!

*
وشنه = گرسنه، بی سروپا
بوکتی تَن = کوفته، زدند

تهران، اسفند ۱۳۷۱

وژک = vazak = نام کومی بلند و تاریخی در ییلاق جواهرده راسر
(نمادی از البرز والبرزکوه)

دریا بسوت = آب دریا کم شد و عقب نشینی کرد
بُموت = گشت
چوم دکورده = چشم دوختی

وک و چه شون = برو بچه ها - فرزندان - بازماندگان
«اشک» . «أرد» = از پادشاهان اشکانی

هزاره جی = از هزاره ها... (گذشته های ایران)

اژکت = مکانی باستانی در کوه وژک - که آثار و خرابه های آن باقی
است، چنین به نظر می رسد که زمانی شهرکی بوده است آباد.

مژکت، مژکتد = مکانی در جوار اژکت در کوه وژک - و نشان می دهد
که عبادنگاه بوده است (شعب آن مسجد) - این دو مکان به اژکت مژکت

دشته معروف است. متأسفانه سودجویان سال اندوز مثل سایر نقاط
باستانی ایران در ویرانی و سرفت آثار آن از هیچگونه کوششی دریغ

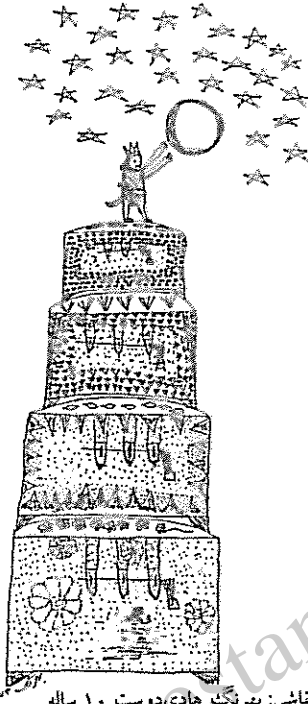
نکردند!
پیریک پیریک = بژک بژک زدن چشم و چراغ
وشنه = گرسنه، بی سروپا
بوکتی تَن = کوفته، زدند

نقل گمہ نقلستان...

گیلکي گالشي

سردی

یتہ پادشاہ بو، خو نچارا گؤ: تو سو روزمین
 مَره سردی چاکون تامو او جنوره ماه برسم.
 سو روز بٹون، نچار سردی چانگونه، هه
 پادشاہ گؤ: مو چی درازی سردی چاکونم تا به
 ماه برسی؟!
 پادشاہ نچارا گؤ: مردوما بگو که هر نفر یتہ
 صندوق پيارند.
 نچار مردوما گؤ: مردوم، هر نفر، یتہ
 صندوق هزند.
 پادشاہ نچارا گؤ: صندوق همه سربه سر
 دچين.
 نچار صندوقونا ويگيره سربه سر دچينه بعدن



گؤ: هنده کم هپسه.
 پادشاہ گؤ: ایی همه دارا هما بئور صندوق
 چاکون.
 نچار دارونا بينه، صندوق چاکونه، ويگيره او
 صندوقون سر دچينه.
 پادشاہ صندوقون سر، جنور شتون، خو دسا
 دراز کؤنه، هپنه این دس نرسه، نچارا گؤ: بون
 صندوقا بگش، مَر هدی تامو اون سر بتام وبه ماه
 برسم.
 نچار بون صندوق هگشه، پادشاہ او
 جوراجی که چير ميره!
 * * *
 هادی غلام دوست
 * نردبان

نقاشی: بهرتنگ هادی دوست ۱۰ ساله

مورجانہ

چی فرقی با سیا ابران دارم مو
 اونه وارش می چومه ارسو
 توگی، ای روزیگار قسمم بو خورده
 بگردانی مرا خو چرخ وارو
 سیروس کارگر - لشت نشاء

می دیل آفتاب واستی تاسیانه
 شبان مهتاب واستی تاسیانه
 به عین او بیچار خوشکا بو گیل
 ای چکه آب واستی تاسیانه
 جعفر غلامی نژاد - کلاچاه خشکیچار

می دیل نازوکی جی ایسی بیمار
 همش گیلون دوری ره زنی زار
 تی ارسو چوشمه کورا بو تی مورسون
 گیلونا قاب بگی بز بنه دیوار
 حسینعلی صادقی سرشت (کرج)

موی یارون به دیل صد داغ دَنتم
 گول می چشمونا بر راغ دَنتم
 اگه نیسن می ور یارون جونى
 چه وختی میل گشت در باغ دَنتم
 احمد پرمهر یابنده - لاهیجان

گیلان جان جنگل و دریا داری تو
 به عالم گول به تی صحرا داری تو
 شورم وختی به تی جنگل نشینه
 هیزاران عاشق شیدا داری تو
 لشت نشاء - بهمن صفایی

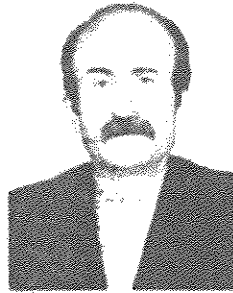
هلی دارون دودن رخت عروسی
 بهار امره کونن همه روبوسی
 اوشون زیر پا جی سبزه زاره
 باغا فرشاکودن بهار خوسی
 زهرا حقیقت خواه - کرج

۱
 لاکوی
 نیگا کونه آبا:
 شون دره...
 کوتای
 ایجباری شه.
 ۲
 ماشه تی دس...
 بیگانی
 کلاچ لاشه
 دترچ.
 آسمان
 مورغابن شون درد.
 کوچصفهان - رضا چراغی

(۱) دخترک / به آب می نگرد: / در گذر... / پسرک / روانه می سربازی است
 (۲) در دست ماشه فننگ... / بیندازی / لاشه کلاچ را / پیوسته / در
 آسمان / مرغابیان می گذرند

شاعران ولایت

با همکاری هوشنگ عباسی



پائیز

محمد کاظم کاظم پور (گلشن)

محمد کاظم کاظم پور متخصص به گلشن، شاعر و ترانه‌سرای لشت‌نشان سال ۱۳۱۶ در روستای بالا گفشه از توابع لشت‌نشا در خانواده‌ای کشاورز دیده به جهان گشود. پس از فرا گرفتن مقدمات بر اثر شرایط سخت زندگی از تحصیل دست شست و به عرصه کار و تلاش گام نهاد. کاظم پور کارمند بانک صادرات، متأهل و دارای فرزند است، او طبعی شیرین و ذوقی لطیف دارد اما از استعداد و خلاقیت خود بهره کافی نبرده است، فی‌البداهه سرایی از خصوصیات هنری اوست. به فارسی و گیلکی شعر می‌سراید، سروده‌هایش در قالب کلاسیک و بیشتر غزل و دوبیتی و منظومه است. او در ترانه‌سرانی نیز دستی دارد، چندین ترانه گیلکی دارد که بوسیله خوانندگان گیلانی به اجرا در آمده است.

از ویژگی اشعار او توجه به مسائل و مشکلات روزمره و زودگذر است، وی در اغلب شب‌های شعر روستایی به مناسبت‌های مختلف شرکت کرده و حضوری فعال دارد.

دوبیتی

چراغ دوستی ده‌کور سویه
گول مهر و وفا بی رنگ و رویه
صمیمی تر می امره هر که بو اون
ببرده عاقبت می آبرویه

بزه نیش بسکی می دیلا می دیلخواه
فارسه تا بعرش می آتشین آه
می دیل خونه ولی شاده اون دیل
دروغ گیدی که دیل داره به دیل راه

گل زردابو بلبل بشو می دل ناگرانه
اصلن می دیل و جان میان غم داره خانه
اونم می مره قار بکوده توف به زمانه
آتش دره دایم بخدا می دل و جانه
گورا مانمه نور دینه ده می چومانه
تا راستاکنم سر، دینمه وقت اذانه
بیدارمه من، گفتن شعره می بهانه
ده حرف زنی یاداشو اصلن می زبانه
محرم نجه پیدا بزمن من می گبانه
بی رحم بکنده می دسا پاک جه می شانه
گفتیم می دوشک گل می لحافم آسمانه
هیچکی نیگیره بال بکفته آدمانه
امروزه نیسه، تا بو هتو بو آ زمانه

پائیز بمویو ولگ فوؤ فصل خزانه
چی بخت بد هی می غم سر هنده بمو غم
داشتیم ایستاد لبر که می دل خوش بو اون هور
دنیا ایسه ده عین قفس پاک مره الان
چی بسکه فکودم شب و روزار سوچه می چوم
هر شب نهمه سر به می زانو کشمه آه
مرغ شبا خسته گونمه، اون شه خوسه باز
جغد مانسن بسکه بینیشتم تک و تنها
می تسکه دلا حرف دره کی ره بگم من
دس هر کس امره که فادم خیر نبردم
اما مرا حالی نبو می کله دبو باد
الان که دکفتم جه پا تازه بفهمستم
(گلشن) نوا خوردن تو هاجین غصه‌ی بیجا

چهار دانه

فقیر زندگونی بی ریایه
خودش تنها خو درد آشنایه
اگه دنیا شولوغی چی فگر دی
این مردن همش، بی سر صدایه

*

سمندونه دودا دام تی آمونه
هزار جوری بچرخانیم زبونه
به ای زودی نونستم کی تو نام نی
فانرسه چیک زنی تی خاش جون

لشت‌نشا - محمد دهالی

رضوانشهر - احسان الله خادمی



هوا جی زنه ورف هنده چوپاره
بچاسه پانیه سردی جی چاره
هوا سرما، گر ک بوده، کشاشو -
فقیر بیچارانه همره دوباره

لاهیجان - حسین وثوقی رودبته‌ای

چوپاره = آلتی چوبین که سابق جای سینی بکار می‌رفته
گرک بوده = جمع کرده کشاشو = در آویخته

ماکت‌ساز آثار هنری

حسن مسعودی هنرمند ۵۸ ساله گیلانی حدود ۲۰ سال است که با ابزار ساده‌ای نظیر یک چاقوی کوچک و یک سوهان ریز و یک ذره‌بین مجسمه‌های خوبی را می‌سازد و تاکنون ۴۰ اثر بوجود آورده است که به گفته خود او هر کدام از این آثار دو الی سه ماه و آخرین اثرش چهار ماه و نیم وقت ایشان را گرفته است اما تاکنون سعی نکرده هیچ کدام از آثار خود را به فروش برساند.

مسعودی که بازنشسته اداره سیمان است و هم‌اکنون در تهران زندگی می‌کند در مورد چگونگی علاقه‌مندی خود نسبت به هنر مجسمه‌سازی اینطور می‌گوید: روزی از خیابان منوچهری تهران از کنار و بترین یک مغازه عتیقه‌فروشی می‌گذشت که متوجه ماکت تاج محل شد، علاقه‌مند شد آن را بخرد اما چون قیمت آن ماکت زیاد بود نتوانست بخرد، از آن روز هر موقع که از آن محل عبور می‌کرد شکل ظاهری ماکت را در حافظه خود نگاه می‌داشت تا اینکه توانست از روی حافظه شبیه آنرا بسازد و چون احساس کرد کار خوبی از آب در آمده تصمیم گرفت دنبال این هنر برود.

مسعودی اول با پلاستیک و چوب و چیزهای دیگر آثار خود را می‌ساخت و بعد به جز این وسایل متوجه شد که با نوعی از گچ هم می‌توان این کار را انجام داد و به همین علت در آثار خود از گچ نیز استفاده نمود. در مجموع مواد اولیه قابل استفاده این هنرمند عبارتست از: گچ، چوب، چسب و رنگ که رنگها را خودش انتخاب می‌نماید و از مخلوط کردن چند رنگ، رنگ دلخواه را بدست می‌آورد.

در مورد این سوال که چرا در کارتان از قالب‌بندی استفاده نمی‌کنید توضیح داد: دوستان هم این پیشنهاد را به من دادند ولی به نظر من ارزش کار با دست بیشتر است، استفاده از قالب، کار را قالبی و غیر هنرمندانه و معمولی می‌کند. بعنوان مثال می‌توان گفت که در اصفهان سینی‌های زیادی هم بوسیله قالب و هم بوسیله دست درست می‌شود ولی ارزش سینی قالبی (پرسی) آن ۲۰۰ تومان و ارزش دستی همان سینی ۱۵۰۰ تومان می‌باشد. در کار دست خلایق است و هنر در مجموع هم عادت و هم رغبت باعث شده است که من کار با دست را ترجیح بدهم.

ایشان علت اینکه چطور از عکسهای تک‌بعدی که طبیعتاً نمی‌شود. بیش از یک بعدش را دید مجسمه سه‌بعدی درست می‌کند توضیح داد: اول عکس را به دقت می‌بینم و روی عکس مطالعه انجام می‌دهم، هر چقدر عکس واضحتر و گویاتر باشد این کار بهتر انجام خواهد گرفت البته عکسهای خارجی گویاتر می‌باشند ولی از عکسهای گویای داخلی نیز استفاده می‌نمایم نظیر عکسهای حافظ، سعدی، باباطاهر و مقبره بعلی مینا ضمناً باید بگویم که من همیشه از یک لامپ برای روشن کردن مجسمه استفاده می‌کنم و از بکار بردن سیم‌های زیاد در اطراف و زوایای مختلف مجسمه خودداری می‌نمایم.

در خانه باید گفت، هنر در خانواده آقای مسعودی تقریباً ریشه‌دار است و نمونه بارز آن وجود برادر هنرمندشان آقای ناصر مسعودی است که از خوانندگان مشهور ترانه‌ها و آوازهای گیلکی می‌باشند.

[با تشکر از آقای یعقوب ذوالقدری - تهران]

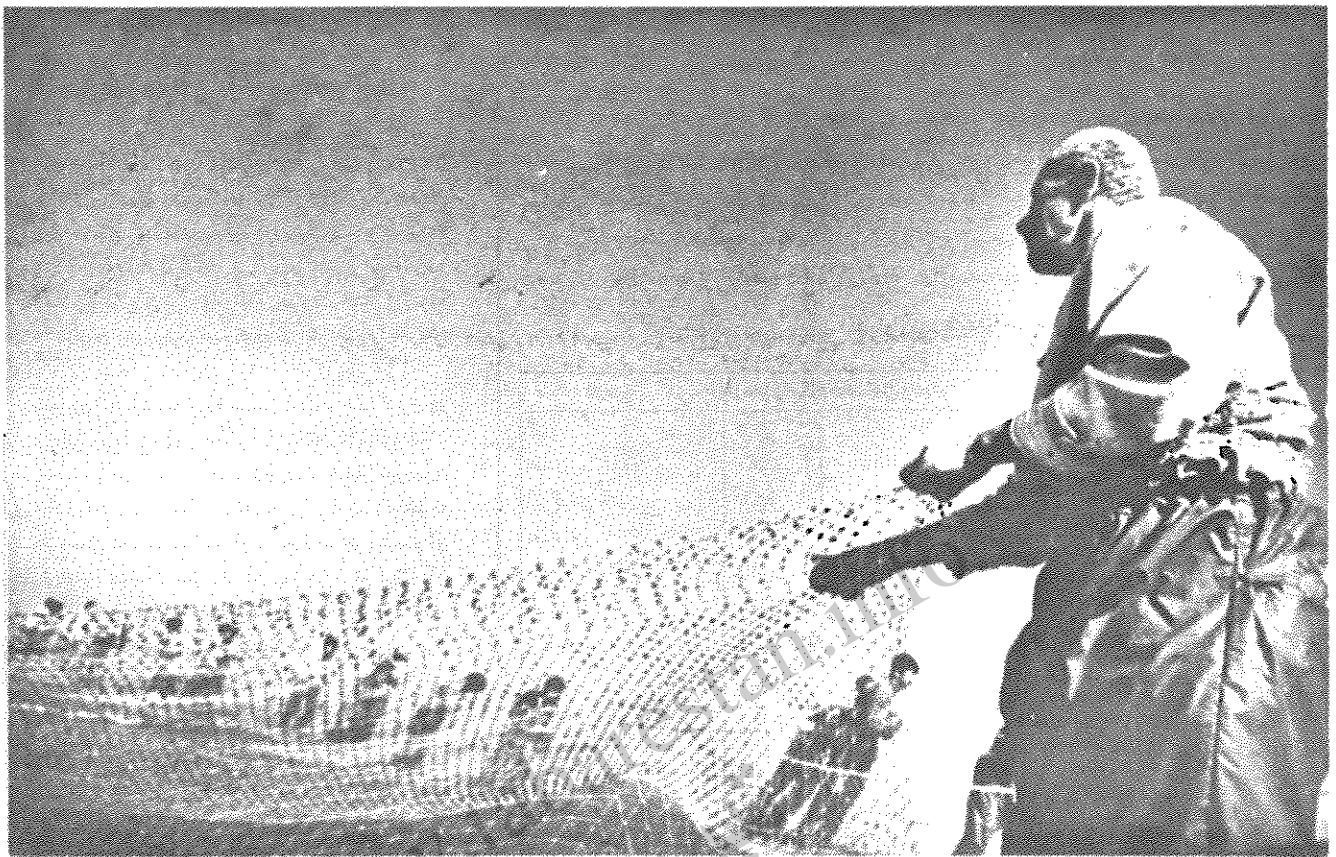
واژه‌های همسان در سمنانی و گیلکی

... گویش زادگاه من، سمنان، با لهجه‌های گیلان و مازندران خویشاوندی جالبی دارد. پس به یاد تشابهات بسیاری از واژگان دو گویش افتادم و در تورتی شتاب‌آلود و یک ساعته در فرهنگ گیل و دیلم، محمود پاینده قریب ۳۴ واژه را فهرست کردم که هم در شکل نوشتاری و هم در حد بسیار نزدیک تلفظ آوایی و هم در معنی با هم برابرند. من این فهرست تکمیل نشده را همراه این چند سطر، به نشانه احترام، ارادت و دوستی خود و همسپهریانم به زنان و مردان سرافراز گیلان تقدیم می‌کنم.

تهران - محمداحمد پناهی (پناهی سمنانی)

فارسی	واژه‌ها و اصطلاحات گیل و دیلم	واژه‌ها و اصطلاحات سمنانی
آب	او	اور
انفادن	دکتن	دکتین
گر گرفتن آتش	بل نیش	بل بنی یون
تب و لرز	آجیش	آجیش
الکن	لال پتی	لاله پتی
حفظ باز	چاچول باز	چاچول باز
زردبان	سردی	سردیه
رو، صوت	دیم	دیم
آستانه در	درگایی	درگایی
به هم بز	درایش	درایش
آغوش، بغل	کشا	کش
افسار، دهنه	اوسار	اوسار
اکنون، حالا	ایسه	ایسه
انجیر	انجیل	انجیلی
داماد، شوهر دختر یا خواهر	زاما	زوما
پرس و جو، سردر آوردن	چیک پرس	چوکه پرس
داس (برای درو)	داسگاه	دسخاله
داخل، تو	دله	دله
شماره، برای شما	شیمی ره	شماره
برداشتن	ویگیش	ویگیشی یون
برداشتن	وین	وینی یون
برگرداندن	دگردنشین	دگاردندی یون، ورتگردندی یون
تبیخ	تیج	تیج
بس، گافی	وس، وسه	وس، وسه
بسته پارچه‌ای	ساروق	سازوقه
تب و لرز	توؤ	توؤ
بینی، دماغ	وینی	وینی به
زیر، پائین	جیر	زیر
بالا	جور	زور
تخم مرغ	مورغونه	مزرغونه
مرغ	کرک	کرگه
سوزن	درزن	درزله
شب	شوؤ	شوؤ
شمع	شوؤم	شوؤمه
وصله به کنش	پینک	پینکه

اشاره: قریب با اتفاق اسمی در گویش سمنانی، در جزه پایانی خود، فتحه $a = \text{می‌گیرند}$. بنابراین واژه‌هایی مثل: سارق، درزن، پینک، کرک و غیره در گویش گیل و دیلم، در لهجه سمنانی هم همان تلفظ را - با اندکی تغییر - دارند، اما در ساختمان گویش سمنانی بطور طبیعی فتحه $a = \text{به آخر آنها اضافه شده است}$.



صیادان هوای گیله وایی می خواهند!

صید و صیادی از دیرباز مورد توجه ساحل نشینان دریای خزر بوده است، ساحل نشینان از قدیم الایام بخشی از تغذیه خود را از دریا تأمین می‌کردند، دریا برای آنان حکم مادر را داشته است که به آغوش آن پناه می‌بردند، اما آغوش این مادر همیشه گرم و مهربان نبوده است، گاه طعمه می‌داده و گاهی طعمه و قربانی می‌گرفته است.

دریای خزر با وسعت بیش از ۲۲۰۰۰۰ کیلومتر مربع محل زندگی انواع آبزیان است، دریا برای صیاد حکم زمین برای کشاورز و کارخانه برای کارگر را دارد، قصه صیادان دریای خزر قصه‌ای طولانی است، بد نیست در این جا به «موردی از قصه «ماهیگیر و دریا» به شیوه مستند و تاریخی آن اشاره کنیم: امتیاز صید ماهی دریای خزر در عصر قاجار به لیانازوف روسی واگذار گردید که طبق قرارداد منعقد شده قرار شد سالی پنجاه هزار فرانک طلا به دولت ایران بدهد و بابت صید هر هزار ماهی هفت تومان حق الزحمه و برای هر ماهی سوف یک شاهی به ماهیگیران اجرت پرداخت نماید و حق صید ماهیان حلال گوشت برای صیادان ایرانی شناخته شده باشد، اما منافع آنرا سردار منصور می‌برده، صیادان انزلی در اعتراض علیه این امتیاز می‌گفتند هر چه ماهی صید می‌کنیم بایستی مال خودمان باشد. این امر موجب درگیری لیانازوف و صیادان شده، گمرگ انزلی و سردار منصور هم از لیانازوف حمایت کردند، کار شکایت به مجلس رسید، مجلس از ماهیگیران حمایت کرد اما حکومت ناتوان قاجار توانایی لغو امتیاز لیانازوف را نداشت ولی چون دولت و مجلس و سفارت روس و خود لیانازوف جملگی به جوش و خروش دسته‌جمعی صیادان، بلکه هیجان عمومی گیلان واقف بودند، بوسیله حکومت رشت به مزد صیادان افزودند و کشمکش بین صیادان و مقامات دولتی همچنان ادامه یافت. *

گزارش از غلام مولایی

صیادان تعاونی و آزاد نیاز به حمایت دارند، وسایل و ابزار صید آنان کهنه و سستی است و هر لحظه خطر جان آنان را تهدید می‌کند، برای حمایت از صیادان باید ابزار و تکنولوژی صید، امنیت کاری و کمک‌های مالی در اختیار آنان قرار داد. براساس بررسی شرکت سهامی شیلات ایران ۷۸ تعاونی صیادی در سال

حقوق بگیر انجام وظیفه می‌کنند. طبق آمار سازمان شیلات در سال ۱۳۶۹، مقدار انواع ماهی صید شده توسط این سازمان ۷۴۸۶۵۶۷ کیلوگرم بوده است، که انواع ماهیان عبارتست از: سفید، کفال، آزاد، اسله، سوف، کپور، سیم، کُله، کُکماهی و کیلگا بوده است. *

صیادان برای صید ناچارند که در طوفان و بوران دل به دریا بپارند تا شاید صیدی به چنگ آورند و چرخ زندگی خود و خانواده‌شان را بچرخانند، صید در دریای خزر به سه شکل دولتی (شیلات)، تعاونی و آزاد انجام می‌گیرد، از بین سه گروه فوق تنها صیادان شیلات مجهز به تکنولوژی صید بوده و به عنوان

گاهی صیادان آزاد برای فرار از دست مأموران به عمق دریا پناه می‌برند تا خود را از تیررس آنان حفظ کنند که این کار در بیشتر موارد با غرق شدن همراه است.

است:

۱ - جمع آوری تورهای صیادی توسط حراست شیلات (مسئله جمع آوری تورهای صیادی توسط اداره حراست شیلات از موضوعاتی است که صیادان اول از همه بدان اشاره می‌نمایند. بدین ترتیب که برخی از صیادان از زور بیکاری جهت استمرار معاش مجبورند به صید ماهی در هنگام شب بپردازند. گشت شیلات آنان را متعقب نموده و تورها را توقیف می‌کند. گاهی صیادان آزاد برای فرار از دست مأموران به عمق دریا پناه می‌برند تا خود را از دیدرس آنان حفظ کنند که این کار در بیشتر موارد با غرق شدن همراه است.

۲ - وام سماکان به صیادان دام‌گستر (صیادان در فصل بهار و تابستان مجبورند برای تأمین زندگی خود و تهیه وسایل صید و صیادی از کمکهای قندی سماکان استفاده نمایند و در قبال پرداخت آن محصول کار خود را در پاییز و زمستان ارزان‌تر از قیمت بازار در اختیار سماکان بگذارند مثل آن‌چه که میان کشاورزان و علفان و تجار عمده اتفاق می‌افتد.

۳ - پیروی آب دریای خزر (تأثیر پیروی آب دریای خزر بر خسارت به محل زندگی و کومه‌های صیادان که عموماً در مجاورت ساحل قرار دارند امری است که در این چند سال اخیر بسیار اتفاق افتاده است و دریا با پیروی بسوی ساحل موجبات تخریب بسیاری از کومه‌های صیادی را فراهم نموده است کومه‌هایی که با هزار خون و دل برها شده بود.

۴ - خرید و فروش سهم عضویت صیادان تعاونی (در بعضی از تعاونیهای صیادی وابسته به شیلات تعدادی از صیادان سالخورده دیده می‌شوند که بعزت کمبود پول و کپولت سن و از کار افتادگی در وضعیت نابسامانی بسر می‌برند و به علت عدم کارکرد ناچارند سهم عضویت خود را در شرکت تعاونی صیادان به قیمت نازلی به دیگران واگذار نمایند. این دسته از صیادان در طول سال‌ها کار صیادی بعزت نداشتن حقوق قانونی از قبیل حق بازنشستگی یا بیمه‌های اجتماعی و حق از کار افتادگی، در ده

۱۳۷۰ در گیلان فعالیت داشته‌اند که ۵۵۰۷ نفر در آن مشغول کار بودند. اغلب اعضای این تعاونیها را جوانان برای گریز از بیکاری تشکیل داده بودند. برای آشنایی بیشتر با مشکلات و محرومیت‌های صیادان آزاد و دام‌گستر به کنار ساحل رفتیم با آنان نشستیم و به درد دل‌شان گوش دادیم، چهره‌های سوخته و تکیه‌شان نشان از سخت‌کوشی و تلاش آنان داشت و با مهربانی و مهمان‌نوازی ما را پذیرفتند.

صیدگاه بره شهید علی کشاورز در ساحل زیبای کنار واقع شده است، وقتی به آنجا می‌رسیم، غلامحسین وقاری رئیس بره و کشاورز حسابدار شرکت تعاونی به استقبال ما می‌آیند. غلامحسین وقاری می‌گوید: بسیاری از تعاونی‌های صیادی در سالهای اخیر به علت گرانی وسایل صید و نبودن صید کافی و طاقت فرسا بودن کار صیادی تعطیل شده‌اند.

کشاورز، حسابدار شرکت تعاونی صیادی شهید علی کشاورز می‌گوید ما با ۱۲۱ عضو، فعالیت صیادی خود را آغاز کردیم، مشکلات ما یکی دو تا نیست مثلاً نبودن حقوق قانونی جهت حق بازنشستگی، حق بیمه اجتماعی، بیمه حوادث، مستمری از کار افتادگی - عدم دریافت وام جهت تهیه وسایل صیادی از اتحادیه تعاونی صیادی، شیلات گیلان و بانک کشاورزی - اهمیت ندادن مسئولان امور صیادی در شیلات گیلان نسبت به وضعیت نابسامان صیادی در گیلان، قادر نبودن به تهیه وسایل اولیه صید از قبیل بره، طناب و لباس صید که در اختیار تعاونی صیادی قرار نمی‌گیرد و اکنون تعاونی صیادان ناگزیر باید جهت تهیه وسایل صیادی با اندکی تفاوت قیمت آن را از بازار آزاد تهیه نمایند اینها از اهم مشکلات ما هستند.

سهراب کریمی یکی دیگر از صیادان تعاونی به حوادث مختلف در هنگام صید و صیادی اشاره دارد و از آن جمله از حادثه مفقودالثر شدن سه تن از صیادان آزاد و جوان که یک نفر از آنان متأهل و دارای دو فرزند نیز بوده اشاره می‌کند آنان به علت نداشتن کار و جهت گذران زندگی و تهیه وسایل صیادی از قبیل قایق و تور ماهیگیری و کومه صیادی ناچار به صید غیرقانونی در هنگام شب مشغول بودند که از دیماه سال ۷۱ تاکنون اثری از آنان بدست نیامده است.

از زیباکنار تا انزلی از چندین تعاونی صیادی بازدید می‌کنیم، در دیگر تعاونیهای صیادی بره هم همان مسایلی از جمله مسایل زیر بعنوان عوامل بازدارنده کسب درآمد مطرح بوده

بازنده سال گذشته حتی سهم عضویت خود را به مبلغ بسیار ناچیزی حدوداً ۵ تا ۶ هزار تومان برای همیشه فروختند و در واقع از حاصل سالها کار صیادی و کار پرمشقت و پررنج، حتی سرمایه ناچیزی در دستشان نمانده که با آن مشکل‌شان را حل کنند.

۵ - محل سکونت صیادان (صیادانی که در شرکت تعاونی صیادی مشغول کار صید هستند و تعداد آنان گاهی بیشتر از ۱۵۰ نفر می‌رسد، معمولاً در ساختمان‌های محقر و تلمبارمانندی که به اتاقک‌های کوچک تقسیم شده‌اند، زندگی می‌کنند در این اتاقک‌ها گاه ۱۰ تا ۱۵ نفر زندگی می‌کنند. اغلب این سکونتگاهها از داشتن وسایل گرمزا، امکانات بهداشتی، حمام، توالت و غیره محروم هستند.

البته در کنار مشکلات صیادان تعاونی و آزاد یا دام‌گستر، شیلات هر از چند سال یکبار جشن پایان صید برگزار می‌کند که بنظر صیادان آزاد بیانگر تظاهر و رعایت تشریفاتی از مظاهر صیادی است. با این همه صیادان در تلاش‌هایشان روحیه‌ای قوی و ایمانی راسخ دارند و همیشه ایام امیدوارند که هوایی گلیه‌وایی داشته باشند.

باتوجه به اینکه صیادان شش ماه از سال را بکار صید مشغولند (پاییز و زمستان) و شش ماه دیگر سال را بیکارند (بهار و تابستان) و با توجه به اهمیت صید و وجود شاغلان در این رشته و اینکه بسیاری از جوانان ما به علت وجود بیکاری در جامعه به صید و صیادی پناه می‌برند می‌توان با برنامه‌ریزی و استفاده از امکانات موجود، کارهای زیر را برای آنان انجام داد.

۱ - با ایجاد کارگاههای تولید و ساخت ابزار صید در مناطق ساحلی در اوقات بیکاری از وجود صیادان بهره‌گرفت.

۲ - استخر و مرداب‌های حاشیه ساحلی را در اختیار صیادان قرار داد. تا برای پرورش ماهی از آن‌ها استفاده نمایند.

۳ - امتیاز پروانه بهره‌برداری از پلاژهای ساحلی را در اختیار آنها قرار داد تا در اوقات تابستان و هنگام تعطیلی کار صید، بکار گمارده شوند.

۴ - در هنگام تابستان و فصل بیکاری از صیادان به عنوان نجات‌فرین استفاده گردد که این امر هم به سود حال و وضع آنان و هم به سود مسافران و امنیت جانی کسانی است که برای استراحت و تفریح به دریا می‌روند.

برگرفته از آمار نامه استان گیلان چاپ سازمان برنامه بودجه، ص ۱۲۲ * از کتاب [فریدون آدمیت]

جدول تعداد تعاونیها، صیادان و شناورهای صیادی در استان گیلان و مازندران - سال ۱۳۷۰

نام استان	تعداد تعاونی شمال			تعداد تعاونی جنوب	تعداد صیادان عضو تعاونی - شمال			جمع کل			جمع کل شناورها	
	پسره	دامگستر	کیلکا		پسره	دامگستر گیلک	تعاونی صیادان عضو تعاونی	جامعه صیادی	گشتی	لنج		قایق
۱ مازندران	۴۸	۱۵	۱۵	—	۴۰۳۰	۱۶۵۰	۱۲۶	۵۸۷۶	—	۴	۶۳۱	۶۳۵
۲ گیلان	۳۳	۲۷	۱۶	—	۲۲۷۹	۳۰۴۲	۱۹۴	۵۵۰۷	—	۸	۱۴۳۴	۱۴۴۲
۳ جمع کل	۸۱	۴۲	۳۱	—	۶۳۰۹	۴۶۹۲	۳۹۰	۱۱۳۸۳	—	۱۲	۲۰۶۵	۲۰۷۷

آمار منتشر شده از شرکت سهامی شیلات ابران توسط معاونت صید و امور صیادان دفتر برنامه ریزی و مطالعات

گزارشی از نخستین نمایشگاه اختصاصی «گیلان»

در شهر کیف (اوکراین)

احمد سوار رخس

«آغاز سخن»

در نیمه اول مهر ماه سال جاری (۱۳۷۳)، نمایشگاههای اختصاصی «گیلان»، در «کیف»، پایتخت جمهوری «اوکراین»، و بندر «آکتانو»، مرکز استان «مگستان» جمهوری «قزاقستان»، تشکیل گردید.

برگزاری نمایشگاههای مزبور، از اهمیت خاصی برخوردار بود، زیرا، برپائی دو نمایشگاه به صورت همزمان، در کشورهای دور دست، به موازات دو نمایشگاه داخلی (لاهیجان و آستارا)، از سوی یک سازمان نوپا، (سازمان عمران گیلان، وابسته به استانداری گیلان) که، پیش از چهار ماه از عمر آن نمیگذشت، و تحت نام منطقه‌ای که، از حیث وسعت فعلی خود دومین استان کوچک کشور به شمار می‌رود، کار بسیار سنگین و مشکلی بود که، فرزندان غیور این خطه، در نهایت آن را، به انجام رساندند.

صرفنظر از ضعفهای طبیعی که، بیشتر مرتبط با خدمات حاشیه‌ای بود، ارزیابی نهائی، بیانگر توفیق این نمایشگاهها، در نیل به اهداف کوتاه مدت و بلند مدت خود است.

نمایشگاه اختصاصی «گیلان» در بندر «آکتانو»، باتوجه به این که، منطقه‌ای بکر، و دور از دسترس تلقی می‌شد، اولین نمایشگاه خارجی بود که، در این شهر صنعتی جمهوری «قزاقستان»، برگزار گردید. ذکر این نکته لازم است که، بندر مزکور، در کرانه شرقی دریای خزر یکی از نزدیکترین نقاط جمهوری «قزاقستان»، نسبت به «گیلان» بوده، و برپائی چنین نمایشگاهی، با حضور ۴۰ واحد صنعتی و تجاری، موجب کسب اطلاعات بدون واسطه، و دست اول از، بازار، امکانات اقامتی، و قوانین و مقررات حاکم بر امور اقتصادی و تجاری این جمهوری، و در نهایت، انتقال آن به سایر واحدهای صنعتی و بازرگانی «گیلان» بود تا، بدین وسیله تواناییهای موجود، جهت بسط روابط تجاری فیما بین، مورد ارزیابی دقیق، قرار گیرد.

اما در مورد نمایشگاه «کیف»، از آنجا که، نگارنده این مقاله، خود سهم کوچکی در برپائی آن داشته، و از نزدیک در جریان موقوف بوده، لذا موضوع نوشتار حاضر بدان اختصاص یافته، سطور بیشتری را، در بر گرفته است.

نگاهی مختصر به جمهوری اوکراین

اوکراین یکی از کشورهای اروپای شرقی، و در عین حال از جماهیر تشکیل دهنده «اتحاد جماهیر شوروی سابق» است که، در سال ۱۹۱۷ بدان ملحق، و در سال ۱۹۹۱ از آن

در زمینه صنایع کشتی سازی، ساخت انواع ماشین آلات، کریستال، ماشینهای برقی، تولید فولاد و مواد پتروشیمی، و همچنین صنایع هسته‌ای، جمهوری اوکراین دارای اهمیت بوده، و از اقلام عمده صادراتی آن، می‌توان به چوب، مواد شیمیایی، فولاد، و صدور سایر فلزات، اشاره نمود. ذغال سنگ، آهن، و گاز، از مهمترین منابع معدنی آن به حساب آمده، و از نظر تولید نیروی برق آبی و هسته‌ای نیز، در سطح قابل توجهی قرار دارد.

جمهوری اوکراین، واردکننده محصولات نظیر پارچه، لباسهای چرمی، کفش، سایر انواع البسه و پوشاک، فرشهای ماشینی، مواد غذایی، لوازم بهداشتی، و انواع تولیدات صنعتی کوچک بوده، و به آنها نیاز مبرم دارد.

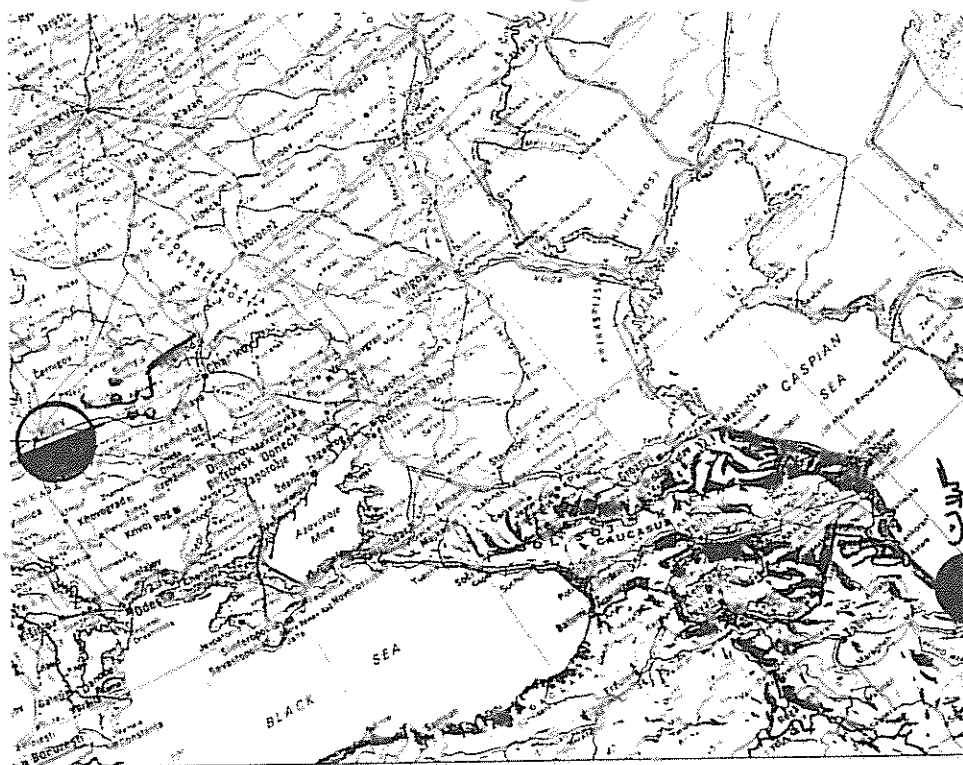
نمایشگاه اوکراین

پس از حدود ۴ ماه تلاش و پیگیری مداوم از سوی «سازمان عمران گیلان»، با جذب ۵۷ واحد تولیدی و بازرگانی در سطح استان، و چند شهر از سایر استانهای کشور، نخستین

اعلام استقلال نمود. این کشور در کناره دریای سیاه قرار داشته، و با کشورهای فدراتیو روسیه، بیلوروسی، رومانی، مجارستان، لهستان، و اسلواک هم مرز می‌باشد.

مساحت آن، با احتساب منطقه خودمختار «کریمه»، حدود ۶۰۳۷۰۰ کیلومتر مربع، و جمعیت آن، بالغ بر ۵۲ میلیون نفر است که، بیش از ۷۰ درصد اوکراینی، و حدود ۲۰ درصد روسی، و مابقی از ملیتهای دیگر می‌باشند. زبان مردم این کشور، اوکراینی (شاخه‌ای از اسلاو) بوده، و زبان روسی نیز، از زبانهای رایج محسوب می‌شود. پایتخت جمهوری اوکراین، شهر معروف و قدیمی «کیف» است که، بیش از ۲/۵ میلیون نفر جمعیت دارد.

اوکراین از قدیم الاثام، به داشتن خاکهای حاصلخیز، دشتهای سرسبز، و گلزارهای پهناور، شهره بود. در عین حال، از نظر صنعتی، خاصه صنایع سنگین نیز، دارای پیشرفتهای قابل توجهی بوده، و از معدود کشورهای پیشرفته در صنایع هسته‌ای (سومین قدرت اتمی دنیا) محسوب می‌گردد. به اوکراین، «نبار غلات شوروی»، اطلاق می‌شد.



نمایشگاه اختصاصی «گیلان» در تاریخ ۱۱ مهر ماه سال جاری، برابر با سوم اکتبر ۱۹۹۴ میلادی، در شهر «کیف» پایتخت جمهوری تازه استقلال یافته اوکراین، گشایش یافت. در مراسم افتتاح، حجة الاسلام والمسلمین احسانبخش، نماینده محترم ولی فقیه، آقای مهندس طاهایی، استاندار گیلان، آقای مظاهری، سفیر جمهوری اسلامی ایران در اوکراین، و جمعی دیگر از مقامات استانداری گیلان، وزارت کشور، سفارت جمهوری اسلامی ایران در کشور مزبور، مقامات محلی و اعضای اطاق بازرگانی «کیف»، و همچنین آقای «زینیسف» وابسته فرهنگی سفارت جمهوری اوکراین در تهران، و استاد زبان فارسی دانشگاه کیف، حضور داشتند. آقای مظاهری، سفیر کشورمان در این مراسم، با اشاره به چند نمایشگاه قبلی که، از سوی سایر استانهای کشور برپا گردیده بود، نمایشگاه «گیلان» را، از حیث تدارکات، تعداد واحدهای جذب شده، نوع کالاها، و محل جغرافیایی نمایشگاه، مؤقّت تر از آنها، ارزیابی نمود.

آقای مهندس طاهایی، استاندار گیلان، در مراسم مزبور، طی سخنانی مسوط، ضمن اظهار خوشوقتی از تشکیل این نمایشگاه، تواناییهای اقتصادی و بالقوه «گیلان» را بر شمرده، و خواستار بسط توسعه روابط اقتصادی مابین «گیلان» و «اوکراین» شدند.

پس از استماع بیانات سخنرانان، حجة الاسلام والمسلمین احسانبخش، با بریدن نوار مخصوص، رسماً نمایشگاه را، افتتاح نموده، و هیئت شرکتکننده، به بازدید از غرفهها پرداختند. پس از بازدید نیز، با چای و شیرینی، از مهمانان پذیرایی به عمل آمد. همچنین با توجه به تنوع کالاها، و کیفیت بالای آنها، مسئولان سفارت کشورمان، قویاً معتقد بودند که، نمایشگاه با استقبال و فروش خوبی، روبرو خواهد گردید.

با آنکه، مراسم افتتاحیه، حدود ساعت ۹ صبح آغاز گردید، لیکن از حدود یک ساعت پیشتر، صفی بسیار طولانی، در پشت درهای بسته نمایشگاه تشکیل شده بود که، حاکی از استقبال مردم از آن، برای روزهای آتی نیز بود. با پایان یافتن مراسم افتتاحیه، درهای نمایشگاه، برای ورود خریداران گشوده شد، و بدین شکل، نخستین نمایشگاه اختصاصی «گیلان»، در قلب یکی از کشورهای اروپای شرقی، فعالیت خود را، رسماً آغاز نمود.

همانطور که تلویحاً اشاره گردید، محل نمایشگاه، در یکی از بهترین خیابانهای شهر «کیف» روبروی خانه فرهنگ اوکراین، موسوم به «پالاس اوکرائینا»، و نزدیک ایستگاه متروی آن، در فروشگاههای بزرگ به نام «مالادوژامدا - مد جوان»، یا ۶ درب ورودی و خروجی، قرار داشت. غرفههای فروشندهگان نیز، در ۶ سالن تعبیه شده بود که، در هر سالن، دو ردیف غرفه، روبروی هم، با دو راهروی عبور و مرور در نظر گرفته شده، و فقط دو سالن انتهایی، به علت کوچکتر بودن، دارای یک ردیف غرفه، و یک راهروی عبور و مرور بودند.

علاوه بر غرفه داران، تعدادی از واحدهای تولیدی و بازرگانی، بدون داشتن غرفه، و به منظور آشنایی با وضعیت اقتصادی اوکراین، و احیاناً بازاریابی، در نمایشگاه حضور یافته بودند که، یک سالن نیز، در جنب دفتر مدیریت نمایشگاه، به آنها تخصیص داده شد.

همچنان که ذکر شد، از همان ساعات اولیه کار نمایشگاه،

صفی طولانی در پشت درهای بسته آن تشکیل گردیده بود که، حاکی از استقبال مردم، برای روزهای آتی نیز بود. به غیر از روز یکشنبه ۱۸ مهر ماه که، مصادف با هفتمین روز تشکیل نمایشگاه، و تعطیل عمومی بود، و در نتیجه استقبال کمتری به عمل آمد، در بقیه روزها، از ساعت ۸ صبح صف بسیار طولی، برای ورود به محل نمایشگاه تشکیل می شد که به ناچار، از روز سوم برای کنترل جمعیت و حفاظت از نمایشگاه از نیروی انتظامی استفاده به عمل آمد، و به جز دو درب، یکی برای ورود و دیگری برای خروج، بقیه درها بسته شد، و جمعیت نیز به تناسب فضای راهروها، به داخل هدایت می شدند.

واحدهای شرکتکننده، بیشتر عرضه کننده پوشاک، از لباس زیر و بچه گانه تا بزرگسال و ورزشی بوده و در کنار آنها واحدهای عرضه کننده موکت، ظروف پلاستیک و تفلون و مسلامین، کیف و کفش، رنگ، ساعت، خشکبار و شیرینیجات، کنسرو مواد غذایی، جواهرات بدلی، و جوارب نیز، حضور داشتند.

بیشترین استقبال، از غرفههای مربوط به، عرضه کنندگان موکت، به عمل آمد. پس از آنها، غرفههای عرضه کننده لباس زیر و پوشاک، با استقبال خوبی روبرو گردیدند. برخی از غرفهها نیز، کالاها را در واپسین روزها به صورت کلی فروخته و از مرجوع نمودن کالاها خودداری کردند. استقبال از نمایشگاه به اندازه ای خوب بود که، اکثر غرفه داران، خواستار تمدید مدت نمایشگاه شده و در نتیجه مذاکرات و توافق به عمل آمده با مسئولان فروشگاه، از روز شنبه ۲۳ مهر ماه، برابر ۱۵ اکتبر، به مدت ۱۰ روز با تمدید زمان نمایشگاه، موافقت گردید.

علاوه بر رسیدگی به مسایل و مشکلات داخلی نمایشگاه و غرفه داران گروه اجرایی توفیق یافت تا بنحو احسن مسئله اخذ عوارض و حقوق گمرکی، و همچنین مالیات را به سود غرفه داران و طی مذاکرات متعدد گمرک و دارائی اوکراین، حل نموده و موجبات کسب رضایت بیشتر آنها را فراهم آورد. در ضمن گروه اجرایی، موفق گردید از طریق ارتباط مداوم با بخش اقتصادی سفارت کشورمان، اطلاعات گرانبهایی در راستای ایجاد شعبه و یا گشایش دفتر و شرکت و همچنین تهیه مواد اولیه در اختیار واحدهای متقاضی قرار دهد.

البته در کنار این محسنات، معایب و نقایصی نیز، به چشم آمد که بیشتر حاشیه ای بوده و به عنوان تجاری ارزشمند، برای نیل به استانداردهای لازم در برپایی نمایشگاههای بعدی محسوب می شوند.

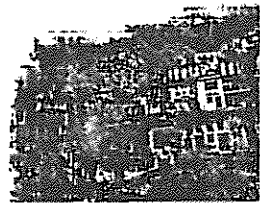
علاوه بر توفیق اقتصادی نمایشگاه، مذاکراتی نیز، بین مقامات «گیلانی» و معاون نخست وزیر جمهوری اوکراین، جهت بسط و توسعه رابطه اقتصادی فی مابین به عمل آمده، و در نهایت مقرر گردید تا «گیلان» با یک یا دو استان اوکرائینی، پیمان «خواهرخواندگی» منعقد نموده، و از این طریق، تولیدات صنعتی و کشاورزی «گیلان» خاصه برنج، چای، زیتون، و توتون با شرایط بسیار خوب و تسهیلات لازم، در جمهوری مزبور عرضه شود. متقابلاً بازرگانان اوکرائینی نیز، با شرایط مشابه، بتوانند کالاها را مورد احتیاج در «گیلان» را عرضه نمایند.

پایان سخن

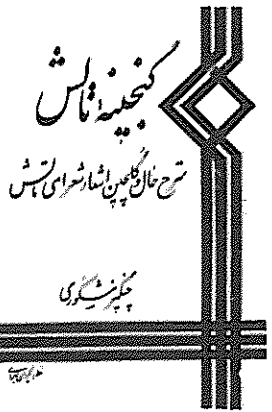
با توجه به دستاوردهای حاصله اولین نمایشگاه اختصاصی «گیلان» در اوکراین، با توفیق بسیار خوبی روبرو گردید. جا دارد که در اینجا از تمامی کسانی که به نحوی در برگزاری این نمایشگاه سهمی ایفا نمودند، تشکر و قدردانی به عمل آید. برای ما «گیلانیها» این افتخاری است که دهها واحد تولیدی و تجاری، تحت نام «گیلان» در یک نمایشگاه اختصاصی شرکت نمایند. چنین نمایشگاهی با نام اختصاصی «گیلان»، می تواند در پست سازی آینده تجاری آن، با جمهوریهای تازه استقلال یافته «شوروی سابق» بسیار مؤثر باشد.

در مجموع می بایست، به برگزاری نمایشگاههای تجاری و صنعتی، به منظور تبلیغ، بازاریابی، کسب اطلاع و آگاهی از چگونگی استقبال از تولیدات داخلی، و قوانین و مقررات کشورهای مورد نظر و همچنین ایجاد زمینه های ارتباط تجاری آینده، بهای افزونتری داده شود تا بدین وسیله، بهره گیرهای لازم به عمل آید.

با همکاری نشر گیلکان منتشر شده است:



مُسئله رُخُن (ماسوله روخان) ۱۲۰۰ ریال
کنجینه دانش ۱۵۰۰ ریال



علاقتمندان در صورت تمایل از هر نقطه کشور که خواهند می توانند مبلغ مورد نظر را به انضمام ۶۰۰ ریال هزینه پستی به صورت تمبر به نشانی (رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵ نشر گیلکان ارسال دارند و در اسرع وقت با پست سفارشی کتاب خود دریافت نمایند.

پیام دریا

(شماره ۲۷ - آذر ۷۳)

● فروپاشی شوروی سابق، بحر خزر را به روی کشورهای حاشیه آن گشود (تلاش و رقابت در دریای خزر): ترجمه توماس گراگوسیان، ص ۲۷ - ۲۵

تربیت

(شماره ۱۰۰ - مهر ۷۳)

● اردوی دانش آموزان ممتاز در اردوگاه میرزا کوچک خان رامسر: رضا فتویضی، ص ۷۶

دوستداران شکار و طبیعت

(شماره ۲۹ - مرداد ۷۳)

● طبیعت در شمر نیما یوشیج - بخش پنجم: پرتو اشراق، ص ۶۳ - ۶۱

سنبله

(شماره ۶۶ - آبان ۷۳)

● کاشت مگانیزه نشاء برنج به صورت آزمایشی: حسین مجاهدطلب، ص ۵۰ - ۴۶

فصلنامه سپهر

(دوره جدید، شماره ۱ - شهریور ۷۳)

● دیدنیهای مازندران، ص ۳۳ - ۳۰

مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز

(سال سوم، شماره ۵ - تابستان ۷۳)

● رژیم حقوقی دریای خزر به عنوان مبنایی برای صلح و توسعه: محمدرضا دبیری، ص ۲۰ - ۱

● دریای خزر در روند توسعه: ابرج گلرخ

مسکن و انقلاب

(شماره ۵۷ - مرداد و شهریور ۷۳)

● آسایش و اشتغال در مسکن روستایی کشاورزان، اینجا جان می‌گیرند (گزارش عملکرد بنیاد مسکن استان گیلان - ۱۳۷۲)، ص ۱۹

نظری بر منشأ نام روستاها در استان گیلان

فرشته طالش انساندوست

ششکلاویه، هفت‌بند، ده مردسرا، چهل‌گاچه، خاله‌سرای ۵۷، خاله‌سرای ۵۹ و...

۶- اسامی با ترکیب رنگ: که ظاهراً فقط از دو رنگ سیاه و سفید در ترکیب اسامی استفاده شده است:

سیاه رودبار، سیاه گردگواهر، گل سفید، آق‌اولر، آق‌مسجد، سفیدمزگی و سیاه‌مزگی، سفید سنگان، سفیدرود، سفیددارین، سفیدخانی (اسامی بیش از ۵۰ روستا با ترکیب رنگ سیاه در استان گیلان وجود دارد.)

۷- اسامی ناشی از منشأ جغرافیایی ساکنان روستا مانند: طالش محله، خراسان پشته، گالش خیل، طالشان، طالش‌کوه، کرده‌محله، کرسرا کوه، مازندران محله، گیلده و...

۸- اسامی ناشی از نام اشخاص مانند:

اشیک آغاسی، رضا محله، رستم محله، رمضان بیجار، قنبر محله، علی‌خان سرا، علی‌کلاویه، علی‌آباد و...

(تعداد قابل توجهی از اسامی روستاها از نام اشخاص ناشی شده‌اند.)

۹- اسامی ناشی از پیشه و صنایع دستی مانند:

چوبتراش محله، چموش‌دوزان، چاروق‌دوزمحله، خیاط محله، درزی‌گر محله، به‌جو تراشان، کلاه‌دوز محله، چوپان محله، قصاب‌سرا، قصاب‌علی‌سرا، قصاب محله، آهنگر محله، نقره‌چی محله، آهن‌دان و...

۱۰- اسامی با ترکیب نام اسطوره‌ای مانند:

دیو دره، دیورش، دیورود، دیوشل، ازدها بلوچ، سیاوش کوه

۱۱- اسامی ناشی از نام امام‌زاده یا شخص نیکی که در محل مدفون دارد مانند:

آقا سید حسن، آقا سید شریف، آقا سید یعقوب، امام‌زاده ابراهیم، امام‌زاده اسحاق، امام‌زاده تقی، امام‌زاده شفیع، امام‌زاده هاشم، شاه شهیدان و...

۱۲- تکرار بعضی از کلمات مانند دزد، و ترکیب آن با پسوند و... به ویژه تکرار کلمه آزار در شرق گیلان هم چنین استفاده از کلمه جمحاق که البته فقط یک بار دیده شده جای تأمل دارد مانند:

جماقستان (رودسر)، دزدرو، دزدکسو، دزدک علی‌آباد، دزدلیم (لاهیجان)، دزدی قلعه (تالش)

همان‌طور که در ابتدا نیز بدان اشاره شد این دسته‌بندی اجمالی است، دسته‌بندی کاملتر و ریشه‌یابی اسامی (به‌ویژه آن که بعضی از اسامی به مرور زمان قلب می‌شوند و یا با گویش اهالی تغییر می‌یابند و معنای اولیه خود را از دست می‌دهند) بر عهده زبان‌شناسان صاحب‌نظر و مردم‌شناسان و... می‌باشد.

[با استفاده از کتاب «کاربرد جغرافیا در روش تحقیق شهر و روستا» تألیف بدالله فرید. چاپ دانشگاه تبریز، ۱۳۷۱]

طبیعت در زندگی روستائیان یک تأثیر بدون واسطه دارد. با نظری به اسامی روستاها در ایران و نیز در یک محدوده جغرافیایی کوچک‌تر مانند استان گیلان تأثیر آن در نام روستاها نیز مشاهده می‌شود. این اسامی را در یک بررسی کوتاه به چند دسته می‌توان تقسیم نمود که بدان اشاره خواهد شد. اما، مطالعه زبان‌شناسانه و تاریخی در ریشه‌نامه‌ها که هویت گروه‌های انسانی و فرهنگ ریشه‌دار آنها را منعکس می‌سازد یکی از مهم‌ترین رشته‌های مطالعاتی است و این مهم نیز بر عهده زبان‌شناسان، مردم‌شناسان و... می‌باشد.

۱- اسامی ناشی از عناصر چهارگانه مانند:

آب چالکی، آبدنگسر، آبرود، آبکنار، آتشگاه، آتشگی، آذرچه، آفتاب خورتاب و...

۲- اسامی ناشی از شکل توپوگرافی و یا ویژگی‌های آب و هوایی یا از نظر مکان جغرافیایی ریزشگاه رودخانه، ملتفای دو رودخانه، مدخل دره، سینه، کوهستان و محل تلاقی جلگه و کوه مانند:

دهسرسر سفیدرود کهنه، دشت دامن، جورچشمه، سیلاب‌کش، خرم‌رود، خشک رودبار، تنگ دره، تاریک دره، استخرسر، استخرگاه، اسطوخ بیجار (سل بیجار)، اسطوخ کوه، دشتویل، دشت علم، دشتک، سل مرزا، سنگ تاش، سنگ چوب، سنگده، سنگچین، سنگ سرا و...

۳- اسامی ناشی از نام حیوانات شامل پستانداران، پرندگان، آبریان مانند:

اسب ریس، فیل‌گاسرا، گاو گلی، مادبان گواهر، بزگویه، بزگا، گوسفندگویه، موش بیجار، کبوتر آبکش، کلاچ خندان، کلاچ خانی، چی‌چی‌نوتی، کلکاموس، کولی‌سرا، کولی‌ور، کپورچال، شیرکوه و...

۴- اسامی ناشی از نام گیاهان اعم از سبزیجات، درختان میوه و... مانند:

کدوینک، زردارستان، زردار، انارستان، انارکول، انجیل‌بن، انجیل‌سنه، بافلاکش، چناربن، بیجارانجیل‌کچل‌بن، هلودشت، ارزن پشته، اربودار دشت، اربوکلاویه، توسکا محله قاسم‌آباد، توسکا‌لنگه، شمشاد پشته، شمشادسرا، کیش دره، کیش رودبار، کیش خاله، شویدسرا، آغوزین، آغوزچال، آغوزکه، نارنج‌بن، نارنج‌دول، نارنج‌کلاویه، نارنج‌گل و...

۵- اسامی که با اعداد ترکیب شده‌اند. این اعداد عبارتند از: ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۰، ۱۵، ۴۰، ۵۷، ۵۹

خساجان دودانک، دوآبسر، دوخاله کوه، دوآب گواهر، دوبخش، دوسالان، دوگور، سه پیران گاشانی، سه پیران کسمایی، سه کوره، چهارسوپشته، حاجان چهاردانک، چهارخانه سربالا، گاجراچهارده، شیرکوه چهارده، پنج‌خاله،

چگونگی تهیه شماره‌های گذشته

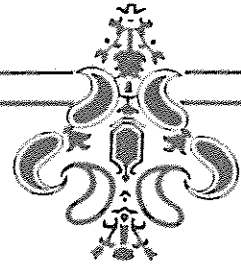
گیله‌وا

با انتشار هر شماره تازه، گیله‌وا عده جدیدی خواننده پیدا می‌کند که به داشتن شماره‌های قبلی اظهار تمایل می‌کنند. هم‌اکنون تعداد زیادی از خوانندگان سراسر کشور بویژه تهران، غرب و جنوب ایران از طریق نامه خواستار تهیه شماره‌های گذشته و چگونگی پرداخت وجه آن شده‌اند. برای دریافت شماره‌های قبلی کافیست معادل مبلغ ۱۰۰۰ ریال تمیر باطل نشده در ازای هر شماره، به نشانی گیله‌وا پست شود. شماره‌های مورد نظر بلافاصله برایشان ارسال خواهد شد.

فرهنگ عامه

مردم شمال ایران

آهنگهای محلی شمال ایران



چند ضرب المثل از طالقان

(بخاطر خویشی و قربت گویشی با تیلکی)

زوما زن پیری گوئی پی می دوئه
(گیلکی رشتی: زاما زن پیرگاب دونیال دووه)

= داماد دنبال گاو پدرزن می دود.

در مورد کسی گفته می شود که در کار جدی نباشد و کار اساسی نکند و بطور کلی در سایه و حاشیه یکی دیگر زندگی کند.

تا او تلین نگرده صاف نمی بو
(گیلکی: تا او [آب] تول نبه صاف نیبه)

= تا آب گل آلود نگرده صاف نمی شود.

دترگک بش بومی سر قالیچه تکون داد، قالیچه گردی نداشت خودش نشون داد
(گیلکی: دختره بوشوبام سر قالیچا تکان داد، قالیچه خاک نداشت خودش نشان داد)

= دخترک رفت سر بام قالیچه را تکان داد، قالیچه گردوغبار نداشت خواست خودش را نشان بدهد. کتابه از خود نمایی

دس دسه شوره، دو دست دیمه

(عیناً در گیلکی بکار برده می شود)

= دست دست را می شوید، دو دست صورت را. کتابه از تعاون و همکاری

روستای کروود (طالقان) - علی احمدیان

نوروزخوانی

در صفحات شمال ایران معمول است که از بیست روز به عید نوروز مانده نوروزخوانی میکنند باین ترتیب کسانی که سابقه در این کار دارند دوره کردی کرده اشعار را که با خود ساخته یا دیگران در وصف نوروز سرانیده اند میخوانند و از صاحبان خانهها انعام میگیرند و اینکار از زمانهای قدیم نیز متداول بوده چنانکه در تهران هم درویشها جاری خانهها برای همین منظور چادر میزدند. البته چون اشعار از اشخاص مختلف است و اغلب بنا باقتضای وقت ساخته میشود ارزشی از لحاظ قدمت ندارد. آهنگ این ترانه نیز ساده و معمولی است و بنظر آشنا میآید. شاید در تهران هم شنیده شده باشد. این نغمه دارای دو عضو جمله است که قسمت اول شبیه باوه عااست و عضو دوم جمله در شور فرود میآید.



بهار آمد که مرغان در فغانند امیراسلان را بوجه خوانند

دوله یا مترسک

در زانگام لویه و مناطق رودبار مترسک سب جالیز و باغ و اوله گویند و این دوله را از دو خوب و یا خوب و تخته نازک به شکل «بلاوه» پایه بلند + و یا صلیبی که تقریباً یک متر بلندی داشته باشد درست کرده و در میان باغ و یا جالیز پایه آنرا فرو کرده و آنرا با بای کهنه می پوشانند و کلاه پاره و کهنه ای نیز در بالای آن قرار می دهند بطوریکه از دور آدمکی نشان دهد. این آدمک و یا مترسک را همانطوریکه گفته شد مردم دوله می گویند.

بر این باورم شاید حکام قدیم که از خلفای عرب و یا سلاطین وقت لقب دوله می گرفتند و با طمطراق با اهالی رفتار می کردند و موجبات ظلم را فراهم می نمودند مردم با گذاشتن این نام بر مترسکها می خواستند به چنین حکامی بفهمانند شما همان مترسکی هستید که فقط شغالان و کلاغان از شما بیم دارند نه مردم دلاور ایران زمین و دیلمان.

امید آنکه اساتید محترم و صاحب نظران لطف کرده نظرات و اندیشه های خود را جهت آگاهی بیشتر خوانندگان ارسال بدارند.

لویه رودبار - نصرت الله خوشدل



دعوت به همکاری

چون در نظر است از مجموعه قصه های عامیانه و افسانه های رایج میان مردم که به گیله و می رسد در نهایت به صورت کتاب استفاده شود و مطمئناً نام فرستندگان آنها در کتاب ذکر خواهد شد، از عموم علاقمندان خود که در این زمینه با ما همکاری دارند و آنها که می خواهند شروع به همکاری نمایند می خواهیم لطفاً به این نکات توجه فرمایند.

- ۱ - در شنیدن قصه دقیق و در انتقال آن به روی کاغذ آمین باشید.
 - ۲ - نام و نشان راوی و سن او را حتماً یادداشت نمایند.
 - ۳ - محلی که قصه در آن جا شنیده شده است یا راوی ریشه در آن محل دارد ذکر کنید.
 - ۴ - واژه های مهجور و اصیل را همان جور که شنیدید در قصه بیاورید و آوانویسی کرده معنی نمایید.
- بدیهی است قصه ها در نهایت گزینش شده و به صورت کتاب تدوین خواهد شد. ضمناً بهترین آن ها به نوبت در گیله و چاپ خواهد گردید.

بر گرفته از کتاب آهنگ های محلی، دفتر اول
ترانه های ساحل دریای مازندران، از انتشارات
اداره موسیقی، ۱۳۲۳

احداث کانال دریای خزر به خلیج فارس مقبول نیست

در شماره ۲۸- ۲۷ مجله وزین گیلهوا پیشنهاد احداث کانالی که دریای شمال را به دریای جنوب وصل نماید به قلم آقای سیدابوالقاسم اشکوری آمده است که به دلایل زیر نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد:

۱- دالان رطوبت:
آنچه باعث سرسبزی گیلان و مازندران شده است فقط رطوبت حاصل از دریا نیست بلکه عامل اصلی بارندگی و سرسبزی نواحی جنوبی دریای خزر وجود توده‌های هوای سرد شمالی است که در نواحی شمالی دریای خزر سرد و خشک بوده و بعد از عبور از دریا رطوبت آن گرفته و در نتیجه ایجاد بارندگی می‌کند، هر چه این توده‌ها مسیر بیشتری را روی دریا طی کنند به همان اندازه مقدار بارندگی نیز افزایش می‌یابد. از طرف دیگر هر چه از ساحل دریای خزر دور شویم یعنی به سمت جنوب حرکت کنیم به همان نسبت بارندگی کاهش می‌یابد. بعنوان مثال مقدار بارندگی سالیانه در انزلی نزدیک به ۲۰۰۰ میلی‌متر می‌باشد چون مسیر توده‌های هوای سرد شمالی در این نقطه از بقیه نقاط جنوبی دریای خزر طولانی‌تر است. و این مقدار در رشت به ۱۵۰۰ میلی‌متر و رودسار به ۳۰۰ میلی‌متر کاهش می‌یابد پس نمی‌توان تضمین کرد که بعد از ایجاد کانال فرضی بارندگی در قم یا کاشان و یا گرمسار افزایش یابد. (نمونه بارز این ادعا شهر گمشان در مازندران است که درست در حاشیه شرقی دریای خزر قرار گرفته ولی چون در مسیر توده‌های هوای سرد شمال که از روی دریا می‌گذرد قرار ندارد مقدار بارندگی سالیانه آن زیر ۴۰۰ میلی‌متر است.

۲- عدم امکان حفر کانال:

فاصله مستقیم دریای خزر تا فرضاً بندرعباس حدود ۱۲۲۰ کیلومتر می‌باشد، باید دقت داشت که فلات ایران دارای ارتفاع متوسط ۱۲۰۰ متر است. یعنی اگر به فرض چنین کانالی احداث گردد و این کانال از مسیر مثلاً قم بگذرد، شخصی که در قم زندگی می‌کند کانالی خواهد دید به عمق حداقل ۱۰۰۰ متر حال این کانال باید ۱۲۲۰ کیلومتر هم مستقیم ادامه داشته باشد تا به خلیج فارس برسد! کانال ولگا - دن که نویسنده محترم ذکر فرموده بودند در یک منطقه جلگه‌ای و هموار حفر گردیده و این کانال که در سال ۱۹۵۲ گشایش یافته تنها ۱۰۱ کیلومتر طول دارد.

۳- پیشروی ضعیف آب دریای خزر:

سطح آب دریای خزر ۲۷ متر پایین‌تر از سطح دریاهای آزاد قرار دارد. به عبارتی دیگر خلیج فارس که قرار است مصب کانال پیشنهادی باشد ۲۷ متر بالاتر از دریای خزر قرار دارد و اگر چنین کانالی احداث گردد (که محال است) نه این که آب خزر به خلیج فارس منتقل نمی‌شود بلکه آب خلیج فارس به دریای خزر سرازیر شده و با توجه به پائین بودن سطح آب دریای خزر تا ۲۷ متر دیگر نیز آب این دریا بالا خواهد آمد یعنی شهرهای: رشت ۳/۵ متر، انزلی ۱۵ متر، آستانه ۱۰ متر، لنگرود ۴ متر، رودسر ۱۲ متر، فومن ۳ متر و آستارا ۱۳ متر به ترتیب به زیر آب خواهند رفت. در آن موقع در رشت فقط برج شهرداری قابل مشاهده خواهد بود!!!
خشکسبجاری: حمید ماهرویان - دبیر جغرافیا

نقد و نظر

از سردبیر به سردبیر

عجب کاری روی دست ما گذاشتی... آقای جکتاجی! وسط اینهمه گرفتاری و درگیری شماره ۲۶ گیلهوا رسید همراه با یک نامه سه خطی از جنابعالی که بخوان و نظر بده! بنده هم قدری شرم حضور دارم و خود را مقید می‌دانم که اوامر دوستان را اطاعت کنم. در کل، بگویم کار جالبی انجام داده‌اید، خطر کرده‌اید... ولیکن آنرا هم به جان خریدید اما کار خوبی از آب در آمده، اینکه خواننده‌ها بپذیرند که چنین ویژه‌نامه‌هایی جزو سری انتشارات گیلهوا قرار بگیرد یا نه احتیاج بهین تجربه داشت که شما دست به آن زده‌اید. نتیجه‌اش را باید دید ولی من به عنوان یک خواننده... خواننده‌ای که تا حدی به مشکل چاپ مستقل این قبیل پوست‌ها آنگاهم ترجیح می‌دهم کار بهین صورت ادامه یابد. البته اگر در پایان هر ۵-۶ ماه هم در بیاید اشکالی به وجود نمی‌آورد... بخصوص که شما مشترکینی دارید که خواهان دریافت سالی حداقل ۱۰ شماره گیلهوا با همان قد و قواره‌ای هستند که تا بحال به آنها عرضه شده... بله من عقیده دارم که کار جالب و شیکي انجام داده‌اید و در مجموع این شماره کامل و بسیار برابر است. هر چه فهرست مقالات را زیر و رو کردم تا پیشنهاد موضوع دیگری بکشم چیزی به عقلم نرسید. درباره چند مقاله این مجموعه نظراتی هم دارم که برایتان می‌گویم. البته راجع به نوشته‌هایی که سکوت می‌کنم حتماً این سکوت را علامت رضا بدانید... و اما من چه می‌توانم بگویم دربارہ شعر نیما... و آن انتظار و چشم‌پراهی سنگین! یا سروده‌های شعری امروزی که در پایان نشریه آمده و یکی از دیگری بهتر است. فهرستی از واژه‌ها نیز ضرورت داشت که در چنین مجموعه‌ای بیاید... بحث شما درباره موسیقی و از آن دوی برنج بسیار جالب و تفکرانگیز بود... بخصوص این نکته که چرا باید موقع و بجهن آواز خوانند... و چرا باید در موقع نشاء از این کار اجتناب نمود...

اما چند اشاره به چند مقاله... البته این حرفی که در اول می‌زنم یک بحث سلیقه‌ایست و شما زیاد به آن نینا ندهید ولی اگر من جای شما بودم مقاله آقای چراغی را سرمقاله نمی‌کردم، این یک مقاله تحلیلی است و متأسفانه آقای چراغی چون وقت نداشته خیلی آنرا پرداخته نکرده است... فرضاً در جایی که بحث می‌کنند در نیمه دوم سال که برنج از دست تولیدکننده به انبارهای واسطه‌ها رفته قیمت برنج شروع می‌کند به ترقی... در اینجا قیمت برنج خارجی را می‌گوید اما یادش می‌رود که بحث

ما روی برنج داخلی است و اصلاً در این مورد قیمت نمی‌دهد... شاید موارد قابل بحث دیگری هم باشد که وارد آن نمی‌شویم.

بنده عقیده دارم این مجموعه به سرمقاله احتیاج دارد ولی در سرمقاله یک رشته کلیات و یک سری مشکلات اساسی اگر مطرح شود بهتر است. نظیر اینکه در گیلان چقدر زمین زیر کشت برنج است... چقدر تولید دارد... چه تعداد از اهالی درگیر این کار هستند... چه مقدار سرمایه عظیم که در این راه بکار افتاده و مشکلات دیگر آن چیست... البته این حرف به هیچ وجه از اهمیت مقاله آقای چراغی نمی‌کاهد... آن یک کار پژوهشی جالبی است و بدون شک ما قسمتی از آن را در صفحه‌نگاهی به نشریات خودمان نقل می‌کنیم... همانقدر که اول هم اشاره کردم این یک بحث سلیقه‌ای است... گو اینکه فرانسویها می‌گویند رنگ و سلیقه قابل بحث نیست!

چگونه انسان سخ می‌شود یک نقد اجتماعی جالب و یک طنز بسیار قوی است که با اجازه شما شاید آنرا بصورت تمام و کمال در سنبه نقل بکنیم...

نگرشی نو بر شالیکاری گیلان در واقع بحثی است راجع به نظام‌های بهره‌برداری... نویسنده محترم نظامهای جدید را شرح داده ولی از نظامهای قبل از اصلاحات ارضی حرفی نزده... ولی چقدر جالب می‌شد اگر ایشان بجای پرداختن به کشت و صنعت‌ها یا شرکت‌های سهمی زراعی که نقش کم در برنج دارند تحقیق را می‌پردرد روی اینکه اقلیم گیلان و برنجکاری چه نوع نظامی را در بهره‌برداری محلی دیکته کرده است... مثلاً نوع اجاره که یکی از شیوه‌های متداول در استفاده از آب و ملک است...

سه سند از عصر قاجار بسیار جالب است بخصوص که در سند دوم بحث اجاره را مطرح ساخته و ریشه‌های تاریخی این شکل بهره‌برداری در زمانهای دورتر را از ما نشان می‌دهد.

یاوری مقاله‌ای آموزنده و ضروری برای این مجموعه بوده... اما در یک جزوه ۴۲ صفحه‌ای مقاله‌ای که ۷ صفحه را اشغال کند قدری چشمگیر است ولی اگر از من بپرسید کجای آن قابل حذف است جوابی ندارم که به شما بدهم...

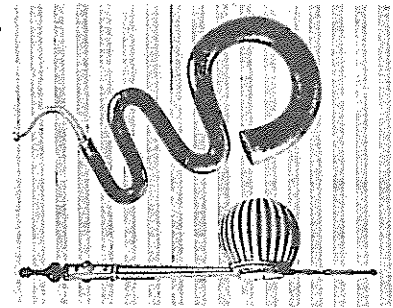
در هر حال آقای جکتاجی دست شما و آقای چراغی و سایر دوستان درد نکنند... می‌دانم چقدر مشکلات در سر راه شما هست... اما از من بپرسد بشوید که زندگی یعنی کلنجار رفتن با دشواریها... امیدوارم همواره موفق باشید.

یوسف قریب

گیلهوا:

هدف ما از ارائه ویژه‌ی شالیزاره، ارائه نشریه‌ای عمومی در زمینه کشاورزی نبوده است، می‌خواستیم در کنار نشریات عمومی کشاورزی، به چاپ نشریه‌ای متفاوت از نظر شکل و روش کار با شماره‌های عادی گیلهوا دست بزنیم. در ارائه سرمقاله بدان شکل نیز از آن روش و اعتقاد پیروی شده است. این شیوه را سالها پیش در ارائه کتاب «صدای شالیزاره» (به کوشش رحیم چراغی)، ۱۳۶۸) در مجموعه ۷ محصول نشر گیلگان آغاز نموده بودیم. حال تا چه اندازه در کنار خود موفق بوده باشیم به زمان و خوانندگان و به ویژه متخصصان فرزانه و بیدار دلی چون جناب دکتر قریب بستگی دارد.

ما در اینجا از آقای دکتر یوسف قریب که با همه مشکلات عتیقه در انتشار نشریه وزین «سنبه» وقت گذاشته و گیلهوا و ویژه‌ی شالیزاره آن را مرهون لطف خود قرار داده‌اند صمیمانه سپاسگزاریم.



نقش بیرون پرده «آئینه و آواز»

در نخستین گردهمایی آواز ناحیه‌ای ایران که در تاریخ ۷۳/۹/۴ تحت عنوان «آئینه و آواز» در تالار اندیشه برگزار شد، در بخش مربوط به «آواز دیلمان» به مسئولیت و رهبری موسیقیدان تحصیل کرده جناب درویشی و همکاری دو تن از اهالی خوش ذوق سیاهگل، آقایان میکالی و نوری - خواننده و نی نواز گوشه چشمی، هم از سر لطف به اشکور و ترانه «رعنا» پیش داشت که فی نفسه آثار بسیار پسندیده و قابل تحسینی است.

کار یاد کردن از همسایه دم در کشیده‌ای که طی قرون و اعصار گذشته، عبور چندش آور طناب ذوالا کتاف‌های تاریخی و شناخت درشتی‌ها، تحقیرها، تحقیق‌ها و منظر کردن‌های ناروای جسمی و روحی اخلاف بلافضل آنها را بر کتف‌های سوراخ شده و جان دردمندش تاب آورده و در فرصت‌های مغتنم تاریخی حماسه‌ها آفریده است، با تمامی زیبایی و صداقت بی‌شائبه باتیان خیراندیش آن - که می‌تواند در این وانفسای تنگی مجال حال و احوال، سرمشق خوبی برای دست‌اندرکاران هنر و ادبیات، بویژه هنر و ادب مردمی کشورمان باشد - متأسفانه بلحاظ گزینش ترانه‌های غیرواقعی، تحریف شده و بعضاً هم سخیف و توهین آمیز ناشی از عدم شناخت گردآورندگان آن با چگونگی زایش ترانه داستان گونه «رعنا» شخصیت‌ها، اقلیم، عادات، آداب، شیوه تولید و مناسبات ویژه فئودالی منطقه، آنچنان که باید مفید نیافتاد و اجرای ریتمیک ترانه برآمده از خون و دود و باروت آن، به جای تشریف خاطر بیمار دوستانداران فرهنگ و ادب مردمی اشکور، سبب تکدر خاطر بیشتر همولایتی‌های «رعنا» از جمله این کمترین گردید، به گواهی این تالیله‌نامه از سر درد و ناگزیری خطاب به «مجریان عزیز و با حسن نیت برنامه «آئینه و آواز» که اگر توفیق آشنایی حضوری حضر نشاتم بود، بیداد رفته بر «رعنا» را آنچنان به فریاد می‌نشتم که بر تمامت «دلم» گس را بر روی شاد خواندن بر سوک وی نباشد! به حکم حکیم گنجه نظامی در داستانسرای «درستی»: شهبانوی پاریسی گنبد سبز، که می‌فرماید:

مساکه در پرده ره نمی‌دانیم،
نقش بیرون پرده می‌خوانیم
پی غلط راندن اجتهادی نیست
بر غلط خواندن اعتمادی نیست
ترسم این پرده چون براندازند
با غلط خوانندگان غلط بازند!
به که با این درخت عالی شاخ
نشود دست هر کس گستاخ!

شمار و بیابانیم ۷۳/۹/۶
تهران - محمدقلی صدر اشکوری

انتظام سلطان

مجله محترم گیله‌وا

... امید است که مجله گیله‌وا پربارتر از همیشه بدست هم ولایتیهای داخل و خارج از ایران برسد، در صفحه ۳۹ شماره ۲۷ و ۲۸ سال سوم آن مجله عکسی از خانواده ما بچاپ رسیده که نسخه اصل آن نزد این حفر می‌باشد ضمن اصلاحات و توضیحات اضافی فتوکپی آن تقدیم محضر علاتمندان به تاریخ گیلان زمین می‌گردد.

۱ - اصلاحات: نفر نهم از سمت راست به چپ محمود انتظام سلطان صحیح است نه محمود نظام ملطان.

۲ - توضیحات: مرحوم شیخ عبدالحسین شمس محمدی (شمس‌العلما) پدر بزرگ نگارنده و برادرانش مرحوم شیخ عبدالحمید شمس محمدی (صدرالعلما) و عبدالعلی شمس محمدی (انجم السلطنه) بودند. عبدالعلی انجم السلطنه (پدر آقای علی اصغر شمس محمدی) عبدالحسین شمس‌العلما و عبدالحمید صدرالعلما هر سه برادر هم بودند و فرزندانشان نام خانوادگی شمس محمدی اختیار کردند.

محمود انتظام سلطان و احمد صفاری (سالار سوبه) برادر هم بودند. سید محمود لامیجی - برادر سید مهدی لامیجی که مدتی قاضی شرح دادگستری و مدتی دیگر عضو شورای عالی وزارت فرهنگ بود و اواخر عمر در اول خیابان نادری جنب عکاسی ساتو (به تشخیص آقای علی اصغر شمس محمدی رئیس سابق انجمن شهر لامیجان) دفتر اسناد رسمی داشت. با تشکر تهران - ابوالحسن شمس محمدی

درباره هاشم‌شعر

در میان نامه محبت آمیز و مفصلی که از آقای دکتر سیدمحمدعلی سجاده‌په به دست ما رسیده است اظهارنظری هم درباره «هاشم‌شعر» شد که در اینجا نقل می‌شود:

«درباره هاشم‌شعر یا اسامیر که حرکت بسیار جالبی است جناب دکتر روحانی خود را پایه گذار این نوع شعر در گیلکی گالشی می‌دانند، بهرگونه حرکت از هر شخصی باشد جای تحسین دارد و من خیال می‌کنم جای این حرکت در فارسی خالی باشد. سعی می‌کنم آن را در «دانستنیها» به خوانندگان معرفی نمایم و این فصل را در شعر فارسی هم مطرح نمایم. خیال می‌کنم بتوانم اولین نمونه‌های هاشم‌شعر را در فارسی عرضه دارم... بگذریم»

دکتر سید محمدعلی سجاده‌په
گیله‌وا: نطفه «هاشم‌شعر» در سال ۱۳۵۰ پسته شد. مطمئناً آقای دکتر روحانی در لهجه گالشی زبان گیلکی به این تجربه دست زده بودند همان‌گونه که دو سه تن دیگر از شاعران نوبه‌داز هم در لهجه‌های دیگر گیلکی به آفرینش آن دست زده بودند ولی بخاطر بخت همیشه خفته این زبان و عدم وجود پایگاهی برای عرضه آن‌ها مسکوت مانده بود. تولد هاشم‌شعر بطور علنی و مکتوب در چند سال اخیر صورت گرفته است

شماره‌های گذشته گیلوا را

از کتابفروشی نصرت بخواهید

رشت - خیابان علم‌الهدی تلفن ۲۵۲۴۸

هم ولایتی‌های گیلانی و هم‌میهنان ایرانی

با خرید یک سری کامل از کتابهای «نشر گیلکان» در زمینه‌های

تاریخ و جغرافیا، فرهنگ و هنر، زبان و ادبیات و آداب و رسوم گیلان

می‌توانید به یک مجموعه ۱۲ جلدی از کتابهای گیلان‌شناسی دست یابید.

مطبوعات گیلان در عصر انقلاب / م. پ. جکتاجی

فرمانروایان گیلان / ه. ل. رابینو / ترجمه م. پ. جکتاجی و دکتر رضا مدنی

ایله‌جار (شعر گیلکی) / محمد بشرا

صدای شالیزار (مجموعه شعر و مقاله درباره برنج و برنجکاری) / بکوش رحیم چراغی

تاریخ نمایش در گیلان / فریدون نوزاد

نیضت جنگل و اوضاع فرهنگی اجتماعی گیلان و قزوین / نایب صادق خان کوچکچور/ بکوش محمدتقی میرابوالقاسمی

بررسی اکولوژی تالاب اترلی / سیدمسعود منوری

ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه‌های گیلکی / جهانگیر سرتیپ پور

خونینده‌های تاریخ دارالمرکز (گیلان و مازندران) / محمود پاینده لنگرودی

تاعیا و نام‌های گیلان / جهانگیر سرتیپ پور

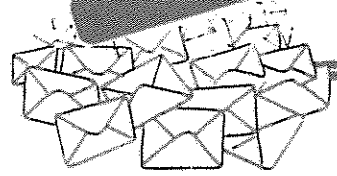
تاریخ انقلاب جنگل (به روایت شاهدان عینی) / محمدعلی گیلک

ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان / جهانگیر سرتیپ پور

لطفاً مبلغ ۶۰۰۰ تومان بهای مجموعه را به حساب جاری شماره ۱۶۴۴ بانک ملی ایران شعبه مرکزی رشت به نام محمدتقی پوراحمد واریز کرده اصل فیش را همراه آدرس دقیق خود به نشانی نشر گیلکان: رشت - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵ ارسال فرمائید. کتابهای مورد درخواست بلافاصله به نشانی شما با پست سفارشی ارسال می‌شود.

نشانی دفتر: رشت - حاجی آباد، خیابان گنجه‌ای، کوچه صفاری، شماره ۱۱۸

نشانی پستی: - صندوق پستی ۱۷۳۵ - ۴۱۶۳۵، نشر گیلکان



یک نامه منظوم از لشت نشا

با نام خودا گوومه می حرفا جز حق بگوتی بدن
 خلافت. سلام گوومه به گیله‌وا هر چی خانی تره وا.
 سلام بر گیله‌وای جم جور گونون، کسی واقعن
 مایه بنادی زجون. حرف خوردی، مال بنادی، تا
 ائی شماره فاددی
 می جیب پرم خالیه، خُب شماره حالیه! فقط
 گوومه خسته نیید برارون، شال بزادی محشره شیمی
 کارون. اینه می حرف، آخر می کلامه، چن ته
 دویتی شما فادامه.

کوچی کس: سیدحسین رضوی



گیلان جان! من نگم، دنیا گویه
 چی بیگانه اوکس کی آشنایه
 تی سفره وارگاده، دایم تی در باز
 کنی مهمون نوازی هر کی بایه



گیلان جان! می بشوم تی دشتا قربان
 امی لشته نشا، تی رشتا قربان
 دو چوم طاقت ناره وتی تشنگی
 تی آبادی، تی خاک و خشتا قربان



عزیزانی تلفنی یا از طریق نامه موفقیت اخیر گیله‌وا
 را مبنی بر اخذ شماره ISSN (شماره مخصوص استاندارد
 بین‌المللی مطبوعات) تبریک گفته‌اند.

ضمن تشکر و سپاس از ابراز لطف این عزیزان اضافه
 کنیم اگر گیله‌وا به افتخاراتی یا موفقیت‌هایی دست یابد متعلق
 به کل جامعه گیلانی است و اگر شکست بخورد متوجه فردی
 است که مسئولیت مستقیم آن را به جان خریده است.

برخی دوستان گیله‌وا نوشته‌اند عکس و اسناد و
 نوشته‌هایی داریم نمی‌دانیم چطور و تحت چه شرایطی به
 شما برسانیم.

در پاسخ به این عزیزان باید به اطلاع‌شان برسانیم کافی
 است عکس‌ها و مدارک و اسناد را دقیقاً بسته‌بندی کرده با
 پست سفارشی به نشانی ما ارسال نمایید. در مورد عکس‌ها
 لازم است مشخصات سوزده، نام عکاس، محل برداشتن
 عکس، تاریخ برداشت و همچنین مشخصات و نشانی دقیق
 خود را بنویسید. مطمئناً اسناد و مدارک چنانچه ارزشمند بوده
 باشد و در جایی چاپ نشده باشد به نام شما حفظ و طبقه‌بندی
 خواهد گردید و در فرصت مقتضی باز به نام شما در گیله‌وا
 منعکس خواهد شد. بدیهی است بمحض وصول، رسیدش
 خدمت شما ارسال خواهد شد.

تاسیانی

«تاسیانی» در لغت گیلکی مفهومی معادل داغ
 غربت و احساس خلاء از دست دادن عزیز یا عزیزان
 را می‌رساند. زبان حال کسانی است که بر هر دلیل
 موجود به حکم اجبار برای ابد یا مدتی طولانی از
 خانه و شهر یا دیار و وطن خود کنده شدند.
 تاسیانی‌ها برشی از گزیده نامه‌های کسانی است که
 از غربت اروپا و آمریکا و سرزمین‌های دور و نزدیک
 دیگر خارج از کشور برای گیله‌وا می‌نویسند.

به گیله‌وا و نازنین ...

و انا بنده کار است و یا عقربی در قبر بود که: همچو کهنه
 تاره کوزی و بی‌کونک و مبتلا، عبوس زخمه غربت را، به مویه
 نشستن و در خود شکستن، بیم کرد - نازنین.

«من درد مشترکم، میدانی؟»

شغاد مبلکه هجرتست که (این سان مترسک‌وار) به سینه کش
 باد مهاجم نشانده‌ام، و در زمهریر ناخوشی، به تیمار یان و انگاره
 تبار فرا بر کشانده‌ام.

درد غربیست نازنین! مرگابه ایست بی‌کسی. با کدامین دل
 بخون آباد، دخیل بند مرقد دل نشینم؟

چو پبله می‌تم اینک در مزوی‌ترین مغاره این ناکجای
 وحش. در صحن بی‌عطوفت این لولئی ملنگ، مخروبه بام
 غماتنگه‌ای را در حسرت باور خویش زمزمه می‌کنم. ناگاه و
 پربلشت - حیيات - مهاله زنده این «من» از هم گسته را، چاک و
 زرجاک برهنه و عور، به مضحکه بازار هر سری و ناسری صلابه
 می‌کشند. دردا - حکایتی ست: «نازی و ناز»، داستانی ست نازنین.

مغیون و منفعل، با زخم خنجر دوست بر پشت - و هیچ در
 مشت - کشته بر کشته برمی‌افتم، که بر پشته افلیج عاطفه‌ام، میولانی
 هرز از شکلک و از چشمک، وز لقلقه هر دلفنگ بریفرزند. قلم
 ورم کرد از این غارت عشق.

خنجر در خون نشسته‌ای بر خاک، گلوی منغمض تشنه قطره
 قطره توست، بیار و هماره بیار - نازنین

..... مجذوب تحفل عارفانه‌ات.
 دکتر داریوش ملکی اسکی - دور تموند آلمان

قابل توجه علاقمندان گیله‌وا

در پاسخ به نامه عزیزانی که از فروش
 سریع و نایاب شدن گیله‌وا در کیوسک‌های
 مطبوعاتی و نتیجتاً مشکل تهیه آن گله دارند
 به اطلاع می‌رسانیم که نسخ گیله‌وا علاوه بر
 پخش در مطبوعاتی‌ها و کیوسک‌های فروش
 در سطح شهر رشت و برخی شهرهای شمال،
 در کتابفروشی‌های معتبر رشت و برخی
 شهرها نیز عرضه می‌شود. می‌توانید برای تهیه
 آن به کتابفروشی‌ها نیز مراجعه فرمایید.



عده‌ای برای ما نوشته‌اند و پرسیده‌اند آیا برای
 تعیین نام شرکت یا تابلوی مغازه‌شان که دوست دارند
 گیله‌وا بگذارند، از نظر ما اشکالی است؟
 از نظر ما نه فقط هیچ اشکالی ندارد بلکه بسیار خوشحال
 هم می‌شویم که نام گیله‌وا یا به تعبیری نسیم شمال روی
 مغازه‌ها و شرکت‌ها هم گذاشته شود. علاوه بر آن به پدران و
 مادران جوان توصیه می‌کنیم این نام را روی دختران خود نیز
 بگذارند (کمالین که بسیاری گذاشته‌اند)



داستان و مؤلفان محرم جامعه سال به معرفی کتاب‌های خود در ماهنامه «گله‌وا» هستند می‌تواند از هر عنوان [۲] نسخه به دفتر نشر به ارسال نماید.

تازه کتاب

● **سیمای اقتصادی، اجتماعی دهستان‌های مناطق محروم استان گیلان / رشت، سازمان برنامه و بودجه استان گیلان، ۳ - ۱۳۷۲**

مجموعه‌ای است از ۵ جزوه شامل بودها و نیوهای اقتصادی و اجتماعی مربوط به دهستان‌های (اشکور سفلی - کجید - کومستانی تالش - لیسار - بیلانی ارده) که توسط کارشناسان گروه مطالعات مناطق محروم سازمان برنامه و بودجه گیلان زیر نظر حمام‌الدین اسلامی کجیدی تهیه و تدوین شده است و در یک منضم به جدول راهنما و نقشه دهستان مربوط است.

● **شاخه نبات / گوستاو نیلستروم / ترجمه افشین پرتو / بو شهر، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان بو شهر، ۱۳۷۲ / ۴۴ صفحه، رقی، ۷۵ ریال**

حافظات سرگرد گوستاو نیلستروم افسر سوئدی ژاندارمری ایران است از وقایع فارسی و نهضت تنگستان که از آوریل تا سپتامبر ۱۹۱۵ میلادی به رشته تحریر در آمد.

● **ای سرزمین من / خسرو گلبرخی / بکوشش کاوه گوهرین / تهران، نگاه، ۱۳۷۳ / ۱۴۱ صفحه، رقی، ۲۵۰ تومان**

مجموعه ۳۱ قطعه شعر شاعر مبارز و انقلابی خسرو گلبرخی است که بجز مبارزه علیه رژیم پهلوی در سینه دم ۲۸ بهمن ۱۳۵۲ به دستور عمال شاه تیرباران شد. گلبرخی متولد دوم بهمن ۱۳۲۲ و زاده‌ی رشت بود. دفاع حماسی و شجاعانه او در دادگاه‌های رژیم شاه در ذهن مردم ایران فراموش ناشدنی است.

● **جامعه بزرگ شرق / شاپور رواسانی / تهران، شمع، ۱۳۷۰ / ۴۶۹ صفحه، وزیری، ۲۲۰ تومان.**

تألیف جامعی است از پروفسور دکتر شاپور رواسانی استاد در رشته اقتصاد اجتماعی دانشگاه آلدنبرگ که در ۱۸ بخش تنظیم یافته است. (بخش چهاردهم آن به مارلیک و تمدن گیلان باستان اختصاص دارد). مؤلف از فرهیختگان گیلانی است که در آلمان تدریس می‌کند و تاکنون چندین کتاب معتبر تألیف و ترجمه کرده است. نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران از آثار اوست.

● **منظومه نسله رُخسَن / جمشید شمس پور خشتاونی / رشت، مؤلف با همکاری گیلگان، ۱۳۷۳ / ۵۵ صفحه، رقی، ۱۲۰ تومان.**

منظومه بلندی است به تالشی که با ترجمه فارسی و آوانوشت همراه است و در نهایت واژه‌نامه‌ای نیز در ۱۱ صفحه بر آن افزوده است. مسئله رخسَن یا ماسوله رودخان به معنی رودخانه ماسوله است. منظومه درد نامه شاعر است از زبان تشلی رودخانه ماسوله، که خوشبختی دوران کودکی و نوجوانی او را با خودباختگی امروز و اکنونیان ارتباط می‌دهد.

● **نسیم کارون، کتاب اول / گردآورنده یوسف عزیزی بنی‌طرف / تهران، انزان، ۱۳۷۳ / ۳۳۹ صفحه، ۴۸۰ تومان**
کتابی است درباره فرهنگ، ادب و فولکلور مردم عرب خوزستان که بوسیله یوسف عزیزی بنی‌طرف شاعر، نویسنده و پژوهشگر خوزستانی گردآورده شده. گردآورنده در مقدمه مجموعه «نسیم کارون» را در ردیف سایر نشریات اقوام مختلف ایرانی آورده و نوشته است: «گیله‌وا (فارسی و گیلکی)، آوای کردستان، آبدی و سرو (به زبان کردی) مهد آزادی، الدوز، وارلیق و چندین روزنامه و مجله دیگر ترکی و ده‌ها مجله و کتاب فارسی همگی رودخانه‌هایی هستند که به دریای بزرگ فرهنگ ایران می‌ریزند و امواج خروشان آن را می‌سازند».

بیرامون زبان مردم عرب خوزستان، مطبوعات خوزستان طی سالهای (۱۳۰۴ - ۱۳۵۷ ش)، نگاهی به موسیقی عربی جنوب در سیمای ایران، باشو همشهری غربیه ما و یک داستان کوتاه از بنی‌طرف از اهم مطالب بخش فارسی است. بخش عربی دو سوم کتاب را تشکیل می‌دهد شامل داستان، مثل، افسانه، شعر محلی و شعر فصیح شاعران عرب خوزستانی و شاعران برجسته جهان عرب همچون نزار قبانی، آدونیس، مظفر نواب است.



رتگین کمان

دومین شماره رتگین کمان نشریه دانش‌آموزان، دبیران و کارمندان دبیرستان شهید دکتر بهشتی رشت در ۱۰ صفحه قطع رحلی منتشر شد. برویجه‌های خوب این دبیرستان با کمک مربیان امور تربیتی خود نخستین تجربه‌های روزنامه‌نگاری‌شان را در این نشریه جمع‌وجور به کار گرفته‌اند و مطالب کوچک و زیادی را به صورت نشریه چاپ کرده‌اند. پیداست گام‌های نخستین و مبتدی بعد از ترک صریح به نقایص و رفع سریع آن‌ها مبدل به تجربه‌های پخته خواهد شد و سی‌گمان گردانندگان جوان رتگین کمان با تلاش بیشتر به آن نائل خواهند شد.

گفتنی است از دبیرستان شهید بهشتی که سابق برابین به دبیرستان شاپور نامبردار بود و از قدیمی‌ترین مدارس متوسطه گیلان می‌باشد شخصیت‌های فرهنگی، هنری و علمی برجسته‌ای از جمله نویسندگان و روزنامه‌نگاران مشهوری برخاسته‌اند. با آرزوی توفیق برای آقایان مرتضی نیززاد، حسین مرتضوی، علیرضا خیرخواه، محمدجواد عبدعاصی، داود صدری و بهنام صحرایی اعضای شورای نویسندگان و نیز آقایان صالحی و نوروزی که در تنظیم و چاپ نشریه راهنمای روزنامه‌نگاران جوان مدرسه بوده‌اند.

علیرضا پنجه‌ای و کارهای تازه

«بوشی از شعر نو گیلان» عنوان مجموعه‌ای از شعرها و شرح حال ۵۴ شاعر نوپرداز گیلانی است که علیرضا پنجه‌ای قرار داد آن را از سال ۷۳ با انتشارات مروارید منعقد کرده و گماکان منتظر انتشار قریب الوقوع آن است.

پنجه‌ای کتاب دیگری نیز با عنوان بدعت گذاران و تألیف گذاران شعر نو - از آغاز تا اکنون - را در دستور کار خود دارد که بزودی مراحل پایانی آن به انجام خواهد رسید. این کتاب بررسی و نقد آثار شاعران برجسته شعر نیمایی و نو را مدنظر دارد.

پنجه‌ای این روزها درگیر کارهای مطبوعاتی است که نتیجه فعالیت مشترک او و دوستانش را به زودی شاهد خواهیم بود.

تجلیل از نویسنده کتاب

«تاریخ جامع بندرانزلی»

عصر پنجشنبه ۲۴ آذر ماه مقارن با آخرین روز هفته کتاب به همت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی بندرانزلی مراسم تجلیلی از عزیز طوبی نویسنده کتاب تاریخ جامع بندرانزلی بعمل آمد. طوبی تاکنون دو جلد از دوره ۷ جلدی تاریخ خود را چاپ و منتشر کرده است و اینکه در تدارک چاپ و انتشار جلد سوم آن است. در این مراسم علاوه بر مسئولان اداری، عده‌ای از محققان و نویسندگان نیز حضور داشتند و با اهدای جوایزی از ایشان تجلیل به عمل آوردند. عزیز طوبی در سخنانش به مشکلات موجود بر سر راه خود و دیگر پژوهشگران بویژه گوانی کسافذ و وضع نابسامان کار چاپ مفصلاً اشاره کرد.

رعنا

رعنا از ترانه‌های معروف گیلان است که ریشه در تاریخ مبارزات ضدفقوادی معاصر گیلان دارد. تصنیف‌های آن را خوانندگان مختلفی اجرا کرده‌اند. یکی از موفق‌ترین اجراهای آن با صدای گرم و پرشور فریدون پوررضا خواننده پرتوان گیلانی بوده است.

در مورد پیدایش این ترانه و افسانه‌هایی که حول و حوش آن شایع است محمدرقی - صدر اشکوری شاعر خوب کوهساران اشکور دست به تحقیقی گسترده و ریشه‌دار زده است که قریباً به صورت رساله‌ای به نام «چگونگی زایش ترانه رعنا» تقدیم هنر دوستان خواهد کرد.

کل کچله‌ی

نشر گیلگان کتاب قصه‌ای تحت عنوان کل کچله‌ی به زبان گیلکی برای کودکان و نوجوانان گیلانی در دست چاپ دارد که امیدوار است بهار ۷۴ وارد بازار کتاب نماید. کل کچله‌ی قصه منظوم است از علی نافع که نقاشی‌های آن را شهرام دفاعی کشیده است.



اطلاعیه جدید نشر گیلکان

« شهر من، دیار من »

مسابقه بهترین مونوگرافی از شهرها و روستاهای شمال ایران

به منظور تشویق به امر تحقیق و ارتقای فرهنگ پویای بومی و شناخت هر چه بیشتر زاد بوم خود و معرفی بهترین آثار در زمینه شناسایی مناطق شمالی ایران به تمامی مردم ایران و ایرانیان خارج از کشور مسابقه نگارش بهترین مونوگرافی (تک نگاری) از شهرها و روستاهای شمال ایران توسط نشر گیلکان و پایمردی یکی از گیلانیان فرهنگدوست بعنوان «بانی امر» برگزار می گردد. گزینش بهترین آثار از طریق هیأتی مرکب از پنج تن از محققان و مؤلفان صاحب نظر در زمینه های مختلف پژوهشی انجام می گیرد

نگارش مونوگرافی ها به شرایط سنی، تعلق خاطر مکانی و شهرت و اعتبار نویسنده بستگی ندارد.

حوزه تحقیق: گیلان و مازندران (از آستارا تا گرگان) در سه بخش زیر:

- ۱- شهرها (شهرستان ها و مراکز فرمانداری) حداقل ۱۰۰ و حداکثر ۱۵۰ صفحه قطع وزیری کتاب (۴۰۰ کلمه در صفحه)
- ۲- شهرک ها (مراکز بخشداری و شهرداری ها) ۷۰ تا ۱۰۰ صفحه
- ۳- روستاها (دهستان ها و مراکز دهرداری) ۵۰ تا ۷۰ صفحه

زمان تحقیق و تاریخ تسلیم آن به نشر گیلکان: یک سال تمام از زمان چاپ آگهی تا پایان آبان ماه ۱۳۷۴

جوایز برندگان: از میان آثار رسیده، به تشخیص هیأت داوران ۶ برنده انتخاب می شود

که به همت «بانی امر» ۲۰ سکه طلا به رسم تقدیر به آنان اهدا خواهد شد

۱- بخش مونوگرافی شهرها، ۱ برنده با ۶ سکه طلا (به علاوه چاپ آن از طریق نشر گیلکان با رعایت نظر مؤلف)

۲- بخش مونوگرافی شهرک ها، ۲ برنده (هر یک ۴ سکه طلا)

۳- بخش مونوگرافی روستاها، ۳ برنده (هر یک ۲ سکه طلا)

۴- آثار برگزیده ردیف های دوم و سوم، در صورت تمایل نویسنده، در مجله گیله وا یا ویژه نامه های آن به تناوب و تناسب چاپ شده و به کمک «بانی امر» برای آن حق تحریری در حد معمول و معقول در نظر گرفته پرداخت می شود.

از نویسندگان عزیز انتظار می رود آثار خود را خوش خط و با قلمی خوانا روی یک برگ کاغذ بنویسند

و در صورت امکان ماشین کنند و حتماً با پست سفارشی به نشانی زیر ارسال نمایند

رشت: صندوق پستی ۱۷۳۵-۴۱۶۳۵ (نشر گیلکان)

پیامهای بعدی در این رابطه متعاقباً از طریق «گیله وا» به اطلاع علاقمندان می رسد.

گیلهوا آگهی می پذیرد .

پولیت با آگهیهای فرهنگ، هنری، علمی و اطلاعاتی، آموزشی، آموختن و دانشگاهی
است. گیلهدوا بر قبول آگهی برای مشاغل، مؤسسات و شرکتهایی که دارای نامهای
گیلهوی و برخی شمال ایران باشد تعریف ویژه قابل است.
تلفن موقت پذیرش آگهی: ۲۳۳۳۷

دوره‌های کامل و جلد شده

گیلهوا

دوره‌های تجلید شده و کامل گیلهدوا
با صحافی لوکس و زرکوب
جهت فروش در دفتر مجله موجود است.

دوره اول (از شماره ۱ تا ۱۲۵) به انضمام فهرست مطالب سال اول ۱۰۰۰ ریال
دوره دوم (از شماره ۱۲ تا ۲۱۷) به انضمام ضمیمه ۱۸ (ویژه دانش) ۸۵۰۰ ریال

علاقمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری
۸۸۸ بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ پادشاه رشت
به نام گیلهدوا واریز و فیش آن را به انضمام ۸۰۰ ریال تسویه نشانی
(رشت - صندوق پستی ۲۱۷۱ - ۴۱۳۵۰) ارسال نمایند.
مجلدات گیلهدوا در اسرع وقت با پست سفارشی برایشان ارسال می‌شود.

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیلهدوا بهترین هدیه به دوستان و
آشنا یا نگیلانی و مازندرانی دور از شمال و خارج از کشور است

«صحافی فرهنگ»

تجلید انواع کتب با بهترین کیفیت تزئین، زرکوب
لوچا و تقدیرنامه‌ها ساخت انواع جعبه‌های فانتری

رشت - خیابان امین‌الضرب جنب بانک صادرات ایران ۲۴۸۵۹

قابل توجه مشترکین عزیز

از عدم مشترکین عزیز و گرامی انتظار داریم با واریز حق اشتراک سال سوم به
حساب گیلهدوا از مجله مورد علاقه خود حمایت نمایید. در شرایط سخت کنونی که هزینه
جاب و انتشار مجله در شهرستان حتی خیلی بیشتر از قیمت تعیین شده روی جلد است،
خوش حسابی مشترکان عزیز یکی از عوامل ثبات و دوام مجله می‌باشد. ■

گیلهوا

برگت درخواست اشتراک ماهنامه گیلهدوا (یک ساله)
(گلهوا مجله فرهنگی، هنری و پژوهشی شمال ایران - وبسایت گیلهدوا)

نام نام خانوادگی
سن سن
نشانی شهر خیابان
کوچک شماره کد پستی تلفن

(از شماره فرستاده شود)

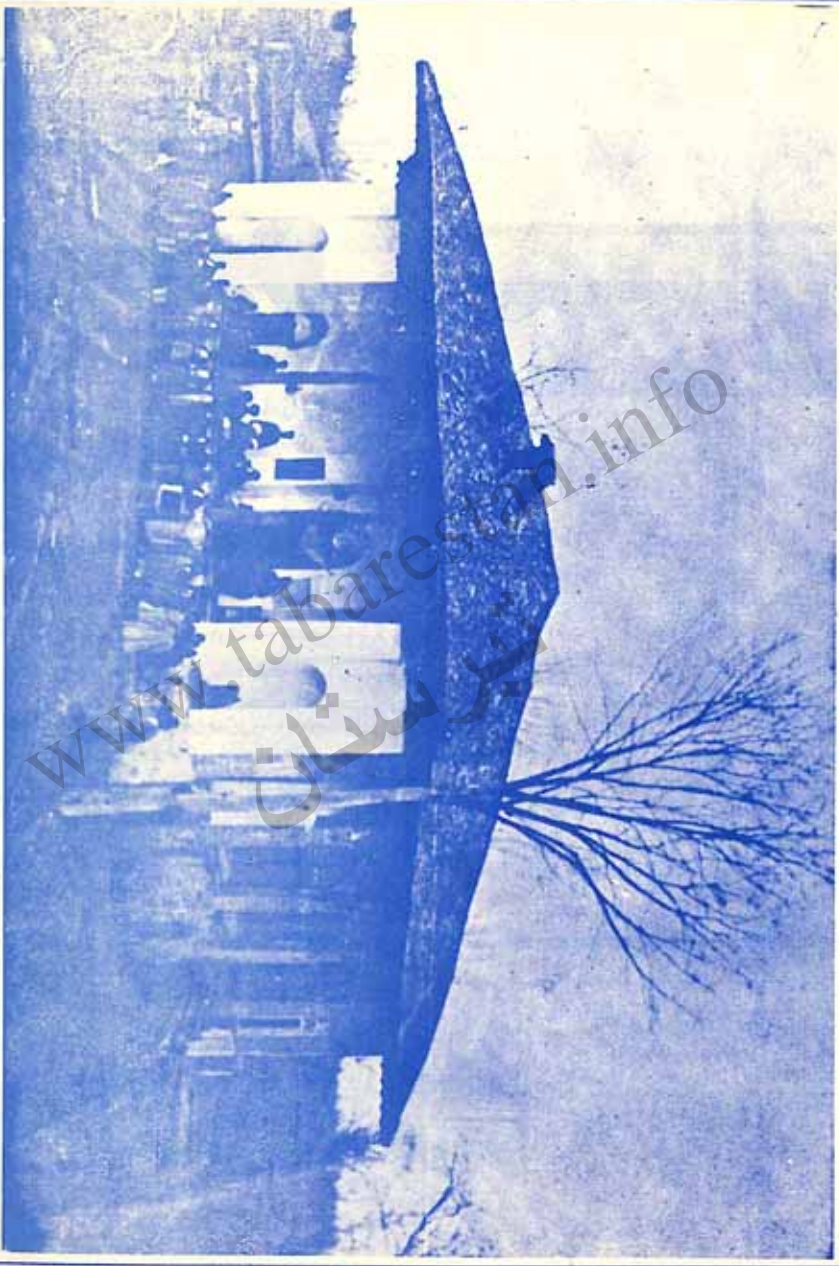
لطفاً فرم بالا با فتوکپی آن را برگردانده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک
هزود نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه
۲۹۰۸ پادشاه رشت، به نام مدبر مجله یا گیلهدوا به نشانی
(رشت - صندوق پستی ۲۱۷۱ - ۴۱۳۵۰) ارسال نمایید.

- حق اشتراک کامل کشور ۸۰۰۰ ریال • اروپا ۳۰۰۰۰ ریال
- آمریکا و ژاپن ۲۰۰۰۰ ریال
- حوزه خلیج فارس و کشورهای همسایه (شوروی سابق) ۲۵۰۰۰ ریال

به اندازه نقشی که در صنعت چاپسازی داریم در بهبود کیفیت جای کوشا تر باشیم

«شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل»

پتہ خواجہ امام حسینؑ (کوہ ہونوہ کی)



www.tabarestan.info
تبرستان

ایبٹن